



START



REEL 75



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 9:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

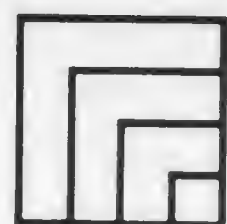
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

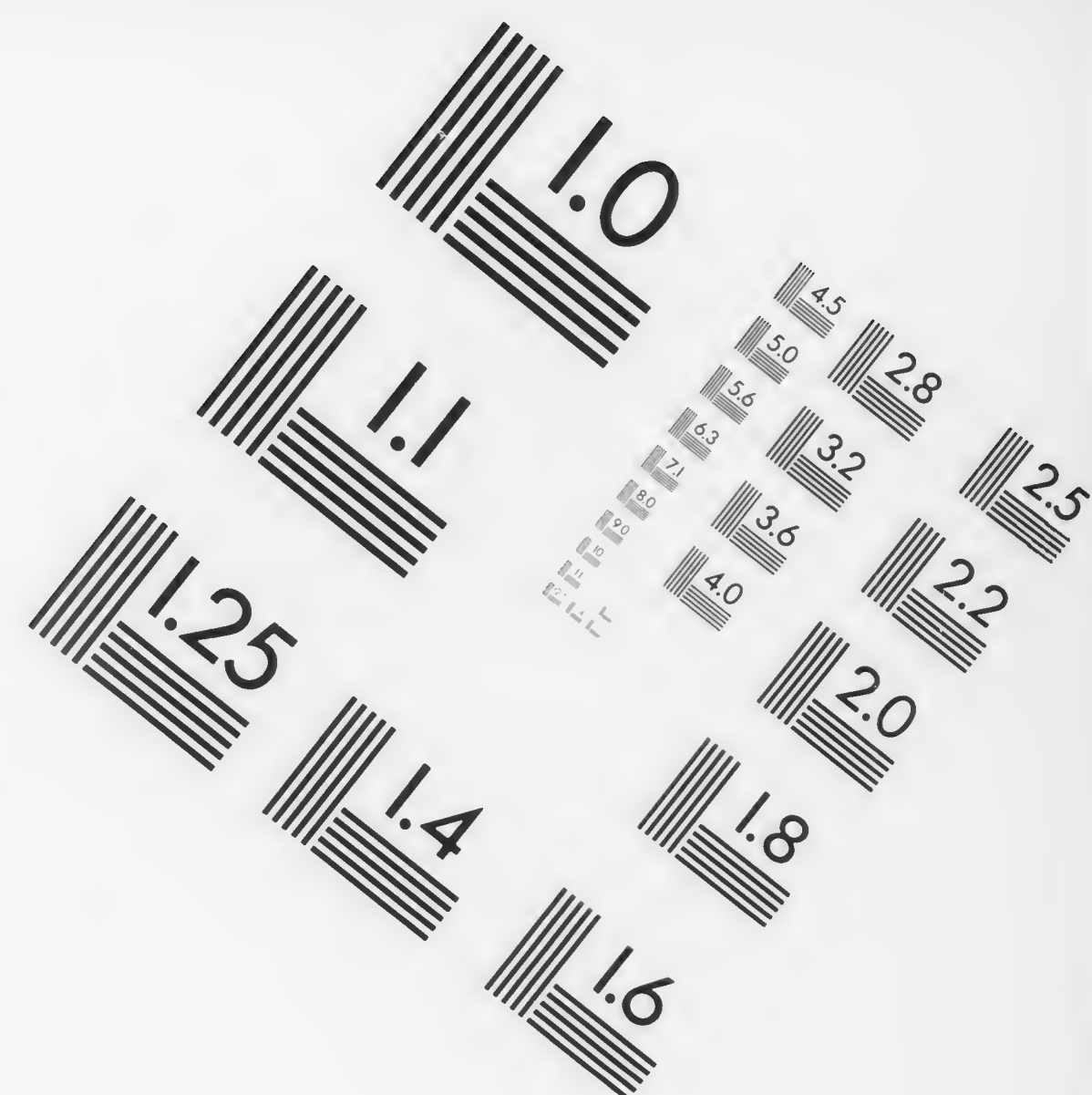
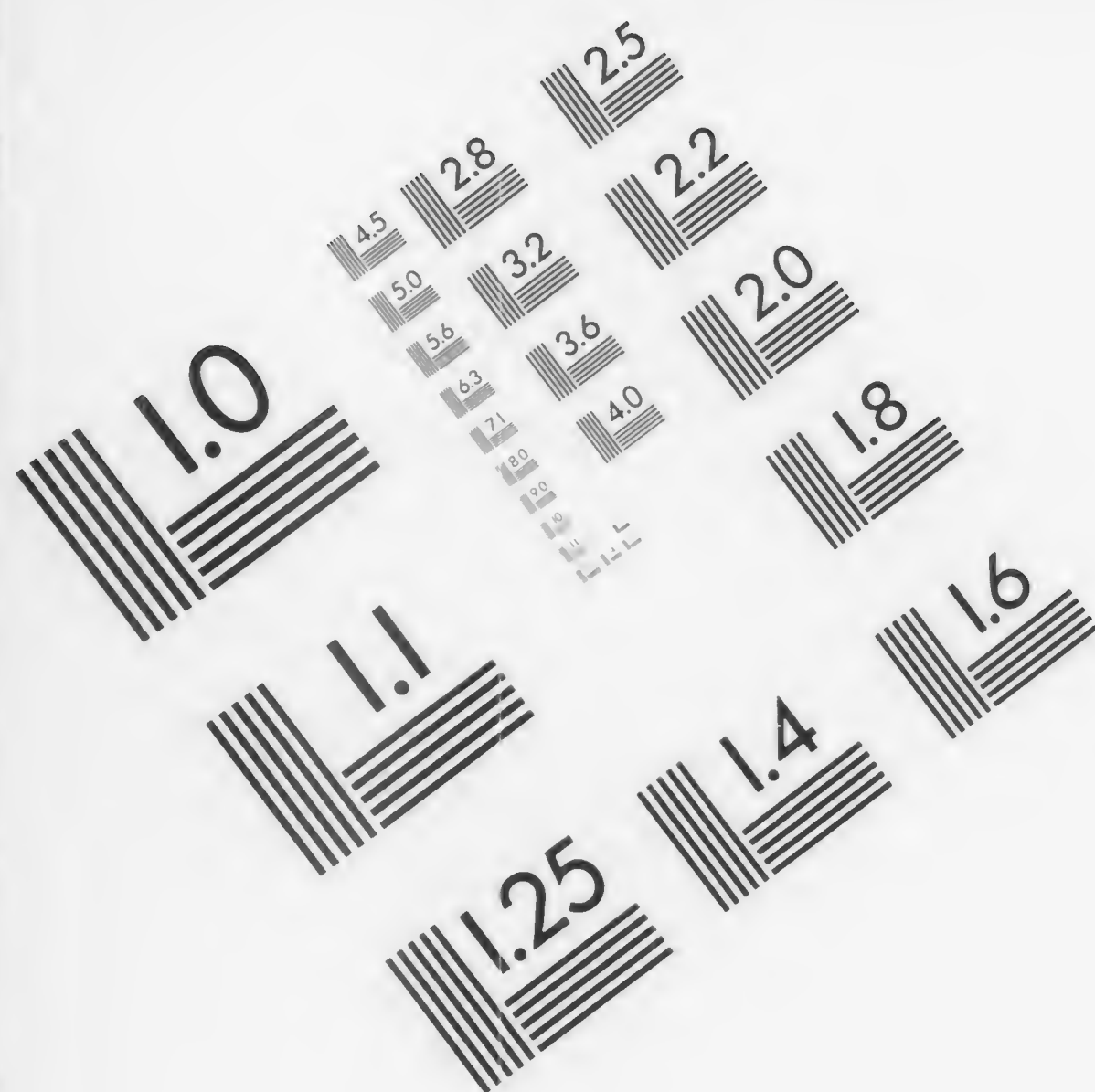


AIM

Association for Information and Image Management

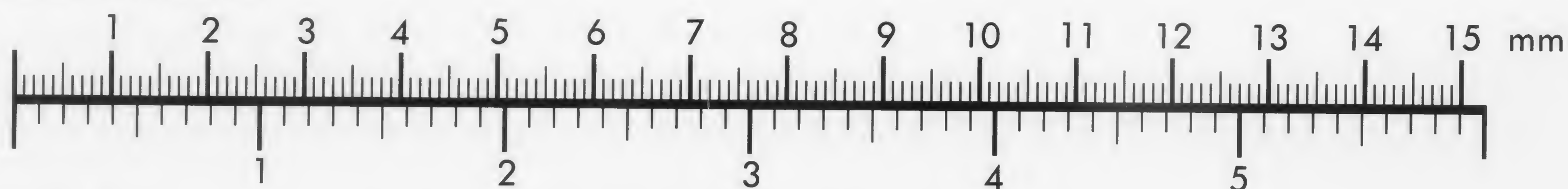
1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

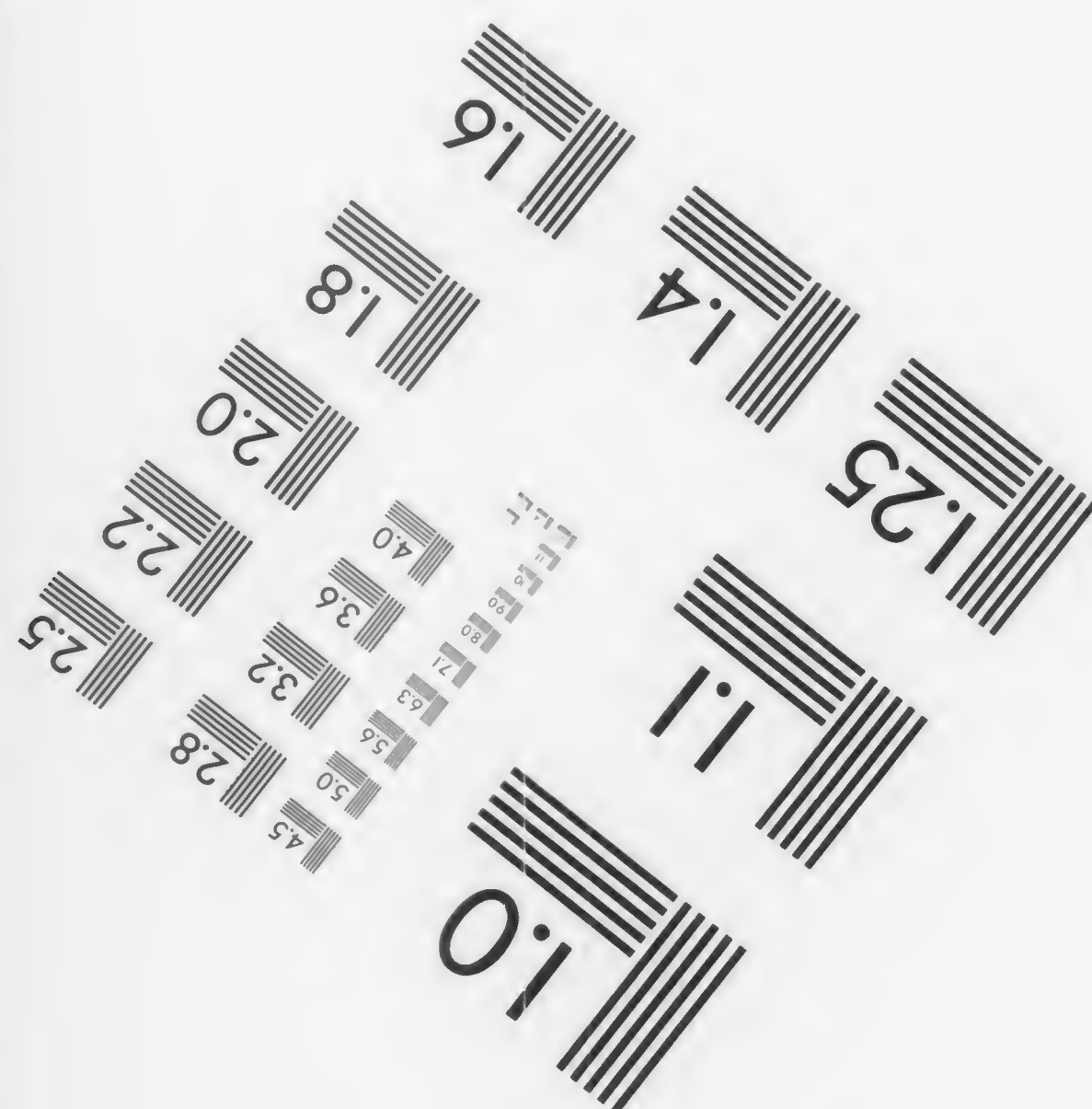
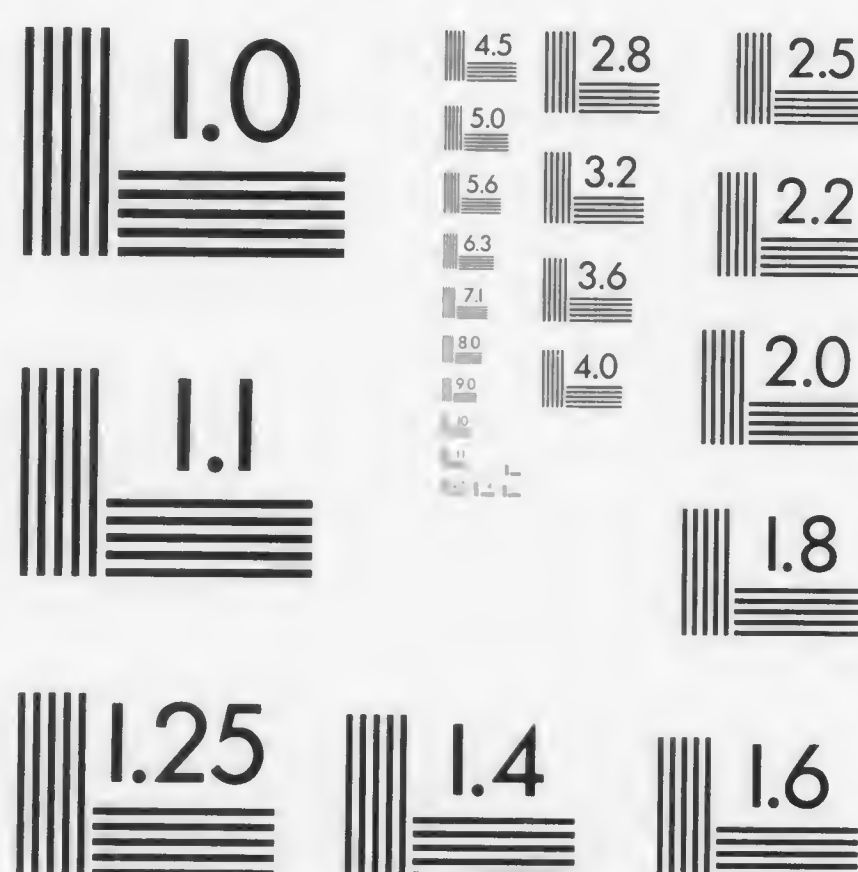


MS303-1980

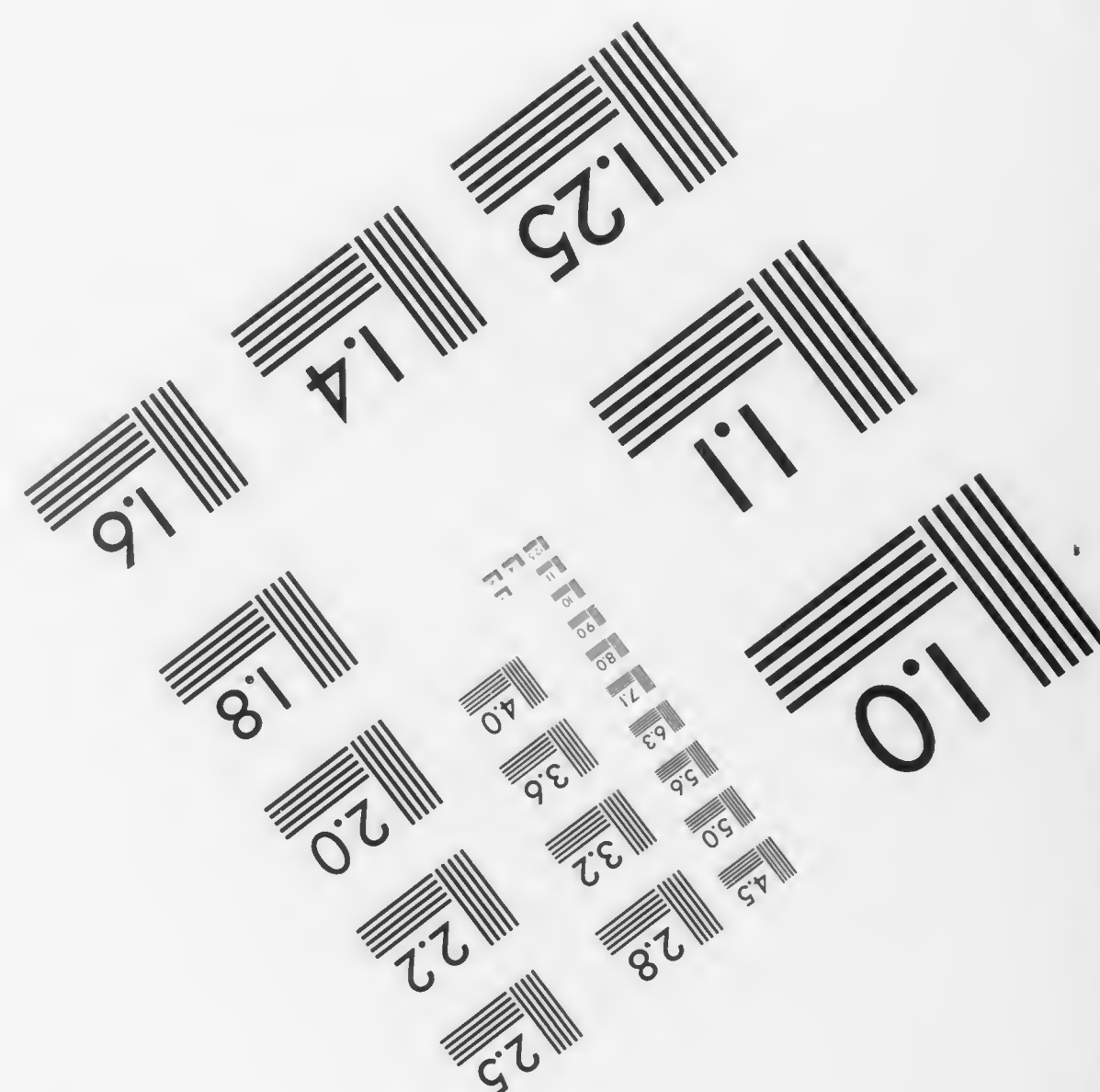
Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.



**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

*Ms.
coll. Persian medical manuscripts. -- ca.
no.60 1100-ca. 1900.
RARE 150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.
Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in
CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll. Persian medical manuscripts. ... ca.
no.60 1100-ca. 1900. (Card 2)
RARE March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 75

(Richter-Bernburg No. 181)

Author: Anonymous

Title: [Kaḥḥālī]

89 fols., 226 x 125 mm

و آسمان کون از بهر دو معنی است یکی آنک نور بر روی جمع شود
از بهر آنک سفیدی نور بر سر را پیدا کند و کسبایی و بدانی که
فراهم آورد و رنگ آسمان کون بکرم آنک معتدلست نور بر سر را باغند
جمع کند و میان او برابر موضع ویدار ثقبه است بر میان ثقبه انگوری
که دنبال او بکنند تا نور بر سر را از عصب مخوف بر طوبت جلیدیه
بگذرد و ازین ثقبه بیرون نماید بصر با ری تعالی و روی بیرون
این ثقبه صلب است خاصه کردا کرد ثقبه از بهر دو کاری که آنک
روی بپاس قریبه است و دم آنکه ناکنار ما ثقبه راست باشد
و ثقبه کشاده بماند چه اگر سست و نرم بودی ثقبه بد حال خوش
نماندی و حقیقت است که این طبقه دو توست بیک تویی
اندر و ن نرم است و با خل و تویی بیرون صلب و طوبتی
روحانی در و هست بدین سبب است که مردم بوقت درک

این موضع ثقبه بزرگ شده شود
در جوامع گفت جالینوس تشریحی در
طبقه عینی حقیقت شرح آن کردم با
صنع یزدان بین که چندی حکمت اندر
دانش که طبقه قریبه پیش طبقه عینی نهاده است و لون و سفیدی

که نا نور که از جلیدیه نفوذ کند ناقص نشود و این طبقه چهار پوست
دارد هر پوستی طبیعی و فراخی دارند تا پوست بیرونی سرد و خشک
و جرم او سخت است و پوست از روی گرم است و اندکی
خشونت دارد و باین خشونت جذب غذا از عنبیه میکند
تا این دو پوست که در اندرون است هر دو معتدل اند
و بحسب موضع و از طبقه صلب رسته است و غذا از طبقه
عنبیه می پستند و منفعت این است که جلیدیه پوشد و متور
دارد و از آنهایی بیرونی نگاه میدارد

قرینه طبقات ساو پس بود عنبیه برش همو مو پس بود
قشور شاه و نغمه میداد کسی دانند این کو مهندس بود
از فصل اول پانزدهم اندر شناختن طبقه ملحه و منفعت آن
باید دانست که طبقه ملحه جمیع غرض و فی غلیظ سخت
و طبیعت او سرد و خشک باشد و از غشاء صلب رسته است
که لای پس است زیر پوست سر و این طبقه از غشایی
متولد شده است و غذا از طبقه صلب می پستند که اندرون
چشم است میان این هر دو طبقه رکهاست و قوی نیست
که غذا از آن غشایی پستند که رسته است و منفعت او است
که چشم بدان طام گرفته است با قرینه و باین نام او را ملحه گویند

که باقرینه

که باقرینه طام گرفته است جله طبقات و رطوبات این بود
از ملحه طام شد چشم پس تحلیش بود در اینجا
چون غرض نیست این بصورت ایند کرد دست این مهیا
از طبقه چشم آخر نیست چشمت بنحیش تو لا
از فصل اول شانزدهم اندر شناختن عضله چشم و منفعت
این باید دانست که عضله چشم نه است و طبع این عضله
معتدل است میل سردی دارد از بهر آن غالب او عصب است و موضع
این عضله با یکی در جانب ماق اکبر است چشم جیبا ندر جانب بینی و یکی
در جانب گوش چشم جیبا ندر جانب چشم صرع و یکی در جانب بالا و یکی
در زیر و در میان چشم دو عضله که ذکر کردیم دارند و یک عضله
دیگر در میان عصب است و عصب نگاه میدارند تا اگر وقتی
و دم نظر بر چیزی کنند خط آن باشد که قوت باصره بیرون آید
و دیگر منفعت او آنست که جله چشم بر باطنی چند پوشیده
و نگاه دارد و این عضله ها چه جفت اند مانند عصب و چون از
دماغ چشم می پندازند یک جدا می شوند و چون جدا می شود قوت
نفسانی در وی پیوندد و باین قوت حرکت تواند کرد و این عضله
منشا از دماغ است
از قول بوعلی عیلات نیکر که آن شیخ محقق که در تحقیق

ماق اکر از نزدیک بینی یکی آنجا است چون جوی بی
 یکی اندر لحاظ است ای خود بخود صدع این گردند پیوند
 یکی در فوق و دیگر اسفل افتاد بدین انواع فرمودست استاد
 دو عضلات کمر است اندر میان که گردانند جثمان ای یکانه
 پس عضله ماند و آن هم گفته اند حین پس در دهان پی نماید
 زنی نوری که دارد دهان را که تابیر و نیناید جله کانرا
 و گراین عضله پستی یافت حاجت عصب که در نوران لحظه خا
 باید دانست که عصب نوری که او عصب مجوف و منفعت آن
 جانب آخر بطن دماغ رسته است و از پس سر زیر کاپه سرش
 سر امل است و از پیش دماغ دو قزوئی بیرون آمدن است چون
 دو سر پستان و حس بوییدن از آن موضع باشد انداجله الی
 گویند از همیای یکی هر یکی عصبی بیرون آمدن است مجوف و تجویف
 او جدا نیست که سوزنی بدو بگذرد باریک و آن عصب که از
 سویی راست رسته است بسوی چپ در آمده است و آن عصب
 که از سویی چپ رسته است بر راست در آمده است و هر دو یکدیگر
 رسیده اند و بهم پیوسته چنانکه تجویف هر دو از هم کشاده
 شده است و یکی کشته و فراع تر شده هر یکا که دو تجویف

درم کشاده شوند تجویفی فراع تر پدید آید این تجویف را مجمع
 النور خوانند و هر دو عصب از هم جدا شده اند و بدو شاخ شد
 بزرگتر شکل حرف الحاکم یونانیان نویسنده بدین شکل
 صلیب و از حدیکه گذشته آنچه از سویی راست آمدن است
 هم بسوی راست بازگشته و چشم راست آمده است و آنچه از سویی
 چپ آمده است هم بسوی چپ بازگشته و چشم چپ اندر آمده است
 و هر دو را بهما فراع تر شده و کرد در طوبت جلیده به برآمده است
 و این قول جالیسنوس است و درست نیست و دیگران گفته اند
 که عصب راست پنجم چشم امل است و عصب چپ پنجم چشم
 راست اما این مجمع النور چهار منفعت دارد اول آنست
 که نور بصیر که اندر چشم میان عصب پنجم می آید اگر بیک
 چشم افتی رسد نوری که بهی چشم افت رسیده باشد جله بدی چشم
 رود و دیدار چشم درشت تر و قوی تر گردد و دنا نور افت رسیده
 صنایع نشود از بهر اینست که هر گاه که یک چشم فراع تر چشم دیگر
 قوی تر گردد و بهتر بیند و ثبته عینیه فراع تر گردد و دوم آنست
 که هر دو چشم را در موضع باشد که چراغ دیده آنجا باز رساند تا یکی
 صورت و نماید و این موضع که این چیز آنجا میرسد مجمع النور است
 نه بینی که هر گاه که حدقه یکی زبر تر آید و یکی فرو تر بدین سبب

و در بعضی از کتب
 گفته اند که عصب
 پنجم چشم راست
 و عصب پنجم چشم
 چپ از هم جدا
 نیست و هر دو یک
 عصبند و این
 قول جالیسنوس
 است و درست
 نیست و دیگران
 گفته اند که
 عصب راست
 پنجم چشم
 امل است و
 عصب چپ
 پنجم چشم
 راست است
 اما این مجمع
 النور چهار
 منفعت دارد
 اول آنست
 که نور بصیر
 که اندر چشم
 میان عصب
 پنجم می آید
 اگر بیک چشم
 افتی رسد
 نوری که بهی
 چشم افت
 رسیده باشد
 جله بدی چشم
 رود و دیدار
 چشم درشت
 تر و قوی تر
 گردد و دنا
 نور افت
 رسیده
 صنایع نشود
 از بهر اینست
 که هر گاه
 که یک چشم
 فراع تر
 چشم دیگر
 قوی تر
 گردد و
 بهتر بیند
 و ثبته
 عینیه
 فراع تر
 گردد و
 دوم آنست
 که هر دو
 چشم را در
 موضع
 باشد که
 چراغ
 دیده
 آنجا باز
 رساند تا
 یکی
 صورت و
 نماید و
 این
 موضع
 که این
 چیز
 آنجا
 میرسد
 مجمع
 النور
 است
 نه
 بینی
 که
 هر
 گاه
 که
 حدقه
 یکی
 زبر
 تر
 آید
 و
 یکی
 فرو
 تر
 بدین
 سبب

هر دو عصب کش گردد و بینند احوال گردد و دیگر چتراد و بیند
و این از بهر آنست که هر دو عصب از مجمع النور اندک گشته است
از راپستای یکدیگر و چیر که مجمع النور باز باید همچنان باشد که
از دو جای بی آید و با کوی که یکی عصب از جای بلند چیر می آید
و عصبی دیگر از جای فروتر تا بدین سبب یک چتراد و بیند
و چون عصب راست شود این علت زایل گردد و پیوسته است
که راه محو از مبدأ حدقه دورست چون اندر میانه راه
هر دو یکدیگر پیوندند و یکدیگر اعتماد کنند همچنانکه دو دست
یکدیگر بگیرند قوی تر گردند این مجمع النور این عصبها بر مبداء دوم است
نزدیک حدقه تا بسبب دوری راه بیم بدند و فروتر آمدن کمتر باشد
و اگر این مجمع النور بنودی همیشه عصبها را از هم بگریزد بی آن
بودی که از راپستای یکدیگر در افتادی و چشم احوال شدی چهارم
آنست که این مجمع النور جوهر نور را مبداء دوم است نزدیک
چشم تا قوی تر و بصر نامنتر باشد همچنانکه از بهر زمین بزرگ از سر
چشمه دور باشد و آب باریک باشد و اگر آب بدین زمین آرند
بیکبار بر آب نشود و بعضی آب بیاید و بعضی بناید پس نزدیک
زمین آب گیری سازند و آب اندر وی جمع میکنند هرگاه که آب
گیر پر آب شود راه آب بکشانند تا زمین بیکبار پر آب شود

این آب گیر

نور قوی تر
نور از نور دیگر قوی تر است

این آب گیر در این آب را چون مبداء دوم باشد و آب از وی
قوی تر بیرون آید و طبع عصب هر دو نر باشد مثل دماغ و یک
جفت عصب دیگر از پس این عصب محو رسته است
و هر یکی را ثقبه است اندر شکم چشم بدان ثقبه اندر آمده است
و اندر وی شش شاخ شده و هر شاخی بعضی از عضله چشم
پیوسته است و قوت و حرکت بدین عضلهها باید و الله اعلم
حال عصب نوری نیست جوهر خوا افعال و خواص او در حال همه در
در دفتر جالینوس این را زنهانیم و اینجا همه را از او پیدا است با شش
بتراط و سرافینون خوابه لسی خورد تا فذوق قوی گردد چندی و وجه
شرح عصب اخو شد با منفعت و فعلش اکنون سخی باید گفتن همه روحتا
بازفت الاول اندر شناختن روح نفسانی و چگونه آن
باید دانست که چون کیلوپس اندر جگر نخته شود و با خون گردد
بخاری لطیف تر و بهتر و چخته نثار عده حادث شود اندر روح
طبیعی خوانند بسبب آنکه موضع آن جگر است و چون در آن موضع
نضجی دیگر بیاید طبیعت عمد بعضی از آن بخار طبیعی آنچه صافی تر
و بهتر بود بدل کنند و چون بدل رسید نضجی دیگر یافته باشد و روح
جوانی شود بسبب آنکه موضع دلست و چون در دل قرار یابد
بجین صافی تر و لطیف تر گردد و با یکدیگر آمیخته گردد و با هوای که

دل از شش یافته باشد و دورک از دل بدماغ میرود و آن رگها را
 شریان سپیدی گویند و بدان دورک بعضی از آن بروح دماغی میرسد
 و چون بقله دماغ میرسد در اینجا غشایی است امثال مشهور است
 دنام منخس غلیظ غلیظ است بزبان یونانی و از آن غشاء و
 چندبار یک رسته و شاخها زده و بسیار تر شده و جذب شده
 و از یکدیگر دور شده و در هم بافته مانند دای دنام او غشاء البشائی
 بیونانی منتخس رقیق گویند و منفعت غشاء غلیظ گفته شد
 که دماغ نگاه میدارد و روح حیوانی چون بدماغ رسیده در غشاء
 نیز لطیف و رقیق گردد و بعد از آن در شبکه که ذکر رفت است
 لطیف تر گردد و آنکه میل آن فرو می کند که از پیش دماغ برآمده
 و ذکر آن در باب عصب مجوف رفته در اینجا نیز لطیف تر گردد
 و هر فضلی که او را باشد از راه مخین فرو پالاید و پاک شود و این را
 روح نفسانی خوانند جالینوس میگوید که چون این روح تابع
 مزاج بدن گردد از تجویف عصب که در چشم پیوسته است
 بقوت طبیعی نفوذ کند و این را قوت باصره خوانند و روح بهره
 نیز خوانند و این روح نفسانی در طبیعت نفسی باقیست و تقصا باید
 که یافته باشد و از همه روحی صافی تر و لطیف تر باید که باشد که راهها
 دوری باید رفت و منور با و بار یک پس بدین سبب بی باید که نفیج

این روح

این روح از همه بشیر باشد و اگر سوال کنند که این روح از دماغ
 بیرون آید براه عصب بمبانی جلید به هوا بی بیرون بیرون
 و کرد آن چرخ که بر این جسم باشد بر آید و باز گردد بر طبع جلید به
 و خیر باز رساند آنچه دیده باشد با مراد تعالی مشهور است
 تشخ روح با صراحتا توان شنید زیرا که وقت گفتن احوال او رسید
 بعضی بیاید از جگر و یک زدن جدا گردد و لطیف و روشن از این چرخها
 و آنکه جوهر دماغ رسد بخنجر دیگر باید بهر یک شود و روح صافی تر
 از مقدم دماغ دو موضع نماید روح و عصب بود و اینجا یکپارچه
 پس جان خالصی که چنین کار نکند همراه نوش نیش هم از بهر ما کند
 باب اول نور در اندر شناختن اجنان و ثکان و منفعتش
 بیاید دانست که جنین بالاپه عضله دارد و یکی عضله از کنار
 سکه چشم رسته است از سویی بالا و از دیگر بیا نگاه بک پیوسته
 و حرکت کشادن چشم بدین عضله باشد و دو عضله دیگر اندر
 گوشه چشم از اندرون سکه و این هر دو باریکتر از آن نخستین اند
 و در هر دو هم بیا نگاه بک زیرین پیوسته و حرکت فرو خوانند
 چشم بدین هر دو باشد هر گاه که هر دو عضله شخ کند چشم را تمام
 فرو خوانند و هر گاه که یکی را آفتی رسد چشم تمام فرو خشد و از آن
 گوشه که آفت از آن سویی رسیده باشد کشاده بماند و چون زیر

عضله ندارد حرکت آن بعضه خد باشد و منفعت جفن آن
 باشد که چشم نگاه دارد و وقت خواب از خاک و غیر آن وقت
 که بازگرمی و وقت سرما از سردی هوا و غیر آن نارطوبتها که
 نشود فانی و کان بعد از خاصیت حسن و منفعت دیگر دارد
 یکی آنکه دفع آفت غبار و دخان میکند و دم سپاسی زک
 بصرف قوی می شود و تشریح طبقات و اعصاب و عصله
 و عروق چشم این بود که گفته اند بحمد الله و حسن توفیق ربانی
 چون منفعت چشم مهیا کردم از بهر کتاب خود مطرا کردم
 ثمار راحت مردم بود اندر شب و روز و آنکه بخدای خود تولا کردم
 مقاله در بیان عقاید و خواص است جزو اول
 و آن بخش باب اول
 اندر شناختن اصولها و دستورات که در علاجهای چشم کار
 باید دانست که چون خواهند که بعلاج بیماری چشم مشغول شوند
 می باید که پیش از این شناختند بدانکه احاطه با این
 سه است مرض مزمن و مرض و کتب و اختلال مزمن یعنی
 تفرق اتصال دیگر مرض باشد که از قوه باصره باشد و باشد
 که از آلت باشد آنچه از قوت باصره باشد از چشم
 و حرکت باشد جوهری و عرضی و انواع آن بسیارست و کیفیت

مرض

مرض مزمن و کتب مرض و کتب جنس آن دانستن و بعضی
 علاج کردن جناسک ترواط و فصول میگوید ماکان من
 الاوضاع من الامتلاء و فشاوه يكون بالاختلاف
 من منها يحدث من الاختلاف فشاوه يكون
 الامتلاء و فشاوه السائر يكون بالمضادة و دیگر جالبینوس
 گفته است که صحت دوائی در چشم از نشف رطوبت است
 و قوی کردن آلت و چون آلت قوی باشد و دفع ماده از
 خود تواند کرد و آیم در صحت باشد و دیگر هم سخن جالبینوس است
 که چیزی نمانی که تعلق به تیزی دارد بچشم مضرت میرساند و چیزی نمانی
 که خلاف این باشد نفع میدهد پس واجب باشد که در مرض
 شناسد مزمن و کتب مرض و کتب مرض و کتب مرض و کتب مرض
 که با آن مرض همراه باشد معلوم کند و طبیب هر مرضی که باشد
 بعلامت شناسد و دیگر چندی و چگونه معلوم باید کرد و هر اندازی
 که قوی باشد اگر چه ماده بد باشد نزدیک آن اندام رنج از وی
 دور باشد و اگر ضعیف باشد ماده باستانی قبول کند و ماده
 بسیار از ضعف قوه غاذیه باشد در هر اندام که باشد و دیگر از
 فزاینده جاری باشد و باشد که عضوی بالای عضوی باشد و اعضا

ببینی که در مرض مزمن و کتب
 از کتاب علاج آن علاج
 و در کتاب علاج آن علاج
 است و در کتاب علاج آن علاج
 به علاج آن علاج

زیر تجاری تک باشد پس طیبی باید که اول سبب مرض
 شناسد و در پیاری وی ان نگاه کند و در شد و لذع
 سرخی چشم و رکها متبلی غلبه خون باشد و در یکی آن و رکهای که حاد
 شود نگاه می کند و در خشکی اجفان و نوع در دما نگاه می کند پس
 می باید که طیب بداند که غرض فائز است و فایده صحت است
 و صحت وقتی حاصل شود که سبب مرض داپسته آید دیگری باید
 که بداند که صحت هر یک ماده آن چیست و این دو نوع است
 صحت صحت چشم یا بدن با صره و دیگر ادویه جز هست که مخصوص
 به اعضایی و هر یکی که با آن ادویه صحت حاصل شود پس
 می باید که معرفت آن ادویه حاصل شود و معرفت قوه و صی بداند
 و نیز بداند که هر جنبی از آن ادویه چه وقت و چه نوع استعمال
 باید کرد و اجناسها آن چیست است
 جو سبب شناس با شی بودت علاج آن که از این هفت جز است که چشم را
 ضد رنج کنت نرا ط از این قیاس کن اگر ت و اد آنست که تن کنی بسیار
 بر اجزاء اعضا و خلطها ننگ کن که از این شود موبدایم رازها و نیا
 دیگر از خواص دارو که بصند ماده آمد ز من این حدیث بشنو که با ورم بر
 ز خواص کنت اسناد کز هفت جنس افتاد چه مسدود و منخ چه جلاد و نچشان
 چه مغفص است و قابض و منضج چه خوشست خاصیتها که بداده است و نیا

مکا و پادشاه با صفات حمت تو که قدار و قدر تم ده که رسانم این سالی
 از ظاهر و از اول اندر شناختن تو این ادویه چشم و وقت استعمال
 ان بدانک که مسدود و نوع است یکی خاکی خشک است و یکی مایه
 لزج آنچه خاکی باشد دفع سیلان لطیف تر کند و دارد بعد از
 تنقیه استعمال کنند و تنقیه بدن و دماغ باید کرد بنوعی که
 غالب باشد و این نوع ادویه امثال نشا و اسینداج و قلمیا و
 توتیا منسول و رصاص محرق و طین شامو پس این همه کفایت
 کنند بی لذع دیگر اگر دارد و پیش از تنقیه استعمال کنند در زیاده
 که در دانه هر ایک ماده اندر وین در موضع درد فشار دهد و دارو ازین
 منع کند و بیم ان باشد که صفات چشم دریده گردد و خطری
 عظیم باشد باید که قطع ماده از موضع درد کرده باشند تا دارو این
 افتد و اگر نه اگله باریشی بد در قریه پیدا شود اما آنچه مایه
 لزج باشد در چهار علت می افتد اول در رخی که خیزی تر
 طاقت ندارد دوم در رخی که در خشونه بسیار باشد و جری
 لزج خواهد که تیزی آن خشونت نرم کند و بشوید پس چشمی
 که خواهند که از رطوبتی سح مایه تیز پاک کنند چشم
 چشم عضو نیست که حس بسیار دارد و ادویه این پیشتر جز است
 از بهر تنایا ماده که در ان بماند باشد و باز یک در تنقیه و دارو

تیز باید تا آن بزداید و بزرگان اطباء برکت خویش این ادویه
 چشم جهان کرده اند که چیزهای لطیف چون بیاض بیض و ماء
 الحلبه و شیر زنان و صمغ و کثیر ابراه که در سینه خایه رطوبت
 بشوید و لی در باشد و خشونت نرم کند و نه گرم کند و نه سرد کند
 و نه در اندرون رود و با مسام الحاح نکند و در ماء الحلبه تجلیبی و
 تسخنی معتدل باشد و شیر زنان جلا مای کند
 یعنی منخ نافع بود در بزره و مده که در پشت قریه و من شده باشد
 تجلیل کند و محتمل گرداند و این ادویهها امثال جلینت و سبکینج
 و فرنیون و دار صینی و روح و مانند آن باشد و این دار و ما مصلح
 زهر ماست که در شیاف در ارات بکار دارند و آب زیانج
 از جمله دار و ما کم بهتر است و کیری بهتر از دار و ما دیگر کند و
 خشونت کثرت نرساند **چسبیم** یعنی جلا دهنده آنج
 جلا اندک دهد و اثیری که غلیظ نباشد بر دوریش درست گرداند
 امثال اقلیمیا و کندز و قرین الال عرق و صبر است قلیما معتدل
 و جلا اندک دهد و موافق باشد در روپاییدن گوشت از قروح
 و آنج جلا بسیار دهد در خزه و جرب و اشد غلیظ نافع باشد
 و امثال توتیا و پس سوخته و قلع قطار و نوشادر و زنگار
 این جمله لذاع باشد **چسبیم** **چسبیم** یعنی معوض نافع باشد
 در بر کردن

در بر کردن

ماده فصد باید کرد چون بدانی بعلم و شریاری
 بعد از آن شاید ربا و و بها چون حرب کبر کنی و کفر خاری
 اندر شناختن او فصد را باید کرد
 که هر درختی را چهار وقت باشد
 و غرض از ابتدا ز روز اول باشد و تا زاید هر روزی که بیماری
 زیاده می شود و در انتها بیماری تمام شده باشد اگر قوه باقی باشد
 دلیل آن باشد که طبیعت بر بیماری دست خوابانده و قوه
 خواهر کرد و اخطا ط بیماری ساکن شده باشد و اما پس نرم شود
 و غلط نفع یافته باشد و عقد پختن با دی بیماری حاصل کرده باشد
 پس واجب باشد اگر هر وقتی که علاج آن کسب آن وقت باید
 کرد در ابتدا چیزی مانع کننده باید کرد چون فصد و امثال آن
 و در اخطا ط چون حارت ساکن شده باشد و لطیف تحلیل
 شده تنبیه ماده غلبه باید کرد و بجز آنکه اگر پس سست کند
 و تحلیل گرداند و در تراید و انتها چیزی مانع نباشد باید قابض و حل
 و در تراید قابضات بیشتر باید و در انتها کمتر
 چهار وقت که استاد گفت در کلیه زهر و ثبت رجبها باید دید
 ز ابتدا و تراید ز انتها و دیگر ز اخطا ط که ماده رسیدگی کرد
 باب زهرا در اول چهارم اندر شناختن آنک دارد و چون با صلاح
 آورند

آورند

آورند باید دانست که بیماریها چشم و در دما سخت و شرم
 و ریشها و اما سه با وقت ضرورت ادویه استعمال باید کرد
 و چشم از اعضا حساس است غالب و ادویه نباتی و معدنی
 و حیوانی است نباتی آنچه صمغیات است مثل حلیت
 و سبکینج و دنفیون و بعضی عصاره است چون مامینا و انابا
 و بعضی میوه است چون ماز و جلندر و بعضی ورقهاست
 چون سادج و بعضی چوبهاست چون سیلج و دارچینی هر یکی
 از این نوع ادویه چون چشم رسیدنی آن دار و صفات
 چشم را زحمت رساندی باید که هر یکی با صطلحی که اطباء فرموده
 با صنعت صالح اگر دانند تا کاه ملاقات آن ادویه بطبقا
 چشم زحمت نرساند اما آنچه معتدل است چون شامخ
 و توتیا و سره و روخته و مار قشیا و نیک بسایند و کبریه نیزند
 و آب سوده و منت نوبت کنند و اقبال قلیا و زاجا
 سوخته بکار دارند و در کوزه نو باید نهاد و در آنش نهادن
 نه بسوزد و بعد از آن باب سوده کنند و آنج صدفها باشد
 مثل شیخ و صدف و حلزون همچنین در کوزه باید سوزانند
 و آب سوده باید کرد و اسینداج شسته باید کرد و از ترشی آن
 و نوبال و د نوبت بشویند و لولو به آب سوده باید و پس بنیل

طریقه و نوبت
 نوبت از ترشی

مقراط خود باید کرد و بعد از آن باید کوفتن و دو الی بلف دست
 خود باید کرد و بعد از آن در مادن باید انداخت و با اندکی آب
 باید کوفت تا چون مغزی گردد و خشک باید کرد و آنکه
 باید سود و زخار اندک استعمال باید کرد از بهر آنکه چشم
 ریش کند و طبعها بخورد خاصه چشم زنان و اطفال الاوقت
 حاجت و با اسینداج بسیار ترکیب باید کرد و شیا فانت
 در فصل ربع باید ساخت و در و رات و کلهها در آخر ربع
 و سودن آن باید که مانند غبار باشد و ادویه که با بهار پورده
 کست چون آب غوره و آب رازیانه آب آن چیز باید گرفت
 و ادویه منسوب بهاید سود در آفتاب باید نهاد و آن آب جذوبت
 مکرر باید کرد تا پورده شود و اگر امثال صمغها باشد چون اشق
 و سکینج نیم کوفته نفوذ باید کرد تا نرم شود و صمغها مثل صمغ عربی
 و کثیر از آب جو شاند و حل باید کرد و دار و دگر بدان شانه
 باید کرد که ازین نوع ادویه در شیا فانت از بهر آن باید که اجزاء
 ادویه جمع کند مکرر شیا فایض از بهر رمد که خاصه دفع
 خشونت و نرم کردن اجزاء چشم دارد و در شیا فایض این صمغ
 و کثیر ایاید سود و با سینده خایه مرغ حل باید کرد و ادویه باید
 بدین شیا فایض باید کرد و افیون نخته از میس کرم باید کرد و

افیون

و افیون نیم کوفته در آن تخته کرم باید انداخت و باید که نخا
 دارند تا سوزد که فعل باطل کند
 جو اصلاح دارد در اموختی بسی فایدهها که اند و حتی
 سفیداج کرد و بستن نکو شود و خوبر زاج اگر سوختی
 جو افیون بخاس نابان رسد بدیهاء او جمله بز و پیخته
 و اگر توتیا سوده کردی در آب بسی دیدم ازین برافروختی
 جو توداروی این چنین است دوپ خاصیت بر قدش و حتی
 با بر خاله دوم از و اول پنجم اندر شناختن آنک دارد و چون ترکیب
 کنند باید دانست که ترکیب کردن ادویه چنان باید کرد
 که ادویه که منفعت آن بسیار باشد و شریف چون نیاه بنید
 و امثال آن مقدار بسیار باید و اگر منفعت آن اندک باشد
 مثل صمغ مقدار آن اندک باید و اگر جلا سخت قوی دهد
 مثل زخار و نوشادر مقدار آن اندک باید و اگر جلا اندک
 دهد و قوه ضعیف باشد مثل سفیداج مقدار بسیار باید
 کرد و دیگر باید دانستن که ادویه مندر مختلف که ترکیب کردند
 در هر یکی مصلحتی هست بعضی از بهر آنکه تا قوی گردد و بعضی
 نادر که آن برود مثل شیا فانت و رات که در آن سکینج
 و حلینت ترکیب کرد و انداز بهر آنکه تا فعل قوی گردد

و آب را زیاده که ادویه بهتر گرداند و قوی تر و زود با عصاب
 رساند و مثل شک که اثر ادویه زود بطبقات رساند و اگر
 خواهند که اثر ادویه در چشم دیر بماند از کی اینون ترکیب کنند
 و اگر خواهند که حده دار و شکند مثل زنجار با پینداج
 بسیار ترکیب کنند و ادویه که نه بکار نیاید و وزنی که در نسخه باشد
 سوده باید و ادویه جدا جدا باید سود از بهر آنکه آنج معده
 باشد سودن با پستق باید و مثل عصاره سودن آن
 مقداری طبیعی باید و امثال نشایسته مقداری معتدل باید
 و دیگر چون شیافات ساخته باشند بسیار خشک باید کرد
 و بعد از آن که تنیده کرده باشند استعمال باید کرد و باید که دماغ
 او نمایی نباشد که تراط گفته است این الابدان غیر الشقیه کما عذرنا
 زدنما شرا و کما عطلت بد او و احاد جلست علی المریض افه
 عظیمه میگوید که بدنی که تنیده محتاج باشد و طبیب او را
 غذا فرماید آفتی بر فراج او زیاده کرد پس اول تنیده بدن باید کرد
 و بعد از آن فرو رات بکار دارند پس این ورق بنویس من می گویم کنونی
 چون ترا فانون دار و ساختن باید که این و رقی بنویس من می گویم کنونی
 زانکه قول رسطا طایس و تراط این و کسی گوید حدیثی باز گویند بنیایا
 و بنقل از اول ششم اندر قانون استنواغ کردن در وقت

ضرورت

ضرورت باید دانست که طبیب چون قصد استنواغ بدن
 خواهد کرد مثل فصد کردن و دار و خوردن اول مراتب آن ده چیز
 املا و قوه و فواج و سخن و سالها و عمر و فصل سال و حال
 هوای شهر و عادت استنواغ و صنعت فبره و دانستن که این
 شخص را پیش از آنکه تنید استنواغ او خواهد کرد استنواغی بود
 یانه و این که از املا باشد استنواغ واجب باشد و اگر املا
 بسیار باشد استنواغ بسیار باید کرد و اگر اندک باشد محسب
 آنکه خلط تولد کرده باشد باید فرمود و اگر عرضی لازم باشد چون
 عرق و اسهال که بدین نوع استنواغ و ض زایل شود و لایق افتد
 و الا خلطی که غالب باشد استنواغ آن باید کرد اما فواجی
 که کرم و خشک باشد یا سرد و تر باشد استنواغ آن محسب
 قوه باید کرد و قوی و نهال اگر استنواغ واجب شود
 بضرورت محسب لاغری قوه باید کرد و فربه چون نمایی باشد البته
 باید که توقف نکند و اما پس از آن و بیبیا استنواغ
 نماید که توقف نکند و اگر در پسن شباب بود یا کهول
 نماید الا بحیرنی لطیف و اگر در پسن شباب بود یا کهول
 استنواغ باید کرد و اما پستان و زمستان بداری قوی
 استنواغ نشاید کرد و در بیع و خریف استنواغ شاید کرد
 اندک باید فواجی و هوای که گرمی و خشکی آن

از اعتدال بگذشته باشد یا سردی و تری آن از اعتدال بیرون
 باشد در آن موضع اپسترواغ نشاید کرد که بکری مایل
 باشد چون شهر تا جوش باشد یا سردی چون شهر تا صقلاب
 در اینجا اپسترواغ مدار وی قوی نشاید کرد و اگر معتدل باشد
 همچون عراق شاید بمقدار حاجت بحسب خلط و قوه
 اکبر یا عادت دارد دار و خوردن شاید و اگر عادت ندارد
 بضر درست شاید و اما قوه اگر قوه باشد شاید بمقدار حاجت
 و اگر ضعیف باشد نباید کرد و اپسترواغ باشد که بیک دفعه
 تمام شود و باشد که تمام نشود و بد و دفعه باید کرد یا پس دفعه
 و در هر دفعه عده باید و اپسترواغ بحسب صنعت باید کرد و اگر
 بسیار حرکت باشد اپسترواغ نباید کرد و تدبیر آن باید کرد که ما
 جذب کنند و اگر اندک حرکت باشد شاید کردی توقف
 و چون جذب ماده کنند باید که بخلاف ماده رنج باشد
 و جهان باید کرد که عده باشد که از خط دور بود و زیوان
 عضو بود و نزد آن اعضا همچون خدمتکاری باشد که دیگر باره
 ماده طبیعت اینجا میپسندد باشد اگر در جانب راست باشد
 از جانب راست باید و اگر در جانب چپ باشد جانب چپ باید
 و از عضوی باید که با آن عضو مشارکتی باشد چون پستان

در جم مشوی اگر خواهی که خلط تن برانی می باید که نوده چندی را
 نماید چو مهمل آن بجای اوشتابد هم از اول مرض باید که بینی که دار و از برای او بینی
 نباید خورد و داروی فرودمند دوی او در زور است و مانند ترازو که همین بر خوان
 که بنوشتم یکایک را مفصل مزاج کم و خشتک و سرد و تر هم میندارند و در اسلم
 زسن و زده وای و قضا رنهادت و خوی ای مدبر ز قوت کردانی ای کیند
 توانی ماده از اعضا برید اگر این را ز پوشیده بدانی بکار خویش هر کرد زبانی
 جز و دوم و این جزو سی بابست در امراض جفن باب اول
 در ذکر امراض جفن بیاید دانست که در جفن سی مرض تولد کند از آن جمله اند که خاصه
 جفن است یا زده باشد و آن اینست بود و خج و انصاف و شعله و شتره و شمر
 زاید و انقلاب شعر و دروینج و سلاق و شریاق و حک و تا کل و قروح و تولول و
 دمل و حبا و غلط و مکند و نمک و انتفاخ و استرخا و سفه و سلسه و توند و شری
 و ریزیدن ترکان و قمل و سفید شدن ترکان قطعه بیست و نه نوع رنج جفن بود
 هر یکی را جدا علاجی هست تا اگر حاجت بود که گاه جزو آن باب بگردانند دست
باب دوم اندر جرب و علاج بیاید دانست که جرب چهار نوع است اول
 سرخی اندرون جفن و در آن نوع اگر بر جفن نگاه کنند مثل دانه انجیر نماید و
 در این مکرر آن نوعهای دیگر باشد و آب بسیار ریزد و بیشتر در عقب رمدا
 گرم تولد کند و اسباب جله انواع جرب از رطوبت مالح و بورقی تولد کند که
 و مداومت آفتاب و غبار و دخان و فساد تدبیر معالجه رمدا تولد کرده باشد

در جم مشوی اگر خواهی که خلط تن برانی می باید که نوده چندی را نماید چو مهمل آن بجای اوشتابد هم از اول مرض باید که بینی که دار و از برای او بینی نباید خورد و داروی فرودمند دوی او در زور است و مانند ترازو که همین بر خوان که بنوشتم یکایک را مفصل مزاج کم و خشتک و سرد و تر هم میندارند و در اسلم زسن و زده وای و قضا رنهادت و خوی ای مدبر ز قوت کردانی ای کیند توانی ماده از اعضا برید اگر این را ز پوشیده بدانی بکار خویش هر کرد زبانی جز و دوم و این جزو سی بابست در امراض جفن

باب اول در ذکر امراض جفن بیاید دانست که در جفن سی مرض تولد کند از آن جمله اند که خاصه جفن است یا زده باشد و آن اینست بود و خج و انصاف و شعله و شتره و شمر زاید و انقلاب شعر و دروینج و سلاق و شریاق و حک و تا کل و قروح و تولول و دمل و حبا و غلط و مکند و نمک و انتفاخ و استرخا و سفه و سلسه و توند و شری و ریزیدن ترکان و قمل و سفید شدن ترکان

قطعه بیست و نه نوع رنج جفن بود هر یکی را جدا علاجی هست تا اگر حاجت بود که گاه جزو آن باب بگردانند دست باب دوم اندر جرب و علاج بیاید دانست که جرب چهار نوع است اول سرخی اندرون جفن و در آن نوع اگر بر جفن نگاه کنند مثل دانه انجیر نماید و در این مکرر آن نوعهای دیگر باشد و آب بسیار ریزد و بیشتر در عقب رمدا گرم تولد کند و اسباب جله انواع جرب از رطوبت مالح و بورقی تولد کند که و مداومت آفتاب و غبار و دخان و فساد تدبیر معالجه رمدا تولد کرده باشد

باب اول در ذکر امراض جفن بیاید دانست که در جفن سی مرض تولد کند از آن جمله اند که خاصه جفن است یا زده باشد و آن اینست بود و خج و انصاف و شعله و شتره و شمر زاید و انقلاب شعر و دروینج و سلاق و شریاق و حک و تا کل و قروح و تولول و دمل و حبا و غلط و مکند و نمک و انتفاخ و استرخا و سفه و سلسه و توند و شری و ریزیدن ترکان و قمل و سفید شدن ترکان

قطعه بیست و نه نوع رنج جفن بود هر یکی را جدا علاجی هست تا اگر حاجت بود که گاه جزو آن باب بگردانند دست باب دوم اندر جرب و علاج بیاید دانست که جرب چهار نوع است اول سرخی اندرون جفن و در آن نوع اگر بر جفن نگاه کنند مثل دانه انجیر نماید و در این مکرر آن نوعهای دیگر باشد و آب بسیار ریزد و بیشتر در عقب رمدا گرم تولد کند و اسباب جله انواع جرب از رطوبت مالح و بورقی تولد کند که و مداومت آفتاب و غبار و دخان و فساد تدبیر معالجه رمدا تولد کرده باشد

علاج آن اول است فراغ بدن باید کرد مثل فصد بفعال اگر
 مانعی نباشد و بعد از آن احتیاط کردن و استفرغ کردن بدن دارد
 بنفشه و تربید و گریبا و هلیله زرد و شکو و اگر قوی تر باید بطلوخی
 هلیله و حبیب قوه باید فرمود و شربت و غذای لطیف باید
 داد و اگر باقی باشد جنین را بیاید کرد ایند و بیضیات احمدیاد
 بیاید خارید صفت شاف احمدیاد جرب و سبل
 کهنه و سلاق را شاید بگیرند شادخ مغسول شش درم صغ
 عربی پنج درم مس سوخته دو درم قلع طار سوخته دو درم
 افیون مصری نیم درم صبر استقو طری نیم درم زنگار صافی
 دو درم زعفران و مرصافی از هر یک دانگی و نیم درهم نیک بیایند
 و شراب انگوری کهنه شیان کنند و شیان اخضر و روشانی مناسب
 بود و در آخر شیان احمدی این موافق باشد صفت شیان
 احمدی این که منفع جرب و سلاق که از رمد حاصل شده باشد
 و بر بخار طوبت بشاید اخلاطش بگیرند شادخ مغسول
 ده درم مس سوخته هشت درم بسد و لولوا ناسفته
 و سادج هندی از هر یک چهار درم صغ عربی و کثرا
 و مرصافی از هر یک دو درم خون سیاوشان و زعفران
 از هر یک درمی نیک بیایند و شراب انگوری

که

کهنه شیان کنند و شیان احمدی این طویل باید ساخت
 اگر جنین خاریده باشد و ساکن باید شد باشد در و را غیر
 استعمال کنند صفت در و را غیر که منفع جرب
 و سبل و قروح کرم دارد بگیرند لوتیای کرمائی پرورده و شیخ
 سوخته پرورده از هر یک ده درم سکر طبرزد پنج درم نیک
 سوده کنند و استعمال کنند و قوی آنت که اگر جنین باز
 کرد اند و ما ز سوده مانند عیار بر اجزا بر کنند درها
 کنند تا چنانکه کرد ایند است سه ساعت بر آید و بعد از آن
 باز کرد ایند بکلی زایل شود نوع دوم خشت شیر
 از اول دارد و با درد سخت و دمعه و سوختن بسیار
 علاج آن استفرغ بدن کردن و بعد از تنقیه بدازوها
 نیز خاریدن مثل شیان اخضر و باسلیقون و چون چشم
 کرم شود و در و تیر ترک کنند و چیزی کرم کشد مثل
 شادخ مغسول تا ساکن شود و باز احمدی این و در و را غیر کنند

و جری که یارمده همراه باشد علاج جری تحمل نکند علاج درم باید
کرد آنکه علاج جری و جری که با او رخصه باشد ادویه آن در باب
قروح یاد کرده آید و چون رخصه هر شود علاج جری باید کرد و در بعض
اوقات جری می باشد در آن جری اگر جنین بشاد بخارند
بهر شود و اگر خشک در جنین بسیار باشد شاد بخ و نشا هم سود آورده
است و در ورم امپض و بیضات امپض که آورده است در علاج جری
جنین و اگر دیک باره حاجت باشد باز کرد و اند و دیگر باره بداروی
تیز بخارند و بیضات امپض ساکن کرد و اند و اگر دیک باره حاجت باشد
باز کرد و اند و دیگر بخارند و باغنه ساکن کرد و اند و دیگر بلعقه میل بخارند
و داروی تیز چون شیاف اخضر علاج کند **صفت شیاف اخضر** که
منفعت جری و سبل و بیاض دارد بیکرند زنکار صافی سه درم اقلیمیک
نقره اشق صغری اسفنداج ادریک دو درم نیک بسایند و بساب
ترشیاف کرده استعمال کنند **نفع سیوم خضونت بیشتر از نوع اول** و
باشد و درین نوع اندرون جنین مانده شقای ایخه نماید و این نوع
را بدین سبب تلنی گویند **علاج جنین اول** استفراغ بدن باید کرد
بفصد و قیال و سبب و حب قوایا و امثال آن و بعد از تنقیه رک مایه
و رک بیانی باید زدن و بعد از آن این معوط استعمال کنند

لک

استعمال کند **صفت معوط** که منفعت جری و شپینه
و شتره و بواسیر منی سود دارد بیکر صبر استوطی جذبید استر
جاد شیر از هر یکی نیم درم صغری فارسی حنض کمی یا سندی زغر
شکر طبرزد عیس و وانزد و ت از هر یکی یک درم کند پس
نخ درم کوبند و چون کنند باب درم گوش و حب سازند
مثل فلفل و بوقت حاجت استعمال کنند و در این نوع شیاف
اخضر با سلیقون مناسب بود و خاریدن بشکر و کف دریا
و فایند خارندنی سخت چنانکه جنین باریک شود و بعد از آن
زیره و ملح بقطر در اندازند و زرد خاب و روغن کل بقطر
در اندازند و بپزند و روز دوم شاد بخ استعمال کنند و بغیر از
شاد بخ هیچ نباید و در آخر اغیر و اصغر موافق باشد و در
درم شفاف و درم شفاف یا میثار بهیانی یک درم نیک
باید داشت که تیرنی ساکن کند و اگر باقی
است در سن و تیز لطیف علاج کند **صفت با سلیقون**
صفت جری و سبل و طوزه و نایرکی و مکنه و دمه دارد
در فلفل و دار فلفل و زنجبیل و پوست پنبله زرد و سیاه
هر یکی نخ درم صبر استوطی یک مثقال کف دریا و کمران
هر یکی نخ درم سیخ و قریفل از هر یکی چهار درم نشا در یک درم



بگویند و نیک بسایند چون غبار و اسپتعال کنند نوع چهارم
 از جمله درد سخت تر باشد و دید بماند و آفتی بد باشد و علاج
 او دشوار باشد خاصه چون کهنه شده باشد و بسیار باشد
 که شوزاید با استرخا و جفن و پهل ترا باشد و علامت آن
 باشد که اندرون جفن پیام باشد یا خشک است ^{علاج آن}
 اسپتوخ بدن و دماغ مشغول باید بود چون ایارج فیترا
 و جب صبر و مانند آن و سعو ط که ذکر آن از پیش رفته است
 و تدبیر لطیف باید کرد و خاریدن این نوع ایارج راست گرداند
 و بان خارندگی با پستق و در آخر بشکر خاریدن چنانکه در نوع
 سیم ذکر رفته است و جمله نوع جوب بکره به رفتن موافق
 باشد و جوب چون زمین شد بشکر باید خاریدن و چون نو باشد
 بدار و نیز توان خاریدن بعد از دار و نیز انجیر و کدو
 طبقات چشم قوی گرداند
 چهار نوع جوب گفتند جوب جوفی ^{علاج هر یک از اینها بجای خود}
 رقص و شیطه و شیان و از سواد و موافقت درین کار با جوب
 ز خلط بوری آید جوب درین اندام ^{بشیاف اخضر اگر جفن را بد}
 و دگر ز ابیض و انجیر جو در دیگر ^{می نباید ازین ثاکه در دشت}
 ز شیاف اخضر و انجیر که ز با سلقون ^{رخی سوخته و توتیا و کدو}



ز بهر رنج جوب برگزید جالینوس که نابود تن تو در خوشی و آسایش
^{از مقاله دوم} اندر بود و علاج آن بدانکه سرد اما سی بود
 مثل ترا که کرد و از رطوبت غلیظ تولد کرده باشد بر ظاهر
 جفن پیدا شود ^{علاج} اشق بکره نفوع باید کرد و داخل
 شود و طلا کنند و سبکینج بکره تنوع کنند ^{صفت طلا که نفع برد}
 و طلا کنند و سبکینج بکره تنوع کنند ^{صفت طلا که نفع برد}
 شبیه دارد بکره و کند و از هر یکی یک درم و لادن چهار درم
 شب بانی چهار درم بوره اریخی چهار درم موم نیم درم بگویند و بدردی
 حور و غن زیت یا بدری و غن سوپن طلا کنند که کلیل ببرد
 و اگر کلیل نپدید یا بد شکافت و بیرون باید آورد و شق
 این پهنایا بزد و جواحت بذروا صند درست شود و اگر
 در باطن جفن بود یا بد شکافت و بیرون باید آورد و جثم
 با بکره شستن ^{والله اعلم}
 بر کمر دار و محلل شود ^{بود خوشتر از آنکه باید شکافت}
 ازین معنی اول بدار دکنند ^{پس اول بدار و باید شستن}
^{از مقاله دوم} اندر بخور و علاج آن بدانکه بخور اما سی
 باشد سخت مانده سنگ که در جفن پیدا شود از فضا سودایی
 غلیظ که در جفن ریخته باشد و بسته گشته و چون شک شد



علامت آمايي باشد سخت و کوچک مثل خنازير که در کردن
 بغل پدا شود و بودن اين مانند آن باشد علاج تدبير لطيف
 بايد کرد و قصد قفاله بايد کرد از جانب مرض و باب کرم
 بي بايد شست که بهتر گردد و اگر باقي باشد در دم ديا جليون بايد
 نهادن که چخته گردد و اگر چخته نگردد بايد شکافت که چيزي بيرون
 آيد که همچون باره شش که دروي غوري و لغايي باشد علاج آخر
 نطوله باب کرم است و الله اعلم
 اگر قفاله بکشيایي کجاست نباشد و ر بود آن نیز بکشيایي
 باب کرم بايد شستن آخر تراکنم بدین انواع فرماي
 باشد چغن باکسيایي دو سید باشد با سپید دو سید باشد چغن
 هر دو در هم دو پید باشد و سبب آن ریشي بوده باشد و دیر زمان
 چشم در هم نهاده و بر هم دو پید باشد و سبب آن ریشي
 نگردد این باشد و بر هم دو پید باشد و سبب آن ریشي
 بوده باشد و دیر زمان چشم در هم نهاده و بر هم دو پید باشد
 بعلاج ناخن و پیل که چشم نگردد این باشد و دو سید باشد
 علاج از حدی که جدا باید کرد و میل و زیره باید خابیدن
 بانگ و تبطن در باید انداخت در حالت برداشتن چغن

با حیات

با حیات باید بود با عشاء قریبه دریده نشود که تنوع بینید اگر
 و پنه کهنه بود غن کل و زرده خایه مرغ ترکند و طلا کنند و بینند
 و روز دوم بچین و زیره بقطع در اندازند و پنه بود غن کل و زرده
 تخم مرغ طلي کنند و روز سوم شيايي که از بهر دل خواهم گفت بتطعم
 در اندازد و آنچه هر دو چغن بدیم در سید باشد اني هست مثل نخل
 الذوا جیر بدان بکشایند و زیره و نمک و زرده خایه مرغ و روغن
 کل بدین مثال که اول ذکر رفته کار فرمایند و در هم اسپنداج درین
 باب موافق باشد و در آخر تو بال نخاس و روشنیایي استعمال کنند
 انصاق از برای آن جي پرسی نهاد که چشم پخته نگذاري
 زانک که گاه در چشم بود آدي را بسیت بیماری
 که کسی را پس گرفته بود یک شبان روزا و که داري
 چشم که داند و نیا را مد هر زمان چغن پخته برداري
 انصاق این بود چغنیایي بنوايش کرد و عجواري
 چشم اندر شنه و علاج آن شنه کونایي یک
 چشم است و سبب کونایي اندر خواب دیده پوشیده نشود و
 بسا هر دو یک یک دیگر نرسد و این چشم را چشم خورش مانند کنند
 و در خواب خداوند این چشم را خواب خورش کونید و گاه
 باشد که هر دو یک کوناه شنه باشد و کپسباب این علت

دو نوع است یکی نقصان ماده بلکه است و از مادر جان زاید
باشد دوم حادثات کونا کون و این حادثات چهار نوع است
یکی آنکه غده اندر بلک تولد کند یا گوشتی فرونی بر وی بسبب
فرجه که بوده باشد دوم در علاج شوزاید و خخته باشد
باز کرده و تشنج کند چنانکه عضله از عضله جستم مسترخنی شود از هر یک
در بلک بالاسر عضله است چنانکه در تشنج عضله جستم یاد کردیم
این سر عضله یکی است که بلک بردارد و حرکت بر کشادن بلک
بدانست که هرگاه که عضله بردارند مسترخنی شود بلک بر نتواند داشت
و هرگاه که تشنج کند فرو نتوان خوابید و لبها و هر دو بر یکدیگر نرسد
اما اندک علت مادر زادی باشد علاج نیست و اندک سبب
بریدن بلک و باز دوختن باشد علاج متعذر است و اندر کتب
یاد کرده آید هم آن موضع که دو خخته اند دیگر باری باید شکافت
و نیکو تر دوختن و در هم سببند و چیزها و نرم کنند بر نهادن نایکو تر
بر وید و این معالجه از تعذر خالی نباشد و اما که سبب
غده یا گوشت فرونی باشد عده را هم بر این طریق که برده او
بجز را علاج کنند بر باید داشت اما گوشت فرونی را بردار و
نیز و شیاف زنجار و مانند آن بردارد و اگر بدار و گنایت نشود
گوشت فرونی را بصله با یکدیگر فروزن و بران اندر کنند

و او را با خن بر بردارند و در او نیز اندر کنند چون با سلیقون
و روشنایی و غیره آن یا بزر و نمک داغ کنند تا معاودت
نکند و اندک تشنج باشد که با برود و سر بخار آب گرم داشتن
و در غن ماییدن و موم روغن بنفشه و خطمی مرشته بر طاهر
چشم نهادن سود دارد و بایست حلقه شستن و از آن طول
ساختن سود دارد و اندک سبب استرخا عضله باشد در و
قالبض بر باید نهاد چون افاقیا و با میثا و آب مورد و مانند

مشوایی

ان نافع باشد
شتره جستم اگر بدید آید
سرخنی که هست در زاد
وان دگر ما علاج نتواند
انک بردوختن نیک بدو
تشنج ضما و رخنی از
واک مسترخنی است قابض بر
و بر بود غده چون علاج بدو
باشد در از بر شکل جوی و این با پس کا به بر کتن کا به
افتد و سبب ان فصله غلیظ سودایی باشد که با نجا کرد آید



و سخت شود اگر اندر سر و چشم و حوایی آن حواری باشد بعد از
فصد کرده و مهمل خورده و دماغ پاک کرده باشد شیاف یا پیشا
و کل از منی آب کاسنی سوده طلا باید کرد و بکشکاب شستن
و بدان موضع تکیه کردن و اگر حواری اندر سر و چشم نباشد باب
کرم تکیه کردن و بر شیعه مالیدن و نان کرم دما دم بر نهادن
و مالیدن و پنبه اندر آب یا اندر سر که حل کردن و طلا
کردن و اخیر خشک و بارزد اندر شراب تخم و طلا کرد
و صبر طلا کردن و پوره دایلی و بارزد چهار دانگ بهم شستن
و بر نهادن و آرد جو و بارزد بهم سر شستن و بر نهادن و خون
کبوتر تکه بر حکا بیدن سود می دارد

شجره چون شمع است ای فروزنده
که این اماس بر جوت مانند
ز خلط سوخته آید بیدار
اگر گویی نماید چشم بهار
جو فصد و تیغها کرده آید
شر و ط آن بجای آورده آید
طلا از شاف بامش بیاید
باب کاسنی حل کرده شاد
و گویی نباشد ای گزیده
ازین دارو نماید برید
پی تحلیل و تسخیر کبرایست
که اینجا داروی تحلیل نیکوست
باب گرم شستن بهتر آید
و اگر خلطیت در خل حل نماید
زمان گرم هر دم نه در اینجا
ایمان تحلیل کرد و خلط سودا

چنین فرمود جالینوس ^{با نقله از جواهر} فصل نیکو باشد و لکن بعد مهل
اندر شوزاید و علاج ان بیاک شوزاید موی
فزوننی را گویند که سم بر پهلوی ترکان بر ویدر پستی ناهوار نه بد
دست تر طبیعی و ناهواری وی آن باشد که بعضی سه فرود دارد
و بعضی کثمت خلد و بدان سبب اشک آمدن گیرد و چشم خیره
نماید و سبب ان رطوبتی بسیار تباه باشد تنبایی بی سوز
و تیری و اگر سوزان و تیز بودی موی بریزانیدی و باطل
کردی و ممکن نکشتی که دگر موی رپتی علاج
نخ... استزاع باید کرد و ماده فزوننی را بدار و اما که در خورد
خراج باشد از تن و دماغ بیرون کردن و غرغره فرمودن
بیا راج فیتو و مانند آن و اندا که خراج میل بکمی دارد هر باد
هلیله پرورده یا اطمینل کوچک استعمال کردن و پیوسته
هلیله زرد و هلیله کبابی بردمان داشتن و فریدن و غیر
پویدن و از پس این تدبیر تا تدبیر دپشکاری است
و دپشکاری این علت از حج گونه باشد یکی دار و
کشیدن دوم موی فزوننی را بر موی طبیعی دوسانیدن
موی فزوننی را بکندن و داغ کردن چهارم دوجن
پنجم تشیم کردن اما دار و اما که اندر کشند دار و اما تیز باشد

و حکایت اندکی عوارض در وقت
وجوب را موصوفه میکنند
بطوریکه می نمایند که اینها
شود و آنچه از آن نماید و از آن
جاست که در میان دوستان
حسب از ابد بطوری

چون با سپیدقون دروشنایی و شفاف اخضر و شیان و جیج
 نایان رطوبتها را که سبب علت است تجلیل کند اما موی فزونی را
 بر موی طبیعی دوسایند آن وقت توان کرد که موی فزونی
 یک دو باشد و این جهان باشد که موی طبیعی و فزونی را بصنع یا
 کثیرا حل کرده الوده کنند و هر دو را بر هم دوسا کنند و با نیکشت
 جندان نگاه دارند که بر هم سخت شود و صمغ بر روی خشک شود
 اما داغ کردن موی را هم شرط آنست که موی فزونی اندک
 باشد و الا داغ سوزنی باشد زین و سر سوزن اندر آوردن
 همچون سر جوکان بدین گونه یک را بگردانند و بر دیدن بر یک
 چرخ سر در نهند تا حاره داغ بر رطوبتها و طبعها و دیدن نرسد و
 سوزن گرم کنند تا سرخ شود و بیک لختی بدکشند و موی برکشد
 و داغ کنند لکن دو موی پیش داغ نشاید که در هر نوبتی دو موی
 بکشند و از پس داغ سفید خال مرغ و روغن گل بر نهند و نا اثر
 داغ و رنج آن زایل نشود و داغی دیگر نکند برین گونه ترتیب
 ایج باشد داغ کنند اما و ختن جهان باشد که سوزنی باریک بگردانند
 و از موی سر یک ناره موی باریک دو تو کنند و بدین سوزن اندر کشند
 چنانکه دو سر موی بسوزن اندر آید و موی چون حلقه بیرون باشد
 و دیگر باره موی دیگر هم از موی سر اندر حلقه کشد که بکار آید

این

این موی که در سوزن است افتاده باشد و سوزن را از باطن بیک
 نزدیک موی فزونی بظاهر برارند و سر موی فزونی را اندر حلقه
 این موی کشند که اندر سوزن است و سوزن را بر فرق بکشند حلقه
 نیک شود پس بیکار بکشند تا موی فزونی بیرون آید و اگر موی
 فزونی از حلقه بکشد و بجای خود باز آید بدین موی دوم که اندر حلقه
 موی چپین است حلقه موی چپین را باز پس آرند و دیگر باره
 هم آن موی فزونی را بگیرند و اندر حلقه کشند و بیرون آرند و اگر حاجت
 آید دیگر باره سوزن بزدند بدان موضع نشاید زد و از هر آنک
 منع فراخ گردد و موی فرو نهند داشت سوزن هم بر پهلوی
 آن موضع باید زد و چون موی فزونی بیرون آورده باشد اندر
 موی اصلی باید دوسایند چنانکه معلوم است و نخست میل به
 منع سوزن باید مالید چند بار تا فرو گرفته شود و موی اندر وی
 بماند و این دو ختن را از هم گویند اما نشیبه ای کشند که موی فزونی
 پسید باشد و بهترین طبعی اندرین آنست که طیب بیمار را
 پیش خورتن بچوبانند و قره بیک بر سوزن با بهام و منجه دست
 جب بگیرند و لختی بردارند و بکفی میل بدشت بک اغما دکنند تا
 باز گردد و پسر رشتنه بسوزن باریک اندر کشند و سوزنها از سوزی

بر شال

اندون بلک بر سرین بسوی پشت بلک بیرون آرد اینجا که داند که میباید
 بلک است و اگر خواهد بعضی رشته پشت بلک بصدار نماید و اگر خواهد
 کند تا چندین بار ببرد چنانکه تزییر کرده باشد بسوزن و رشته سه جای
 نشان کند پس بر دوا احتیاط کند تا آخر پوست بلک نبرد و چون
 از بریدن فارغ شود یک جایگاه بسوزن بدوزد و کمره بزند
 پس خرد را صند با دم سفید ببرد و بر جاجت نهند و اندر پیر
 گوش دارد تا بعضیها که بلک را فرو خواباند آسب نهند طریقی
 دیگر نیز تشریف است که بلک را بدو امکشت یا بصناره اندکی بردارد
 و دوخته بپزند ام سبک بماند از بلک تراشند و جدا کنند و تزییر کنند
 که از بلک خواهند بیدار میان تخت کنند و هر دو سر تختهاست بپزند
 چنانکه پوست بلک اندر میگذرد و نماند و نرسد و اندر
 کاهیش ده روز زود شود و سفتد و اندا که جاجت ندیده باشد سهل تر
 باشد و بسیار کس باشند که طاقه دستکاری ندارند و آهسته نتوانند
 دید و سخن دستکاری نتواند شنید و را بداروی نیز تشریف کنند و این
 جهان باشد که داروی نیز بر سر میل بردارد و بر پوست بلک
 بران موضع که تشریف خواهند کرد طلا کند برسان بلک برود و در ساعه
 که پوست بردند و اثریش کشتن بدیدار و از وی بپزند
 و یک ساعه آسایش دهند و باز دیگر طلا کنند و بدین سان

ناریش کرد

ناریش کرد و بگذارد تا پخته شود و خشک شود که پس از دارو
 بشویند و بموم روغن طلا کنند تا خشک بپزند و اگر حاجت آید دم
 اسپنداج طلا میکنند تا درست شود و بیشتر طیبیان و ستوری
 بدین علاج نهند صفت داروی نیز بکشد امک آب نرسیده دو
 جوداشنی را یک جود و بورد و دو جود و نوشا در یک جود و صابون دو جود
 دارو را ببول کوزگان یا بالغ یا آب که تزییر شد و با باشد و
 بوقت ضرورت استعمال کنند

شتر زاید چو شود پدید بر جمانت باید اول که تن از ماده بدیا کنی
 بعد از آن غرغره آوری با راج که گای تنقیه بپازین نوع که جالاک کنی
 و اگر کرم واجت طریقی فرمای با بلبلج بدمان داشته مسو کنی
 و بر سریش بود میل تو نل نشا مصطکی خای بدان نوع که چون
 نیز میوی جوئیست که در خون بوی غیر بران زهر جوتیا کنی
 دستکاری بر این رنج پنج انوا داروی و لوق و کی چون اگر خال کنی
 باز نطست و لی کنت در اینجا توط که بهش باش اگر کار خطا که کنی
 با بر مقاله اول در دوم نهم اندر سو منقلب و علاج ان بسیار باشد
 که اگر چه در کان فزونی نباشد تا هموار پسته باشد و خنی بسوی دیده
 اندر سگند و کلا و این را انلاب شو گویند و بدین سبب اشک
 از چشم دیدن گیرد و بدیده به بخند و اعراض موی فزونی تولد کند

تشریف شد
 الحاحین
 تزییر

علاج نظمت و موی ناهوار پرسته را بر موی راست و ستاند
 جناتک اند باب گذشته یاد کرده اند جالینوس میگوید که صدقها
 کو جگ بسوزانند و سودا ان بقطران بسختند و موی ناهوار
 بر کنند و طلا کنند نافع بود به افی خاصیت او آنست که موی فرو
 بر کنند با کشند طلا کنند و یکبار معاودة نکند نرمان خدای تعالی
 جوش منقلب زحمت رهند ^{علاجش مصطکی کرم داند}
 و کر تیر فرو دست است ^{باین صفت سر موی ناند}
 نپه مار جالینوس فرمود که این پیه ار کسی اینجا رساند
 باید کند موی اول از اینجا پس آنکه پیه قطع بر جگاند
 نروید موی دیگر باره هرگز معین دان که پیه اینی تواند
 رما د صدف کو جگ باید که در قطران جوشیده فشانند
 جو بد کنیدی طلا کرد از آن آخر که جمله موی از اینجا بسرا اند
^{درم اندر و رنج و علاج ان و رنج دو نوع باشد}
 نوع اول از ماده دموی پیداشود و این علتی باشد اندر بک
 چشم و ان ماده از دماغ فرو داید و گاه باشد که این اما پس بطرقه
 و خوبی رقیق آید در جلد عظمی اما پس بدان حد باشد که چشم نتواند
 کشاد و دیده نتواند دید و این علتی که از این بیشتر افتد بسبب
 بسیاری ماده و ضعیفی و نازکی چشم و علامه ماده دموی

که چشم

که چشم سخت گران و سرخ باشد و تری بسیار یابند و گاه باشد که ماده
 آما پس خون صفرا بی باشد و علامت وی آنست که آما پس سبکتر و سرخی
 کمتر و خارش و سوزش قوی تر باشد ابو علی سینا میفرماید که علت و رنج
 آما پس طبعه ملحه است و عظمی اما پس بدان حد باشد که سنیدی چشم چنان
 بلند شود که حد قدر پسوست و چشم بر هم نتوان نهادن از عظمی اما پس علاج
 نخست رگ قفال زدن و خون با نذا ر قوت پرون کردن اگر ماده فی باشد
 و اگر مانی باشد حجامه ساق پای کند و هر دو کف و آوا که ممکن گردد
 مطبوخ هلیله دهند و غذا با گیرند و تدبیر لطیف نمایند و روز اول
 دوم و سوم شتر زبان دروی چکانند و شیاف ایض شتر زبان خشک
 کرده سخت نافع باشد و شیاف مامیثا و حضض و صبر طلا کردن
 سود دارد و صنادها که از کثیر تر و اکلیل الملک و اندکی زعفران و
 زرد تخم مرغ سازند سود دارد و کل مرغ و عدس متشر و آرد جواد
 کلاب و روغن کل نجات سود دارد و زرد خایه مرغ و روغن کل
 یکجا آمیختن و بر پشت چشم نهادن سود دارد و پیه فروس و زرد تخم بام
 سر ستن ضاربی آفروده است اولتر آنست که نخست بضمادها و
 و طلاها مشغول نشوند مدت سه روز ضمیر زبان هیچ دیگر چشم نرسند

و از پس سه روز اگر دزور ملکایا اندک بشند روا باشد و از پس
 یک هفته دزور ملکایا و دزور اصف سود دارد و آنرا که بلك ریش کشته
 باشد و چم نتواند کشتاد این علاجهها سود ندارد دزور را غیر باید
 و در آخر ذکر آن بیاید وضاد از آرد جو و عدس و کل سرخ پخته باب
 و روغن کل سود دارد ملکایا بگیرند از زوت مراد نشاسته
 و شکر طبرزد و صغ عربی مساوی نیک بسایند و استعمال کنند ملکایا
 دیگر از زوت مراد بشیر خرد و ازده درم شکر طبرزد سه درم نشاسته
 یک درم کف دریا نیم درم نیک بسایند دزور اصف کپس که در آمد
 گفته و در پنج سود دارد بگیرند از زوت پرورده بشیر خرد هشت درم شاف
 مایشتا و درم و نیم صبر استقوی افیون مصری نشاسته تخم کل از هر یک
 نیم درم زعفران سه درم مصافی دانکه و نیم نیک بسایند و استعمال
 کنند دزور اصف صغ بگیرند از زوت پرورده ده درم شاف مایشتا
 دو درم اصف کپس سه درم نشاسته چهار درم نیک بسایند و
 استعمال کنند و اگر چم بکشد که نتواند دید که ریش هست یا نه
 دزور را غیر باید که در هر دو نوع نافع باشد هم ریش و هم بوردنج
 دزور را غیر بگیرند بگیرند توتیای کرمایی و شنج سوخته شسته
 از هر یک ده درم شکر طبرزد پنج درم هم را نرم بسایند و بکار دارند
 ریشهای چم و باد سیل کرم را و صوب را سود دارد و اگر دزور از زوت
 پرورده و یک درم شاف مایشتا از زوری سازند صواب باشد و باید
 دانست که در نوع آخر چون مانعی نباشد استفراغ بدن باید کرد
 و بعد از استفراغ تدبیر لطیف مشغول باید بود و دزور اصف صغ
 دارد وضاد از آرد جو و پوست انار و عدس و زعفران پخته بروغن کل
 سود دارد و باید دانست که از ابتدای علت تا سه روز نکند و در پنج
 حال دزور چم نباید بسایند و هرگاه که در روز بکار دارند جز
 بر بلك نباید کرد و آنرا که حاجت آید که اندک آخر علت بلك را
 بخارند بلك را باز باید کرد ایند و بشیاف احرلین باید خارید نافع
 باشد شوی بوردنج نباید داد اول که شرن کند این رنجها حل
 از اول فصد کن کین رنج خونت بچشم اندر و را ماده فروخت
 بخارشش نفع نمایند سه روز بیا این نکته از داعی پیامور
 ز شاف ابیضش هم راه شاید اگر در چم کرمی میفراید تو ملکایا
 بوز چارش ریز پس هفته با صغ اندامیز و اگر در چم باشد و غیر
 بیاید تا شود بیمار بهتر وضاد آخر چنین نمود آن دست در اول شرن زیبا و

از هر یک ده درم شکر طبرزد پنج درم هم را نرم بسایند و بکار دارند
 ریشهای چم و باد سیل کرم را و صوب را سود دارد و اگر دزور از زوت
 پرورده و یک درم شاف مایشتا از زوری سازند صواب باشد و باید
 دانست که در نوع آخر چون مانعی نباشد استفراغ بدن باید کرد
 و بعد از استفراغ تدبیر لطیف مشغول باید بود و دزور اصف صغ
 دارد وضاد از آرد جو و پوست انار و عدس و زعفران پخته بروغن کل
 سود دارد و باید دانست که از ابتدای علت تا سه روز نکند و در پنج
 حال دزور چم نباید بسایند و هرگاه که در روز بکار دارند جز
 بر بلك نباید کرد و آنرا که حاجت آید که اندک آخر علت بلك را
 بخارند بلك را باز باید کرد ایند و بشیاف احرلین باید خارید نافع
 باشد شوی بوردنج نباید داد اول که شرن کند این رنجها حل
 از اول فصد کن کین رنج خونت بچشم اندر و را ماده فروخت
 بخارشش نفع نمایند سه روز بیا این نکته از داعی پیامور
 ز شاف ابیضش هم راه شاید اگر در چم کرمی میفراید تو ملکایا
 بوز چارش ریز پس هفته با صغ اندامیز و اگر در چم باشد و غیر
 بیاید تا شود بیمار بهتر وضاد آخر چنین نمود آن دست در اول شرن زیبا و

باب نهم در سلاق سلاق یکنوع باشد علامت او آنست که چمن
 نزدیک مره ستر و سرخ شود و اکاله در روی پیدا شود و سبب این طوطی
 باشد بر رقی نیز و باشد که در ماق اکبر افتد و باشد که ماق اصف را زده
 کرد و باشد که جمله فرو کرد و اگر این مرض دیر یاند مرگان فرورزد علاج
 تدبیر آن باشد که صاحب این مرض منع فصل کند و غذاهای لطیف خورد
 و در ابتدای مرض ساق بکلاب حل کند و قطره چکانند و فرفره ترکند
 و چیم طلا کنند و ضاده از سیم رمان بکلاب بخته و بجی بخته چون عصبه
 کرده طلا کنند و ورق کاشی و فرفره کوفته رسیده تخم مرغ و روغن کل آرد
 هشت بر چیم می بندد و بامداد بکر مایه رود و می شود و اگر سلاق و کله
 باشد حمایت ساق و درک پشانی زدن و هر روز بکر مایه رفتن بخن
 سود دارد و آنرا که جراحت قوی باشد اندک آخر علت شیاف می
 این و برود غوره و شاف و زنج که اندریاب گذشته یاد کرده آمده است
 سود دارد برود غوره سلاق و دمعه و جرب و سبل را سود دارد
 بکیرند نوبتای گرمایی و زرد چوب یک و قیه هلیله زرد و زنجیل
 از هر یک پنج درم و دار فلفل و امیران از هر یک دو درم و چهار دانگ
 نمک هندی یک درم هر را بکوبند و آب غوره پرورند هفت بار نوعی دیگر
 بکیرند نوبتای گرمایی و محمودی و زرد چوب و دار فلفل و امیران
 و در زنجیل

و دار فلفل و امیران و نمک اندرانی و زنجیل و سر کین سوپمار
 و هلیله زرد از هر یکی جزوی بکوبند و آب غوره پرورند و بکشد
 چون چمن ستر و ریش کرد کوبند که ان مرض سلاق
 گفتند که اولین علاجش از آب کل و دگر سهاست
 پرورده غوره کنت استاد چون ماده شور در دما
 اندر شتر نایق و علاج آن بدایک شتر نایق

جسمی فرو نیست همچون منی که با عصب بافته باشد و عشای انور
 کشیده بر ظاهر بک بالاین بدید آید و علامه وی آنست
 که بک ستر و چشم بکری تواند کشد و پو پخته چشم تر باشد و هرگاه
 که انگشت میخ و وسیله از هم کشاده بر پشت چشم نهند و بیان
 اعتماد کنند شتر نایق اندر میان هر دو انگشت بدید آید و شتر نایق
 از زیر پوست جبین نباشد چون سله و خداوند این علت
 روشنای افتاب کمتر تواند دید و زود شک فود آید
 و عطیه بر افتد و این علت از زکام و نذله تولد کند و در طویاندا
 بیشتر افتد و طفلان را بسبب بسیاری رطوبه علاج
 این علت دستکاری است و دستکاری از خط خالی نباشد
 از هر یک بک بیاید شکافت اگر کمتر از مقدار شکافند مقصود
 حاصل نشود و اگر زیاد شکافند هم باشد که عسل است

و در زنجیل و امیران و نمک اندرانی و زنجیل و سر کین سوپمار
 و هلیله زرد از هر یکی جزوی بکوبند و آب غوره پرورند و بکشد
 چون چمن ستر و ریش کرد کوبند که ان مرض سلاق
 گفتند که اولین علاجش از آب کل و دگر سهاست
 پرورده غوره کنت استاد چون ماده شور در دما
 اندر شتر نایق و علاج آن بدایک شتر نایق

جسمی فرو نیست همچون منی که با عصب بافته باشد و عشای انور
 کشیده بر ظاهر بک بالاین بدید آید و علامه وی آنست
 که بک ستر و چشم بکری تواند کشد و پو پخته چشم تر باشد و هرگاه
 که انگشت میخ و وسیله از هم کشاده بر پشت چشم نهند و بیان
 اعتماد کنند شتر نایق اندر میان هر دو انگشت بدید آید و شتر نایق
 از زیر پوست جبین نباشد چون سله و خداوند این علت
 روشنای افتاب کمتر تواند دید و زود شک فود آید
 و عطیه بر افتد و این علت از زکام و نذله تولد کند و در طویاندا
 بیشتر افتد و طفلان را بسبب بسیاری رطوبه علاج
 این علت دستکاری است و دستکاری از خط خالی نباشد
 از هر یک بک بیاید شکافت اگر کمتر از مقدار شکافند مقصود
 حاصل نشود و اگر زیاد شکافند هم باشد که عسل است

بلک شکافته شود و سرناق در پوست بماند و تمام برداشتن
 متعذر باشد و اگر چیزی بماند کم اندر جراحت باید کرد تا باقی
 انزال بسوزد و بخورد بدین سبب از رنج و خطر خالی نباشد
 اندر کتاب خود میگوید که این خشک
 شرفانی عظیم بید آمد و قوم و قزاقان او بدستکاری رساندند
 و من مدتی اندر و را غم و در و راضی و طلا از صبر و افاقه و
 حصص و بلبل سیاه و شیان مایه و اندکی زعفران سیاه
 مورد ترس شسته علاج کردم زایل شد با ماری تعالی
 شرفاق میان جفن اعلیٰ جمیست ز پیه چون عشا
 و طوبی و کوک اید این رخ باشد بر دیده چون بلایی
 تیغست علاج او ولیکن باید که نیندخت خطایی
 با از مقام از ۲ و ۳ اندر حله و علاج آن بداند حکمیک
 نوع باشد خداوند این علت را انداختن بلک سرخ شود و چشم اشک
 ریزد و گاه باشد که از پیاری خارش بلک ریش گردد و سبب
 آن رطوبتی شور و غلیظ باشد که در جفن ریخته نشود و گاه
 باشد که در ماق اصغرافتد و باشد که در جلّه باطن جفن افتد علاج
 نخست غذا ملایم و لطیف و سبک باید داد و پیوسته کرما به
 بکار داشتن و روغن کرم کرده بر سر نهادن و توتیا که باب غوره

و آب

قطع جذروان شود و بسبب آن خون سوخته فاسد باشد
 علاجی باید که در اول پستزاع کنند بمصده و بدار و در استخراج
 این مرض بدو پسه دفعه باید کرد و بشرط باید کرد از بهر آنکه
 این مرض مما و ذره بسیار کند و چون تنقید بدن کرده باشد
 و ماده اندک شده باشد پس توتی را بصاره بر کمر فتن و
 بناخن بپراورد داشتن چنانکه ناخن او برداشته شود و بر موضع
 جواحه آب زیره و نمک بپاشد و زردی خایه مرغ در روغن گل بد
 نهادن و اگر ناخن او اندکی بماند بک بر باید کشید و چیر یا کیر اندر
 چشم نهادن و اندر زیره بکشد و بر موضع جراحت داروی تیر کردن
 و دو ساعه نگاه داشتن تا آن موضع سیاه شود و بسیار باشد که بد
 توتی یا پسه نوبت سیاه شود و بعد از داروی تیر آن موضع بشیر ز
 شستن تا چشم آسایش دهد و سفوف کشیده استمال کردن
 بخار فاسد ازین موضع و از دماغ باز دارد و جماعتی که بریدن
 نخواهند بداروی تیر علاج باید کرد و لکن بریدن پیغم تر باشد
 از بهر آنکه در جفن را خور کند و دارد شیفاف اخضر و روشایی باشد
 توتی در جفن خون سوخته است مثل توتی نماید از آنجا
 کنت بتر اطراف کتاب قدیم توتی باشد ز ماده سودا
 وری سرخ سست می باشد که شود پیش جفن شان پیدا

نصف و سهل علاج اول است دوپه نوبت بپایدش عدا
 چون کفایت نباشدش احوال دستکاری بپایدش فردا
 اندر مکنه و علاج آن مکنه بادی باشد غلیظ
 اندر جفن و خداوند این غلظت هرگاه که از خواب بیدار شود پندارد
 که در چشم او پارگیست یا خاک علاج آن تدبیر لطیف کردن
 و کرم یا به بکار داشتن و هر بامداد بنشاشیاف طحا طیفان کشید
 و شیفاف و بزج نیز موافق باشد
 مکنه و جرب و باد پهل و استرخا و جفن را سودا آورد
 بکیرند شادنج مغسول دو اوزه درم ز کاسرچ درم شک فلقطار سوخته
 پنج درم پس سوخته چهار درم صمغ عربی ده درم شک اینون و زعفران
 از بهر آنکه بکیرد رمنک همه را بکوبند و بشیر آب کهن یا باب را زیاده
 بشیر شند و شیفاف کنند و اندر بعضی نشسته درم شک شب بامانی
 و چهار درم شک قلیما بسم آورد و بر ظاهر بک شیفاف خلوتی یا
 شیفاف اسودی مالیدن نافع باشد
 مکنه از باد غلیظت بدان که شود در جفن همان
 صاحب مکنه جو بیدار شود زین مرض حسته و بیمار شود
 مثل ریگی که نشان در چشم یا جو خاکی که بماند در چشم
 کنت تدبیر لطیف او پیش باشد تا شود بهتر اینها در ویش

باز حمام باید هر روز شاف درج بود از آنها سوز
 طخا طیقان یی باید ریخت مار این دارو چون دید که سخت
 بود ^{باز} نوز دوم اندر ثولول و علاج ان ثولول در حنی مخوست
 و سبب این مرض خلطی سرد سوداوی عفن باشد ^{علاج} نخست
 تن را از خلط سودا پاک باید کرد و ثولول را بدردی زیت سخت
 مالیدن جدا که ممکن گردد و شوینر مک بسودن و بسر که طلا کردن
 سود دارد و اگر بدین علاج تحلیل پذیرد از المفاشش بگیرند
 و بنا حن پیرا بردارند اگر خون آمدن گیرد خلطی بگذارد ناپدید پس ان
 جواحه را زاک بگیرند تا خون بسته شود
 ثولول ز خلط سرد سودا ^{کان} خلط عفن شد در انجاست
 چون دردی زیت داروی او شوینر بسر که زینهاست
 که کار بادویه بر آید دانی بنیقین که رنج بر حاست
 و رزائک نمی شود تحلیل معاشش بگیرد و انجا انجاست
 و انگاه بر و را بمزاض هموار از ان مکان و رار است
 چون خون آید روان رمان ناپاک شود که خوب و زیباست
 پس زاک ببندد ان جرات ثولول همین و این مداواست
^{باز} نوز سوم اندر شری و علاج ان شری معروفست
 و این علتی است که بر یک بید آید و بر اندامهای دیگر افتد

علامت

و علامت وی آنست که جفن خارش کند و چون بخارند اما پس
 گیرد و بدان ماند که زینور یا کمپس کزید باشد و سبب ان غلبه
 خون باشد یا غلبه صفرا یا هر دو ^{علاج} نخست فصد باید کرد
 و پس استنزاع بمطبوخ هلبله و خرما و هندیه و مانند ان و طعام
 غوره و انار دانه و مانند ان و چشم را باب غوره باید شستن
 و شاف عدسی کشیدن نافع باشد
 در جفن بود سری مانند هر اعضا خارش بود از اول ماس کشیدن
 مانند زینورست یا زخم کمس کوی و ان جوشن خون باشد و زینور بود از
 فصد اول پس سهل مطبوخ هلبلم ناپاک شود اندام از ماده ناپاک
 پیوسته خورد غوره یا نار که درگز مانند این کشند بهتر شود از ان
 که جفن بشوید او بر غوره افشرد اما پس پیرا آمد پس حیدر شود
^{باز} نوز چهارم اندر غله و علاج ان غله در حنی معروفست که بر
 جفن و بدید اندامها افتد و ان اثراتی جدا باشد کوچک و سوزان
 و اما پس اندک مایه کند و ریش گردد و بهین بازی شود و سبب
 ان صفرا یی سوخته باشد و آنچه بر جفن افتد علامه وی آنست
 که در کان ریزدن گیرد و کنار جفن بی طرف قد و سرخی شود ^{علاج}
 حست با پستنزاع و سکس مشغول باید بود و پس شاف
 مایشا و زعفران و حصص و طلا کردن و شفاف احمر کشیدن

ناباتی ماده را تجلیل کند
نمله رنجی باشد اندر جفن و زعفران بود سوخته گردد بکری باز دیگر جابو
است تدبیرش بکشتن زعفران و تسکین طلا زعفران و حصص و دیشا و شایان
باید و در اندر سعه و علاج ان سعه و جنی موفست
و علامه وی است که اندر بن ترکان چون بسوی بیداید و باشد
که ریش گردد و ویرم کند پس درست شود و باشد که ترکان بریزد
و باشد که لون او ابر باشد و سبب آن عفونه سودا باشد و
باشد که لون او سپید باشد و سبب آن عفونه بلغم باشد و بخاران
بر چشم برآید علاج آن نخست تن را از خلط عفون پاک
باید کرد پس شیان احر حاد کشیدن یا شیان دینج و پوست
ساق کوزن سوخته بار و غن کل آمیختن و طلا کردن و آنچه گفته شده
باشد بمصنع سازید یا شکر بخارند چنانکه خوب را و سهره روی
کشیدن سودا دارد

سعه زنجار خلط سودا یک نوع و یک از رخا بلغم
ماده جو عفون شود بخارش بر چشم رساند ان د م م
ترکان زنجار بد بریزد پس ریش شود در آغوان سم
در اول خلط بد جدا کن تا گردد دت آخر این سیم
بس شاف و طلا که گشت است و بپزند که شود باب ملحم
باید

انرا سفلان بک و علاج ان بدانک اسفلان
بدمیدن شدن بک باشد و اسباب این علته سه نوع است
یکی صغیفی احشا و مصیر قوتها و ان در صم تمام دوم پیاری خلط
بلغمی و مصیر و عجز حارة و عزی از نفع در صم ان یا بسبب عجز
او از نایمائی کار خویش نتواند کرد بدان سبب بادی تولد کند
سیم اما پی گرم باشد از حس فلغونی علاج ان انرا که سبب
صغیفی احشا باشد بعللاج احشا مشغول باید بود و انرا که سبب
سپار خلط بلغمی باشد تدبیر لطیف باید کرد و اسپتفرغ بلغم کردن
و اطیغیل بزرگ بکار داشتن و صبر و سر که حل کردن و طلا کردن
در سر که داب گرم بهم آمیختن و بدان شستن و اسفنجی یا خرقه
باب گرم تر میکنند و بر چشم می نهند و انرا که سبب فلغونی
باشد فصد قیغال باید و شیان یا شیان باب کاسنی و صندل
سوده طلا کردن سودا دارد

نفع در جفن از سه نوع آید گفتن ناباتی این د پتور
یک ز احشام و یک ز بلغم خام در تن او بود در صم قصور
یک بود جنس فلغونی و ان افند از جنس و دم محروم
بلغم خام تنقیه باید و ز غذا با سرد باشد دور
و ان احشا قوی کند احشا که شود بهتر از رصن و بخور

جوانان فساد کونجی پوست بک در میان بوده باشند نباید
 از به این هم باشد که پوست کونا شود و بک شتر شود
 علاج آنست که دارو نام خشک کننده که ظاهر گوشت را
 بطبیعه گرداند و آنزور و شک و صبر بر میکند باندک آن پوست
 پوستی بدید آید و اگر جراحتی که در بدن دارو پوست
 بدید بیاید اندکی درم اخضر یعنی درم زنجار بداید نهاد و خاصیت
 این درم آنست که اندکی او خشکی کند جراحت را بدید و بسیاری
 گوشت را بخورد و نیست کند و اگر جراحت جان افکند باشد
 که کونجی گوشت بک نه بوده باشد درم اسپنداج می باید نهاد
 تا گوشت بر آرد پس درمی از صبر و آنزور و تشور کند و
 زعفران و دم الاخوین سازند و بر نهند تا درست شود و مسقه
 این دارو آنست که جراحت را پاک کند و شخ را و رطوبت را
 که مانع باشد از سخت شدن گوشت و درست شدن جراحت
 نیست کند و نگاه باید داشت تا جراحت گوشت فرو
 نه و بداند که با جراحت صدای باشد یا عارضه دیگر بقصد
 و اسهال تن پاک باید کرد و قرحه و ناکل با نخست بقصد
 و استراغ پاک کردن تن مسخول باید بود پس قرحه را
 علاج کردن بدارو نام که قرحه را پاک کند

جوجاحه و ناکل سوی جوجاچه است زد و کونجی گوشت ترا که این درم
 یکی اگر ریش گردد دوم از جراحتی صندان سبب که حادث شود
 همه را زافاش کرد و اگر این درم کونجی که جوجاچه و ناکل جوجاچه علاج آن باشد
 از درم ار بود و شش از راسته خا و جفن و علاج آن است خا
 جفن جان باشد که عضله که بک را بردارد دست کشته باشد
 و بک بدن سبب فرو و پزد جفاک چشم باز کردن دشوار باشد
 و کاه باشد که فرو و پزد جفاک که ترکان بر اندرون چشم در کند و
 آن بسیاری رطوبه باشد علاج آن ان تبیر لطیف باید نمود
 و تبیهام کردن بدارو نام سهل و غره و غطسه و مانند آن و
 دارو نام قابض بر پشت چشم طلا کردن چون همیشه و عزا
 و افاقیا و درم را بکوبند و باب مورد بر کشند و طلا کنند
 و اگر این دارو نام کفایت نباشد تبیهام باید کرد جفاک اندر علاج
 موی قزوینی یاد کرده آمد صفت طلا که است خا و اما پس
 یک اسود دارد بکیزند صبر بکیزد مسک و امیثا و اینون از
 هر یکی چهار درم سنگ افاقیا و درم مسک زعفران دو داکت
 باب مورد بر کشند و طلا کنند و اگر ماکس با حواره باشد
 آب کاسنی بار طلا کنند
 رطوبه باشد اندر جفن پستی با پستراغ باید تن درستی

کشف

ما
غسل
دوم
بار قدری بکوشاید
بدان بنویسند و قضا

نیم جوهر
از جنس طلا
یک
نیم جوهر
از جنس طلا
یک

ی شویند و بکیرند شب بانی یک جز و میوینج نیم جز و هر دورا
بکوبند و بروغن زیت اندر حل و مقام را در قوره را نخست بکنند
پاک کنند و طلا کنند شب بانی میوینج از هر یکی یک جز و بوز
ارنی و صبر از هر یک نیم جز و بوز را بکوبند و پس که عنصل بکشند
و طلا کنند و گوگرد سوده اندر روغن زیت حل کرده طلا کنند
و سه روز شب بانی اندر کشند سود دارد و بوز و میوینج
سوده بمیل برین و کان بی مال دافع بود
شبش نیز در دوشه پیدا شود و ز خلط غلیظ آید انجا بد
چنین تن از خلط بد پاک کن که این ماده از مزاج انجا رسیده
ایارج حب صبر باید بکار که ترواطین او و بها کزید
پس امک باب خنجر بشوی ز میوینج و شب که بار د خرید
ز صبر و ز بوز و عکاش بود و بی زیت و ز خل عنصر کشند
که باب هر روز رفتن نکوست کند پاک که ماده خلط پدید
اندر بریزیدن و کان و علاج آن
این علت دو گونه باشد یکی امک اگر چه و کان بی نیز بملک
بر حال خویش باشد و غلیظ نشود و در ناریزیدن و کان
ملک ریش کرده و سبب این علت یا رطوبتی باشد نیز و گرم
یا رطوبتی باشد نیز که از وی و التعلب تو کند کند و خشکی

که اندر

که اندر ملک بدیداید علاج نخست نگاه باید کرد تا سبب
جیت بدفع ان مشغول باید بود پس اگر علت از جنس التعلب
باشد دار و مایه طلا باید کرد و بر کما بر یک بمیل میکشد چون رشتا
و با با سلیقون و اگر سبب تیزی ماده باشد دار و مایه نرم طلا
کند چون شیاف مایشا و غیر ان پس چراغی اندر کشیدن
و اگر سبب خشکی باشد سه تها باید کشید و سه کین موش
و سه کین بز و خاکستری هر چه راست راست بکیرند و خود تها
و اندر کشند سود دارد و ملک را بار یک کند و صفت
که مو و و کان از نگاه دارد و نیکو کند و آنچه بریزیده باشد بر آورد
اچنان خرماسوخته سه گرم سنگ سبیل روی دو گرم در
نرم بسایند و اندر کشند و صفت دیگر پنهان سه
اصنه بانی و تعلقار و زان هر یکی دو گرم بکوبند و بعسل بس کشند
و بسوزانند و بس بسایند و اندر کشند سود دارد و صفت
دیگر فلعل یک گرم سر سه بریان کرده نیم گرم از زیر سوخته مغسول
وز غزان از هر یکی دانی و نیم سبیل مندی سه گرم بکوبند و بکا
دارند و صفت دیگر که و کان نیکو کند و اگر بریزیده باشد
بر آورد و بچشم اطفال اندر کشند سود دارد و بکیرند سه و از زیر
سوخته از هر یکی نیم گرم تو بال پس وز غزان و کل دو و سبیل

سندی و کند و دار فعل از هر کجی دایکی دینم اسپنخوان خواهنندی
 سوز این اندر سفال نوحه سه وزن همه دار و ناکمالند و بکار دارند
 بکیرند اسپنخوان خواسته سبیل مندی شک
 لاژ و رد و کند و متساوی بکوبند نرم و بکار دارند
 که با فریضن گویند و کان بر آورد و دود مع باز دارد و در شتی جتم
 نگاه دارد بکیرند بهمین و کوزه نورا سوراخی کنند در میان جداگ
 جوال دوزی فرو رود و بهمین دران کوزه نهند و این کوزه بدانش
 انکشت نهند تا آنکه اندر دست بسوزد و دود بهمین بسورخ
 برآید پس بهمین از سر کوزه بر کند و بسایند و مقداری اندک شراب
 اندک کوری برین دار و باشد پس از کوزه بیرون کنند و بسایند ازین
 دار و یک جزو بکیرند و روی سوخته نیم جزو و سره مغسول یک جزو
 همه را یکی بسیار بسایند و بکار دارند و در منتهی سوخته بر کوزه
 برک مالند سود دارد و سبیل تنها و لاژ و رد تنها سود دارد
 و آنرا که با سلاق باشد شفاف و بی مزج سود دارد و آنرا که خارش
 سرخی و سوختن باشد بکیرند اناری درست و بهمان اندر سرکه
 پزند تا مهر شود و بسایند و بر چشم نهند و مپس سر کند و خشک
 کرده و فندق سوخته و سوده با پیله برشته و با پیله خویش
 طلا کنند سود دارد و در کان پیما بر آورد و سر کین خوکوش

سوخته

این جمله را بکوبند نرم و بسایند و در منتهی سوخته بر کوزه

سوخته نشت درم سر کین بر کوی پ درم نرم بسایند و بچشم اندر
 کشند و کان بر آورد باذن الله تعالی
 اگر بیزیدن و کان بیارم علاج ان درین دفتر بخارم
 چه نوع است این مرض باید که در
 یکی ریش و سوز و درد و جوش یکی و کان بریزد و جوش
 یکی از خلط نیز کرم زاید یکی از بلغم لزج نماید
 ز خشکی نیز باشد ای برادر جود اپنی علاجش خندان
 هر ان خلطی که پیدا باشد ای دوست علاجش ضد ان اسباب نیکو
 طلای سرهما کنم در اول طلا کردن که گرداند مبدل
 چنین فرمود جالینوس فاضل که ترا بنود ترا این کار مشکل
 بسی نوع از مودم سه زمین باب نوشتم در کتب ای دوست در باب
 اندر سفید شدن و کان و علاج ان سفید شدن
 و کان و بریزیدن موی ابرو و سبب ان رطوبتی لزج باشد
 نخست تن را از رطوبت پاک باید کرد پس بکیرد لاله دشتی
 که آنرا بناری شقایق نعمان گویند و بار و غن زیت با پیله بزیاده
 خویش بسایند و بر و کان طلا کنند و طر زون را بکیرند و بسوزند
 و با پیله بزیاده خویش بسایند و طلا کنند و کان را اسپاه کند و سر
 روشنیایی بمیل بر کان مالند سود دارد و رطوبت را تحلیل کند



از بهر آنکه موی ابروی چشم را بقوه پیشانی یاری دهد
 اندرین موضع باری کردن لایق باشد پس گاه که موی ابرو بریزد
 امکشت را به پیه بطیار و غن زیت بار و غنی دیگر جرب کنند و از ریز
 سوخته بکشد سخت و بهار و طلا کنند موی بر آورد
 چون پسندی در قه پیدا شود از نری باشد که در آنجا شود
 تری باشد لزج ای در شمع اصل مو آورده آن تری بند
 تنقیه باید در اول بعد از آن لال دشتی طلا کردن بر آن
 پیه بهار و غن زیتون بیا ر و ریهایی پیه خوش ای بهوشیا
 حل کن و آنجا طلا کردن شب بس طلا دیگر از صلو و ن طلب
 روشنیایی سرد دارد گاه گاه زانک این دار و قه دارد پس با
 بنیت و نه علت که جایگزین است در جنون و از پیه یا سیوس گنت
 هر یکی بر جای خود آورده ام کا پذیرن صنعت پس خون خورده ام
 دوم غن پیسم سیلان و این بیمار بهاست که اندر گوشت چشم افتد
 اندر غن و علاج آن بدانک غن آب است
 کوجک از نوع خراج اندر گوشت چشم و میان چشم و بینی هر گاه که این
 آماس بکشاید و سر کند از غن بگوید هر گاه که امکشت بروی
 نهند بیرون آید و درست کشتن دشوار باشد از بهر آنکه الجا گوشتی

و این اندام را در میان جگر و کبد
و کبد را در میان جگر و کبد

و سوده و مورد خشک سوده و دبق و مانند این چیزها بسوراج
غریب فرو کردن سود دارد و اگر از زنگار سوده فیتله سازند
و بد و فرو نهند و پراختک کنند و زایل کرد اند و اگر برک سدا
بو پستانی با خاکستر بسایند و بد و نهند هم زایل کرد اند این داروهای
باشند که بسوزانند و چون باری جگر دارد و با وی خوی کند
سوزاند فوسس میگوید که این بهترین داروی است که اندرین
علت بکار دارند
پس از آن سود دارد و جلزون و صهر و هر چه راهم باشد
و بدان موضع نهند ابوعلی سینا گوید که جلزون جانور است
چون گری اندر میان تره زار و کپا که در د و بر پشت او صدفی بدید
آید و هرگاه که از چیزی ترسد خوشتر را بدان صدف اندر کشد
و پنهان شود و این صدف را اندر بعضی شهرها حن دیو گویند
جلزون است و آب سداب تر و نام ترش اندر چکانند
سخت شود و اگر برک سداب آب نام ترش بسایند و فیتله
کنند و بد و فرو نهند صواب باشد و آب سماق اندر چکانند
سود دارد و بهتر آن باشد که هر وقت که فیتله یا دارو بد و نهند
او را بنشارد تا هر چه اندر وی باشد بیرون آید و بشراب الکوری
قالبی بشوید و اندر وی جکانند پس دارو اندر وی نهند و اگر بپزد

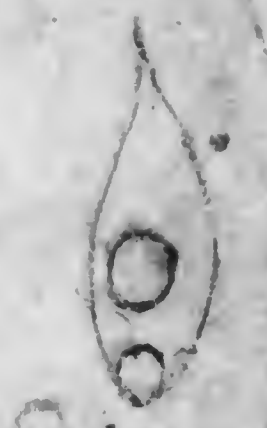
اندک باشد

اندک باشد و از وی بیرون نتوان آورد و روزی یکبار روز بگذرد
تا جبری که آید بنشارند و بشویند و دارو اندر نهند و هرگاه که سر
غریب بسته شود و ریم و خون بیرون نیاید تخم خوراک بپزد و با تخم
بالند و بشیر زمان یا شیر خربهرند و اندکی زعفران در افکنند و بر غریب
نهند نرم شود و بکشاید و منزهان نهند و اندکی کندر سوده باب
یکم سرشته بر نهادن غریب را بکشاید و تدبیر صواب است
که بر میل غرور او بداند پس پاژ و پنه بدار و الود کند بر میل چید
و بد و فرو نهند و اگر دارو خشک یا نرم بود بدین طریق بد و فرو
باید نهاد و اگر پس دارو فرو نهادن چشم بصاره باید بست
و ساعتی ساکن باید نشست
بکمر ندر پنج سرخ و زاک و آهک و نوشادر و ذرا ریخ و شب
یا فی متساوی همه را بسایند و بپول کودکان بکشند و خنک کنند
بس بسایند و خشک بکار دارند و میانه فی امک فلیسی سپید
باشد نزدیک بندگاه خاصه انچه بن فی نزدیکتر باشد بر نهادن
غریب را نیک پاک کند از ریم سخت این میانه فی با بکین آب
تد کنند پس بروی می نهند پس او را با سنج اندر بکین آب
تد کرده باشند بشویند و دیگر باره هم این میانه فی خشک بر نهند
جذ کنایت باشد

سنگ بزرگ است و در میان
کبد و جگر است و در میان
کبد و جگر است و در میان
کبد و جگر است و در میان

بگیرند صبر و زاک و غرزدوت و پوست کند سوخته و شفاف
 مایشا از هر یک یک درم همه را بکوبند و بکار دارند
 که زود با حسن علاج کنند تا استخوان تنبیه نکند و علاج آن من است
 شاید که ظاهر باشد و را بموضع بشکافند و پیلیدی از و پاک کنند
 و او را بشراب قابض بشویند پس دارو پاکه یاد کرده آمد لایق
 حال باشد بکار دارند و آنچه کهن و پنجه شده باشد گوشت
 پوک پیده آنچه از وی دور کنند و استخوان بخارند پس بر هم علاج کنند
 و اندک استخوان تنبیه شده نشان آنست که بر سر میل درست
 باشد و آنچه نرم باشد و میل بر وی بلند و درست و پاکیزه باشد
 علاج وی آنست که او را بتراشند تا پاک شود پس علاج کنند
 و اندک داغ کنند میلی باید نرم و هر امک با استخوان خواهند نهاد
 مسطح کند و اندک گرم کنند تا سرخ شود و بر غوب نهند تا گوشت
 که کرد اگرد او باشد بر جوشد پس او را بجز فیه بنزند و نخست خیر
 سرد کرده و رکوبانی کثان سرد کرده بر جوشم نهند پس داغ کنند
 چند گشت بدین گونه داغ کنند تا به میتد که پوست تنبیه شده
 از استخوان برخاست آن زمان پس کنند و بر هم اسپینداج
 علاج کنند و بعضی طبیبان او را بعد پس متشر را نا پوست
 گرفته بیا کنند تا خشک شود و بعضی این غر را بسند

و آن جان باشد که آبی باشد چون در فشی سنبر سر تر غوب را
 بدان سوراخ کنند و درفش جان دارند که میل فرو سویی بجای
 بنی دارد اما فرو سویی بجای بنی از بهر آن باید که نامشت
 اندر مسند که میان چشم و بنی است ترسد چه اگر درین مسند افتد
 منفعت سنتن باطل شود و میل بجای بنی از بهر آن باید
 تا آسیب بخار را بطبقات چشم نرسد پس بدین درفش
 اعتماد کنند و بقوت اندامیکر دانند تا خون از بنی و دمان بیرون
 و چون دید که خون از بنی و دمان بیرون آمد دست باز گیرد و بداند
 که سنته است پس در فشی یا میلی باریک نگیرد و پنبه کهن بر وی
 بچد و بر و غن کا و با و سم زخار آلوده و بد و فرو برد و اگر داند
 که حار تی تولد کند سه تنها فرو نهند و هر روز بنه بیرون کند و نگاه
 کند که باشد که ریزد یا استخوان بر وی باشد و هر روز بنه تنبر
 تر میکند تا جراحات فراختری شود و نباید گذاشت که تا
 استخوان پاک باشد جراحات بسته شود و هر وقت که خواهد
 که جراحات بسته شود زاک سوخته و صبر و کندر سوده بر جراحات
 میکند تا خشک شود و زاک سوخته و اکبینه سوده چون غبار
 خشک کنند است
 غر ریش بافت ای فرو مند سه نوع این ریش را تدبیر کردند



ز فصد و تنقیه باید در اول ز کرم باز ما پیشا کند حل
 ز صبر و درازینها جمله باید صدف نیز از بسوزانی نشا
 طلا چون ماکش خاییدن میشد بدیکه داروی نیزش مجیدست
 دقیق کرپنه چون بعسل طلا کردن که کرد اندم بدل
 ز کندر باز سرکین کبوتر ز زاج سوده و سکنج آور
 بر که حل کن و آنکه طلا کن از این انواع داروهای کن
 وی اینها در اول باید ای دو که دارو اول این کار نیکوست
 جوخته کشت و سرگردن نشا ز منوچوز که کنت ای یار
 بکوب و اندران سوراخ ریزا که کرد و سختی این پیش آسان
 طلا از موده هست بسیار طلا کردن که بنه کشت بیمار
 دگر از داغ کردن که بخوابی علاج قدح که منه بدایه
 دگر پسیندن و آن نیز کنتم هزاران کوهر ناسفته ستم
 با نفع است دوم اندر بیان غده که اندر گوشه حشم افتد
 آن طرف که سوی بینی است زیاده تی با فراط غده گویند
 و آن غده فضلها که از چشم بر مص و اشک بالاید اندر گوشه
 چشم باز دارد و بدان سبب است که علت غب تولد کند
 علاج با پستق فراغ و پاک کردن تن مشغول باید بود
 پس بدار و ما که اندر علاج نظره و سبل یاد کرده اند بکار

بکار

بکار

دشت

داشتن نافع بود در گوشه چشم غم گویند
 لجهست فزونی ار بدایه در تنقیه دماغ او نیز
 ای امک کزیم جهایه پس داروی نظره اندر او
 پذیروی از جنین نوا بیه از نفع است سوم
 اندر سیلان و علاج هرگاه که گوشت گوشه چشم که سوی
 بینی است نقصان گیرد و از مقدار طبیعی کمتر شود نیز به از
 وی پالوده شود و سیلان تولد کند یعنی آب آمدن از چشم و
 اسباب این علت سه است یکی آنست که طبیب اندر بودا
 ناخنه استقصا کرده باشد و چنی گوشت با ناخنه برداشته
 بود دوم آنکه دارو که در علاج نظره و سبل و جرب بکار داشته باشد
 این گوشت را بخورده بود و بکند از پییم امک گوشه چشم ابد بپزد
 و این گوشت را بخورد علاج اندا که از این گوشت هیچ نماید علاج
 نیست و اندا که نقصان کرده باشد بدار و ما که گوشت رو باند
 علاج کند صفت دارو که گوشت را در
 یک درم وز عنبران دو داک صبر

از نفع است سوم

مذوق

اندر شراب تخم اسنخ بدان شراب ترک کردن علاج قوی تر باشد
 گوشت اندر گوشه چشم است اگر نقصان زین سبب پوسته تریمای آن
 از سه نوع آید جنین علت یکی خربزه یک طبیب بد که چون از ناخن درین
 داروی نیز خوردند چون کلبه خورد خورده کرد گوشت و آن اندام را سوزا
 که علاج این مرض خوابی شب برین شام و شبنا و صبح و غرغان اسنان
 بانید که نه شانی سازا که خوابی که آن ریختن پوسته از آنجا که نقصان
 اندر بیمار به طبعه

ملته و آن سینه رنج است رمد طرفه انفلخ چپ
 حکم پهل و دقه و دقه و بیله توتنه اندر چیزی که
 واقع شود در چشم چون غباری و دودی و غبار آن
 باب اول اندر رمد و علاج آن رمد کجیتت که پس
 طبقه ملته را گویند لکن از بهر آنکه این آماس از درد و کوانی و صرا
 و خلبیدن خالی نباشد و انواع در چشم را رمد گویند و ماده رمد یا خون
 سودا یا بلغم یا ماده باشد و کتب از خون و صرا یا از

و ضربان قوی تر باشد علامت رمد سوداوی است که آرمیده تر باشد و هم
 ضد اعراض صراوی باشد و رمد کتر از صراوی که علامت رمد بلغمی است
 که چشم گران تر باشد و هم اعراض دیگر ضد اعراض رمد خونی و سوداوی باشد
 و آنرا که ماده مرکب بود علامت خلطی که غالب تر باشد ظاهر تر بود و آنرا که
 ماده از خون و بلغم مرکب باشد چشم برهم نگیرد و اگر برهم کرد مکرر آن کرد
 اما رمد کرم خونی و صراوی سه نوع است یکی آنکه اندک است که بلبه
 آید از سبب پرونی چون دود کرم و نگریدن اندر آفتاب و مانند آن
 و این نوع است که سبب زایل گردد رمد نیز زایل شود و دوم
 صعبتر از نوع نخستین باشد و اسباب آن دو گونه باشد یکی آنکه هرگاه
 که سبب پرونی که یاد کرده آمده است بسیار و پوسته گردد و اثری
 قوی کند و ماده را که اندر میان رگها و طهه های چشم است تباها کند
 و بجنباند دوم ماده که فرونی از هم تن بر آید و دماغ را بپزند و
 از دماغ بچشم فرو آید خاصه اگر طبقه صغیف و دماغ و رگها
 طبقات چشم قوی باشد ماده را بدین طبقه
 صعبتر از نوع دوم را

برهم دیگر نتواند نهاد و باشد که پلك نیز بسبب ضعیفی اماس باز گردد
نوع دیگر رمد هست که سبب آن خشک رمد باشد و علامت
 وی آنست که چشم پاك باشد و اندر خواب چشم برهم گردد و گزینی
 وی المی نباشد و مدت آن هفت روز باشد و رمد ثابت نادر باشد
 چنانکه بقراط گفته است اندک کتاب فصول که اذا حدث الرمد
 شیء للمی و آنرا که بارمد تب باشد خاصه اندر آلبستان رمد آرد
 زایل شود و آنرا که بارمد تب صعب شود نشان آفتی بزرگ
 باشد **علاج** اما انواع نخستین را یعنی آنکه سبب رمد
 رادود یا کرد یا غیر آن باشد بمنع سبب مشغول باید بود
 از هر آنکه چشم عضوی حساس است و او را از هر داروهای شش
 باید کرد و این نوع رمد بمنع سبب زایل گردد و مدت دراز
 نوبت اوسه روز باشد نوع دوم و سیم نخست باسفرغ
 و حبیب که تن و دماغ مشغول باید بود و آنرا که سبب
 آن رمد است که از خون و صفرا یا از خون

و فصل سال خون بیرون باید کرد و آن مقدار که اندر یک
 فصله بیرون خواهد کرد بحدی که بیرون باید کرد و چنانکه
 معلوم است از بهر آنکه اندرین رمد غرض از فصد و کار
 باشد یکی آنکه لختی خون کمتر کند و دم آنکه ماده را جذب کند
 و جذب فصد برین طریق باشد و اگر حاجت آید که روز
 دوم و سیم دیگر فصد کند تا خیر نماید کرد و اگر حاجت آید که اریس
 فصد استنزاع کند بمطبوخ هلیله و مانند آن چون خیار خنجر
 و ترنجبین و بنفشه و شکر و بنفشه هلیله و خرمه هندی و شیر
 کنند و از شرابها و طعامها غلیظ و شور و شیرین و سرکه
 جماع پر بیر باید کرد و حبیب کشا
 بلند باید کرد و از میوه
 و فی شکر زبان دارد از بهر
 فزاید بسیار آمدن
 پیش داشتن و اندر
 بسیار گفتن و یاد

و آب نمک خورده و اگر این شرابها با شراب خشک خورده
 سر و چشم را خشک کند طریق تدبیر اینست که در این
 و تدبیر چشم و دارو که اندر کشند برین گونه باشد که یاد کرده
 می شود و بیاید دانست که تدبیر صواب تواند علاج این
 در و نوع آنست که بحسب ششانی سازند که ماده را از
 چشم باز گردانند و بناری انوار را در کوبند و دارویی که رطوبتها را
 کم کند و بناری انوار را شست کوبند و بخفت نیز کوبند و دارو
 که فراج کرم را با اعتدال باز آورد و بناری انوار معتدل کوبند
 که نوع دارو را ترکیب کنند تا رادع ماده را از سر چشم
 شست و بناری را که نکند معتدل فراج
 و فضل را که در و کرد آید
 و بی این یافت شود
 که کوبند یعنی در یک روز
 که کوبند و ترکیب
 که روی دارو نای

بسیارند یا بطنخ حله و رقیق بکار دارند و آنرا که دارویی قابض
 بیشتر تا قابض دارو منضج او محلل نیز بود غلیظت بکار دارند
 و ضریان را ساکن کند و فراج با اعتدال باز آورد و اندر یک روز
 چشم را درست کند که ششانی فایده و اندر و ت از هر یک
 هفت درم سنگ همه را باب باران بستر شدند و ششانی کتند
 و بسیند تخم خرغ حل کنند و بکار دارند نسخ و دیگر بکیرند
 کل تر پانزده درم زعفران هفت درم افیون و پنبه هندی ^{افیون}
 از هر یکی دو درم سنگ صمغ عربی هفت درم باب باران
 بستر شدند نسخ دیگر سه درم اصفهانی مغسول قلیماز
 از هر یکی هشت درم سنگ مس سوخته مغسول چهار درم صبر درم
 مرا فاقیا از هر یکی دوازده درم افیون یک درم همه را بکوبند و بسایند
 نرم و پدید خایه خرغ بستر شدند و ششانی سازند و نگاه دارند
 و بوقت حاجت بشیر زنان حل کنند و ششانی فایده که بنوع
 ثالث مخصوص تر است یکی وردی که نخست آن بکار باید داشت
 و چون اما پس کمتر شود وردی ابيض و اصر بکار داشتن
 هفت وردی ابيض بکیر و قلیمازیم و اسفنداج و صبر از
 هر یکی ده درم سنگ کل سیند نازده شصت درم ششانی تی درم

و آب نمک خورده و اگر این شرابها با شراب خشک خورده
 سر و چشم را خشک کند طریق تدبیر اینست که در این
 و تدبیر چشم و دارو که اندر کشند برین گونه باشد که یاد کرده
 می شود و بیاید دانست که تدبیر صواب تواند علاج این
 در و نوع آنست که بحسب ششانی سازند که ماده را از
 چشم باز گردانند و بناری انوار را در کوبند و دارویی که رطوبتها را
 کم کند و بناری انوار را شست کوبند و بخفت نیز کوبند و دارو
 که فراج کرم را با اعتدال باز آورد و بناری انوار معتدل کوبند
 که نوع دارو را ترکیب کنند تا رادع ماده را از سر چشم
 شست و بناری را که نکند معتدل فراج
 و فضل را که در و کرد آید
 و بی این یافت شود
 که کوبند یعنی در یک روز
 که کوبند و ترکیب
 که روی دارو نای

ایفون ده درم کثیر است درم صمغ عربی حمل درم باب باران کثیر
 صفت درم کثیر است درم صمغ عربی حمل درم باب باران کثیر
 هر یک بیست درم شک بزرالنج وزعزان از هر یک چهار درم
 شک عصاره مایشا شصت درم شک اندروت شصت درم
 شک ایفون ده درم کثیر است از هر یک ده درم شک و از آنکه
 ابتدا در صعب بود باشد این شیاف باید کشید و آنکه سهل
 بود باشد و بار یک بار پیش باید کشید و بعد از آن چشم بطبخ
 حله و طبع اکلیل الملک و طبع بابونه می باید شست و این
 بدان تذکرده و کرم بر پشت چشم می باید نهاد صفت ضامی
 که اندر آغور مد صعب بکار باید داشت بکیرند اکلیل الملک
 بیست درم زعزان چهار درم کثیر نازده درم زرد خایه مرغ
 سه عدد نان میده اندر منحنی آغشته باشد درم شک
 حذر را بگویند و چون حسی کنند و بکار دارند و آنکه هنوز دردی نماند
 بود اندکی پوست خشکش با این ضامی بیایند اطلاق
 که نخست بکار دارند و آنکه از چشم باز دارد صمغ عربی و صبر و
 زعزان و شیاف مایشا و حصص باید ساخت و بر پیشانی
 طلا کردن و از آنکه ماده سخت کرم باشد طلا از عصاره خرفه
 و عصاره آبی و است جو و اسفند و آب غلب الثعلب

و پید

و سپین خایه مرغ باید ساخت و از آنکه ماده سخت کرم باشد طلا
 از کودا سپیاب و و کندر و زعزان و پید خایه مرغ با
 ساخت طلا از چند پسته
 و زعزان و زفت باید ساخت و تریاک بزرک طلا کردن
 سخت نافع باشد و حیث چشم را از رمص پاک می باید کرد و خاصه
 اگر رمص خشک باشد و بار ما خود و ریزه آن چشم اندر شود و بخند
 طریق پاک کردن جهان باشد که بنه نرم بر سر میل با یک چند
 و بدان پسته ریزه رمص را بر میدارد و پید است که رمص
 خشک نشان خایه و دیگر چمن ماده باشد پارهای بزرک و رمص
 خشک بهتر از پارهای خود باشد و طریق دیگر صواب اندر علاج
 همه انواع رمص کرم است که نخست سفیده خایه مرغ اندر چکانند
 از بهر آنکه درد بنشانند و ماده سوزانند و از سوزانیدن باز دارد
 و بشیر زنان همچنین درد بنشانند و لیکن اندروی قوی زدایند است
 و اعاب و اندابی شیرین و صمغ عربی هم رادع است و هم درد
 نشانست و شیاف ابیض بشیر زنان سوده اندر ابتدای
 سود دارد و صفت بکیرند سفیداج از ریزه شست درم
 صمغ عربی چهار درم و اندر بعضی نسخها پنج درم شک ایفون و کثیر
 از هر یکی یک درم همه پید خایه مرغ کثیر است چنانکه رعیت

از تن او تحلیل خرج می شود و بشت بسبب خشکی هوای شب
مسام بسته شود و بخار تحلیل نکند و اندر تن ماند و جسم براید
و رنج نماید و بدین سبب استخوانها سرد و تنز چون بنشیند و بیلوفو
و کلاب و شامها که از لنج و افیون و مانند آن سازند بی باید
بویید تا بشت خواب بیاید و در آن وقت که بیدار شود
رمد از فرو آمدن چشم باز نه استند ضادی باید ساخت از بنفشه
و نیلوفر و کاسنی و گل و بر چشم نهادن و طلا تا که از بنفشه بیاید
کرده آمده است بر پیشانی و صرع مالیدن و چشم باب سرد
شستن سخت زیان دارد و ماده خام ماند و در تحلیل پذیرد
و هرگاه که ماده از فرو آمدن بایستد چیزها و قابض و محلل بکار
باید داشت چون شیاف ایض که اندر وی اندر دست باشند
بگیرند سینداج از زیر بیت درم اندر دست پرده
بیشتر و کثیرا و افیون از هر یکی یک درم شک خیم عری چهار درم
شک باب باران بر شند و شیاف کنند و بوقت حاجت باب
خوش بسایند و اندر کشند و از بس مکایا که اندر علاج و رنج
پا کرده آمده است بکار دارند و بهترین طبعی آنست که اندر
بکار داشتن در و باید که بهر دو گوشت چشم اندر کشند و اندر از
پس استراخ و پیریز صادق و تیر ما صواب در و رنج حال

است و زوری که از پس شیاف ایض بکار دارند بیکرند پوست
خایه خرج و اندر باب و نمک درشت بشویند و پوکتها تنگ از وی
دور کنند پس باب خوش بشویند تا شوروی از وی پستانند و حرقه
اندر کنند و مالند تا اگر پوستی از وی مانده باشد جدا شود پس
اندر سایه خشک کنند و بسایند تا چون بخاری شود و بکار دارند
و از تیر ما که ماده از چشم باز دارد صواب آنست که از پس انگ
استراخ کرده باشند پوخته جندره فوتیای پرورده
بر گوشت چشم که از سویی معنی است نهاده دارد
پروردن توئیا بیکرند توئیای گرمایی سبک و بکوبند و پیزند
و در ماون باب خوش می مالند و می ساینند ده روز و هر روز
اندر بشویند و تصویل کنند و آب نازک کنند و می ساینند پس
از ده روز خشک کنند و بکار دارند و باید که معلوم باشد
که این توئیا پیش از استراخ بکار داشتن سخت زیان دارد
و اندر مدت تراید و ص صج زوری که اندر اندر دست
باشد بکار نشاید داشت و جهد باید کرد تا خداوند مد
بروز هیچ نخبند تا بشت خواب کند و ماده رمد اندر خواب
پخته گردد و اندر که بشت خواب نباشد در و رنج زیاده
ایدان بهر آنکه بر و بسبب گرمی هوای روز بخار ما و دخانه

و معالج و بیمار باید که ملول نشود و طریق صواب را ملازم باشد
 از بهر آنکه سر ما طبقه های چشم را متکا تف کند و بدان سبب
 تحلیل پذیرد و مد که انرا ماشری گویند و تحقیق نیست
 و کی لان انرا مذکوریند و ماشری گویند و فرق میان هر دو آنست
 که رمد خلطه و باد مع باشد و ماشری از خلیدن و دمه خالی باشد
 و با پس رخی زایل شود و بسیار رمد ما آنست که بطلا ساکن
 شود و هم بطلا زایل شود و وقت طلای که بسیار
 بکیرد عکس منقش و صندل سرخ و کل سرخ و اندکی کافور
 باب کشینز تر کنند و طلا کنند و بکیرد صبر و شیا ف
 مایشا و حنض و زعفران و آبنون و فاقیا و کل ارمنی و صندل
 سرخ از هر یکی یک درم بسایند و باب عنب الثعلب طلا کنند
 طلای که اما پس کرم و شرناق سود دارد بکیرد کل سرخ
 خشک و پوست انار شیرین و عکس منقش هر چه را اندازد
 پزند و بگویند و بر و غن کل جوب کنند و ضاد کنند
 ضادی که در دجتم غلظه را بنشانند و رطوبتها و کم را باز دارد
 بکیرد کاشنی و اندراب بزنند و بک نیلوفر و بنفشه بگویند و باد
 بر و غن کل جوب کنند و ضاد سازند و بسیار باشد که رمد از سر
 و برف تولد کند علاج وی آنست که گاه کندم بزنند و سر بخاران دارند

و کرم

علاج اما انرا که نوبد پدید آید و سفید و رقیق باشد داروهای
 زرد باشد چون پس سوخته و قلقلند پس نوشادر و ملح اندازند
 و زهره بزرگ و سره و روشنائی و شفاف قیصر و شفاف و بنار
 کون و شفاف احمر حاد و با سلیقون حاد زایل کند لیکن
 سر مهکد شفافها زرد آید و از دورا و مو معوض خای باید
 از بهر امک دارد و زرد آید و معوض طبعانی است
 چشم را بسوزد و زیان دارد و چالینو پس میگوید که پنج سپین
 ناخنه ضعیف را بسوزاند و زایل گرداند و کند رسوده از
 همه داروهای کبر و بی مضرت باشد از اسایند و یک
 ساعت اندر آب گرم کند پس آب را پالاید و چشم اندر
 کشند و اکین باز زهره بزرگ و بی نافعست و آنچه غلیظ
 و طلب و دیگر کاری باشد علاج آن بدست کاری باید کرد
 و طریق وی آنست که نخست استراغ فرمایند و تن را
 دماغ را پاک کنند و هرگاه که دپشکاری خواهند کرد نخست
 ناخنه را از روی طبقه ملحه جدا کنند و این جدا کردن را بنابر
 کشتن گویند و سنج نیز گویند و این کشتن برفق باید کرد و چنان
 ظاهر ملحه بخراشد و این چنان باشد که نگاه کند ناخنه ملحه
 رسته است بانه اگر رسته نباشد آسان تر بود ناخنه را

ضربان قوی و رمص بود کم و سزااست بصد خلط و بنم
 آهسته بود و ز سودا کثر بینی رمص در انجا
 بنم جو چشم ظاهر آید بسیار تری درونما پد
 و رماده و کبست ای دو هر خلط که غالبست در پو
 پیدا بود از علاج در ما گفته شده این سخن بعد جا
 در تنبیه شاول ای بیمار ناپاک شود و زاج بیمار
 و انگاه در و شفاف می گیرند این نوع بود طریقی تدبیر
 در استراحت اندر ظرفه و علاج آن ظرفه لفظی از بی
 و پاری انرا ناخنه گویند و این ناخنه غشایی غریبه است
 غلیظ و گوهر آن عصبانی است و همچون ناخن است لیکن
 از بهر امک اندر چشم است و پیوسته تر باشد نرم تر از ناخن
 و از کبر چشم روید بیشتر از این گوشه روند که از سوزی
 بینی است و بد طبقه ملحه کسترده شود و باشد که کنار و بسیار
 چشم رسد و بایستد باشد که بر پیما پی نیز بگذرد و دید ما شود
 گردد و بینایی باطل گردد و باشد که از هر دو گوشه چشم روید
 و سر پر آرد و کثرین مضرتی از فانیست که چشم را از حرکت
 خویش باز دارد و آنچه سپید و رقیق باشد علاج وی آسان
 تر باشد و آنچه صلب و سرخ باشد علاج آن دشوار تر بود

بضاره بردارند و بناخن پیرایند و جهد کنند تا از ناخنه بینی
بگذارند تا دیگر باز نزوید و بخام دارند تا بگوشت که اندر گوشه
جشم است اسپیی نرسد تا دمه تولد نکند و فوق میان ناخنه
و گوشت و گوشت گوشه چشم آنست که ناخنه سپید
و صلب و گوشت خست و نرم و اگر ناخنه ملخه رسته
باشد بموی اسب یا بریشتم خام او را از ملخه جدا کنند و اگر
ممکن نشود پد مرغی بکینند و اندازند در زیر ناخنه کنند و او را
بدان پد از ملخه جدا کنند و اگر نیز دشوار شود با منی جدا کنند
و اگر هیچ منفذ نباشد و همه کنار ناخنه ملخه رسته باشد
پس ناخنه پیرایه التي دیگر اندکی پهلوی ناخنه منفرجه کنند
چنانک هست یا التي دیگر که اندک شاید اندرون گذراند و
بدان کشط کنند برفق پس ناخنه را بضراره بردارند و ببرند
و نمک و زیره بخایند و آب ان اندر جکانند تا داغ شود
پس زرده خایند مرغ بروغن کل برشت چشم نهند تا سوز
بنشاند و بزمایند تا هر وقت حدقه را نیی جنباند تا بملخه
نزوید و دیگر روز بکشایند و آب زیره و نمک خایند و اندر جکانند
و از پس سه روز با سلیقون روشنایی و غیران میکند تا بیخ
ناخنه را پاک کند و بسیار باشد که ناخنه از ملخه جدا کرد باشد

کتاب

و کشتنیز که در باشد صواب آن باشد که آنچه کشت توان کرد
کشت کنند و بزند و باقی که مانند باسلیقون و غیر آن علاج
دست در روشنیای سرخ چشم کشتند و از پس گردابه بپاشند
و بپاید دانست که طبقه ملحه صلیست همچون غصوف
ضام اند و بجز این و بزند اندر وقت کشت پیش و ناخذ
صفت روشنیای که پیش را و طوزه را و جرب را و دمع
و ناریکی چشم را سود دارد و پسته را بکیرد بکیرد شادنج
مغسول و پس سوخته و قلیحیا سیم و نمک هندی و بوره اری
و زکار و دار فلفل از هر یک چهار درم شک فلفل پیماه و
سبند و کت دریا از هر یکی هفت درم شک صندل و سحر
و پنبه هندی و قوئل از هر یکی چهار درم شک زنجبیل و نمک
از هر یکی درمی همه را بگویند و بپزند و بکار دارند صفت باسلیقون
طوزه را و صغینی چشم را و انتشار را وند و آمدن آب را و خارید
و اما پس چشم را سود دارد بکیرد زنجبیل و ما میران و فلفل
و دار فلفل از هر یکی درم نمک هندی و نمک اندرانی و نمک سرخ
از هر یکی دو درم شادنج مغسول و کت دریا و توپیا هندی قلیحیا
ز و جرب صری و کل اصغفانی و مار قشیشا و جی و قلیحیا سیم
از هر یکی پنج درم شک سادج هندی سه درم شک دارو

Handwritten Persian text from a manuscript, likely a historical record or administrative document. The text is written in a cursive script (Shikasta) and includes names such as "امیران" (Amirans), "مردمان" (Mardmanan), and "نظامی" (Nizami). It appears to be a list or register of military personnel or officials.

اندر طرفه و علاج آن

بداک طرفه نقطه سرخ باشد با کبود که بر پسیده چشم افتد و اسباب
ان چهارست یکی اک بعضی رگها که اندر طبقه ملتحمه است بکشتا
بسیب زخمی یا آفتی که از بیرون بر چشم آید و خون ظاهر شود
دوم اک اگر چه رگهای ملتحمه پخته نشود بسبب زخمی که چشم
آید چون ظاهر شود پیم اک نی زخمی و آبسی که بچشم رسد
بسبب گرمی و تیزی چون در ملتحمه خراچی تولد کند و این خراج سر
چهارم اک بقوت تی کردن بیدار آید اندک
هم ان باشد که بسبب زخمی اما بی تولد کند یا تولد کرده باشد
نخست رگ قینال زنند و اندر چشم شیر زنان جگانه و اگر اما پس
بزرگ باشد چشم او سرخ باشد سپیده خایه رخ اندر جگانه آنچه
رفیق تر باشد ضامه را درع بنهند و اندک اما پس نباشد
نخست شیر زنان جگانه از پستان و خونی که اندر زید
پر مای خرد جلیح که بونوز که باشند ان را در جگانه در چشم گای
خون محدود و گای کل رینی و گای بار خام که اندر کل سبز باشد
جگانه سود دارد و اگر بونوز که را بکنند و زید جلیح او را
زنند و خون آید ان خون در چشم جگانه سود مند باشد و اگر
بدین علاج تکمیل پذیرد کندر سوده یا شیر زنان آمیخته اندر جگانه

شانزده است صفت شفاف قیصر که بر اندام خارج منقول
دوازده درم سنگ صمغ عربی و پس سوخته از هر یک شش درم
سنگ فلتطار سوخته و زنگار از هر یکی دو درم سنگ همه بکنند
و بشراب کهن یا باب بادیهان تر بشیر شدند و شفاف
کنند صفت شفاف زنگار و زنگار را در جوب را
سود دارد که بر زنگار یک درم سنگ تو بال پس چهار درم
زعفران دو درم سنگ اکمین مصفی جندسه وزن دار و ماکینه
جاک رست صفت داروی تر فلتنیک درم
سنگ نوشاد یک درم سنگ نوشاد یک درم سنگ صمغ عربی نیم درم
سنگ همه را بکنند و بشراب کهن بشیر شدند و شفاف کنند
ظرفه بچشم و اک عشیای فوجنت جمیست چون عصب سویی بی برون
لکن زهر اک نخست لیس است در زیر پوست ملتحمه نیمه نهان
باشد که سایه کوچیک در هر دو سو نیست حال ظرفه کسوز و اک
از روشنی جگانه و تحریک کم شود بتراط کرد این سخن اندر کتب
کر زنگان سفید بود و سحر بود و زنگار سرخ باشد یا مری
و شخوار باشند و باید بید زو تا نور دیدگان نشود زین وضع
از شفاف قیصر و زنگار این وزن زایل شود و چشم ازین نوع جگانه
که با کف اول و آخر شفاف گشت است ادمن که رحمت باوشی

از هر یکی چهار درم شک کثیرا در دوزخ و زرد چوبه و نشاسته
 و افاقیا از هر یکی دو دالک زربخ سرخ و سرطیز از هر یکی یک دالک
 بگویند و پیزند و شفاف کنند و باب کثیر تر بپایند و اندر
 جگانه و سر که و کلاب آمیخته نیمایم بخوشا شد و چشم بخار
 آن داشتن سود دارد و مویزد و اینه سرون کرده و برک غلب
 الثعلب و صبر شک سفید و سر که ضما د کردن طرفه را زایل کند
 شفاف اخر لیس کشیدن سود دارد و اکیلی الملک و دم الاخو
 و نج سوپن و عدس متشر بار و غن کل و زرد و خایه و غ ضما و کون

سود دارد

طرفه در چشم نقطه خست	سبب آن چهار گنت آن دو
یک بضریت گسته کرد در	یک با ند زخم خون در پوست
یک شود کرم دیده از تیزی	چون خراچی و سرخی آن دو
یک ز افراطی شود پیدا	کردن قی از آن و ضنه نکوست
فصد قیغال باید از اول	اکسی را که فصد کردن خست
یتر زن در جگانه اند چشم	تا بشوید هر آن بدی که در دست
بر بال کبوتری بد کن	زان پری را که خولش اندر دست
خون آن در جگان بخشم که رفت	رنگ سرخی از او که خود در دست
استفاح و خنجر و عسل و عسل	استفاح ملحه و لفظی نارست

از مقاله چهارم

و اگر نیر کنایت نباشد ناخواه بر آب نمک اندرانی اندر جگانه
 و سقر و زونا خشک اندر آب پیزند و اسفنجی با پیله بدان تدر
 بی کنند و بر جسم می نهند و اگر بدین نیز زایل نشود و آب تدر
 اندر جگانه و پوست تدر و مویزد و اندکی سر کین کبوتر
 بر پشت چشم می نهند و انداکه بسبب زخمی طبعه ملحه درید
 باشد زیره و نمک بخایند و آب آن اندر جگانه تدر و زربخ سرخ
 بسپایند و اندر آب فکند و بشورند و آن آب را گرم کنند و
 صافی کنند و قطره از آن آب نیم گرم کرده اندر جگانه تدر زایل
 شود *سبب شفاف که طرفه را زایل کند یکمیکه ند سادج*
 عدسی مغسول پس درم پس سوخته دو درم شک بسد و در و اید
 ناسته از هر یکی درمی و نیم صمغ عربی و کثیرا از هر یکی دو درم شک
 و نیم فلفل چهار درم و نیم درم اسفندج از زیر و زربخ سرخ و دم الاخو
 و زعفران و کهر یا از هر یکی نیم درم شک همه را بگویند نرم و پیزند
 و بخون چوژ و غ غانگی بشویند و شفاف کنند و بشورند
 حل کنند و اندر جگانه تدر و انداکه بسبب طرفه سر کردن خراچی
 باشد شفاف ابیض و شفاف امار علاج کنند
شیانی که طرفه در چشم را که از کرمی بود زایل کند یکمیکه ند قلیما
 زرد پس سوخته از هر یکی دو درم شک دم الاخوین و بسد و لکون

پارسی آن بردمید شدن و اما سیدنت و این علت از چهار
 گونه است یکی آنکه ماده او باد باشد و علامت وی آنست
 که گاه گاه بیداید و هیچ گدانی نکند و نخست اندر گوشه چشم از سوز
 بینی بیداید چنانکه پیشتر یا کسی بگززد و گون او همچون اما پس
 بلخی باشد و پیشتر اندر ناپستان افتد و پیراندا افتد
 آنکه ماده او فصله بلغم باشد و علامت وی آن باشد که چشم گدانی
 کند اگر انکشت بر نهند از وی نشیند و اثر انکشت یک ست
 بماند
 آنکه ماده او فصله آب تاک و علامت وی آن
 باشد که اگر انکشت بر نهند زود فرو نشیند و زود بجای باز آید
 و با وی درد و ضربان باشد و بلون خویشین باشد
 آنکه از جنس سرطان باشد و ماده او فصله باشد غلیظ و سوبی
 و علامت وی آنست که اما پس صلب می درد باشد و رنگ
 او تیره باشد و این علت اندر طبقه ملحه هم اندر بلک افتد و
 گاه باشد که بردمید کی یا بروی بر آید و یا بر خسار فرو آید
 آنچه در طبقه ملحه افتد بعضی با دمه باشد و بعضی بی دمه
 و آنچه اندر بلک افتد بی دمه اما گونه نخستین را که
 ماده او باد است از اول که بیداید هیچ علاج نباید کرد و از بهر
 آنکه او زود تجلیل نگیرد و اگر روز دوم و سوم و چهارم هنوز ماده باشد

تذییر

تذییر لطیف باید فرمود و آب کرم ی باید پشت
 و سیم علاج آن همچون اما س باشد بحسب استخراج کردن و ضامه
 حلال و منفع و سرهما حلال که اندر علاج رمید کرده است است
 بکار داشتن لکن داروهای قایض و رادع بکار باید داشت و شیا
 احمر لیس و کوما به اندرین هر دو نوع سودمندست
 بکیرند با بونه و بنفشه و نیلو فر اندر آب پزند و چشم بدان
 آب می شویند و اسفنج ماسه بدان تری کنند و بد چشم می نهند و
 اندر آنکه حاجت باشد اکلیل الملک با این دیگر دارد و میار کنند و صبر
 جمل کنند و بر پشت چشم طلا کنند و آب آن اندر چشم چکانند و
 کشیدن ماده را از چشم باز دارد و چشم را پاک کند چهارم را
 علاج همچون علاج صداع سودایی باشد و ضامه ماسکن و محلل بکار
 داشتن چنانکه اندر سرطان و اما سها سودایی یاد کرده شود
 باد ما پیرا کند و نفع زایل کند بکیرد
 پس سوخته و اثاقیا از هر یکی دو درم سنگ کثیر او صحنه
 و زعفران و پسنبل از هر یکی یک درم سنگ همه را بکوبند و باب باران
 بکشد و شیان کنند
 که اندر بلک طبقه ملحه باشد زایل کند اندر کشیدن و از سیردن
 طلا کردن بکیرد پس سوخته یک درم سنگ و نیم زعفران نیم درم

حکایت
 در این کتاب
 در بابی که
 در این کتاب
 در بابی که



کرد ایند و همه حرکت او ناممکن گردد و طبیعت ملحه طریح و
 سرح و خشک و باد در د باشد و چون از خواب بیدار شود
 چشم دشوار تواند گشودن و گاه باشد که اندر گوش چشم اندکی
 خشکی گردد آمد باشد و سبب این خلطی غلیظ باشد
 نخست طبع را نرم باید کرد و پسته بکر ما به رفیق و سر بخار
 آب گرم داشتن و اسنخ باب گرم تر کردن و بر چشم نهادن و آب
 گرم اندر چشم می جکایند و هر شب سینده و زرد خایه مرغ
 بار و عن کل و پسته بطور پشت چشم نهادن و از طعاهای سرد
 پر چهره کردن و در عن شیر نخت ناز به سر نهادن و دار و مارا
 که اشک آرد اندر کشیدن چون برود حصر و با سپیتون و با
 شیف احمد لیس و احمد حاد و سر به روشنایی نافع باشد انشا الله
 سحی تجسم نام جاکنت او تباد این نوع رنج ملحه چونک او تباد
 ممکن گردد و اگر بدرد بخانه چشم بیدار گردد شود نتوان دید بر شد
 سخت رک او و ز خشکی است رنج او با در د کنت باشد اگر طبع نه
 خلط بر غلیظ بچشم اندر ش بود و در طبع نرم کردی بیمار گشت شد
 که مایه د وای و سر بخار آب باید که دارد اکیس بر نه گذار با
 برب خاریدن ملحه فصله باشد شور طبع بوره و اشک سخت شود
 برب خاریدن ملحه فصله باشد شور طبع بوره و اشک سخت شود

و در ایند ناسفته و بسد از هر یکی یک در مسک اینون یک در مسک
 و نیم افقیاخ در مسک شیف مایشانیم در مسک همه را بگویند
 و باب باران شیف کنند که از بیرون
 طلا کنند بکیرند پس سوخته و درم و نیم ز غزان نیم درم لؤلؤ و
 پس و سبیل و از هر یکی یک درم اینون دو در مسک افاقیا
 پ در مسک بگویند و شیف کنند
 استفاح از چهار نوع آمد این چنین کنت در کتب میوید
 بادی است انگ ناکهان باشد همچو رخم یکس عیان باشد
 چشم سران نماید این که گاه باشد این نوع مدتش کونا
 دوم از بلغم غلیظ افتاد بهر انگشت بنکرای است
 کاشش مدتی نماید آن تنبیه باشد این مرض در مان
 بیوشهای است مادی باز کرد و بسهل آسان
 خلط سرد است نوع او کاک مثل سرطان حکم آن بیمار
 هر یکی و اعلاج صد بر گیر این چنین کرد پیر مانتد بر
 سافها و ضماد های ساف شاف یا مال و قطره یا انداز
 برب خاریدن ملحه فصله باشد شور طبع بوره و اشک سخت شود
 برب خاریدن ملحه فصله باشد شور طبع بوره و اشک سخت شود
 برب خاریدن ملحه فصله باشد شور طبع بوره و اشک سخت شود
 برب خاریدن ملحه فصله باشد شور طبع بوره و اشک سخت شود

کرد ایند

ولون بک او ولون طبقه ملحه سبرخی گراید و بسیار باشد که از
 صبیحی خارش بک ریش گردد طبع نرم باید داشت
 و هر بامداد اندر کمر به رفتن و طعامهای نرم خوردن و از طعامهای
 تیز و شور پرهیز کرد و داروهای که اشک آورد کشیدن و دفع
 خارش چشم خلط بورتی است چون بکره به رفتن ازین غم
 مفتی باید و غذای لطیف که ازین نوع بی خورد و پست
 دارویی بایدش که اشک آورد انوض را علاجها نیست
 است ۴ سبل علتی
 که رگهای چشم ممیله گردد از خونی غلیظ و اندر چشم خارش بیداید
 این علت دو گونه است یکی که رگهای باطن ملحه سرخ شود
 و ممیله گردد و بر ظاهر طبقه قرینه عثمایی همچون ابری سرخ شود
 و ممیله گردد و اثری سرخ بام بیداید و اندر چشم و میان دو برو
 و سوزش بیداید و عطسه متراید شود و افتاب نتواند دید
 و اشک روان باشد و اندر فوج چشم ضربان بیداید
 چنان باشد که بر ظاهر ملحه رگهای سرخ و ممیله بر خیزد و ظاهر
 طبقه قرینه عثمایی چون دودی بیداید و هر دو رخسار سرخ
 شود و اندر ابرو خاری و المی پیوسته باشد و خداوند این علت
 نه افتاب نتواند دید و نه چراغ و هرگاه که بک فردوس و سوسن خویش

کش

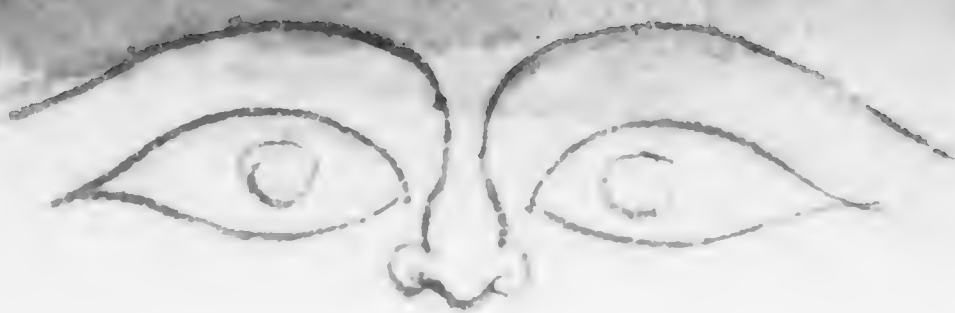
کشد چنان نماید که رگهای سبل از روی ملحه بر خیزد و سبب این علت
 استلای دماغ باشد و ررگی رگهای چشم و بسیار باشد که سبب سبل
 افراط کردن طلاها و ضامادهای سردی فرای باشد اندر علاج و مدکم
 یا ماده بدالمنسب غلیظ گردد و تحلیل نتوان یافت علاج اما
 از گونه نخستین استلای رگ قیغال کشادن و استفرغ کردن با یارم
 مانند آن و عطسه آوردن پس تدبیر قوت و دماغ کردن و یوی
 غیر و لادن و غیر آن بوییدن و از طعامها که بخار بر دماغ دهد پرهیز
 کردن چون باقلا و عدس و پیس و پیاز و کندن و از طعامهای سرد
 غلیظ چون ماهی و گوشت کا و شیر و هر چه از سازند و به بینی زبان
 دارد و از گرد و دود و مانند آن حذر باید کرد و بالین بلند باید داشت
 و حجب نباید بست و بسیار گفتن و بانگ داشتن و بزوغ آتش نکردن
 زبان دارد صفت دارویی که باد سبل و سد را زایل کند بگریزند
 گندش بکدم مرصافی دو دانگ حصف یک دانگ و نیم صبر چار دانگ
 هر را بگویند و آب فربکوش بر نهند و جها سازند همچون عدس
 سر روز سه مرتبه هر بامداد یک حب بشیر زبان و روغن بنفشه
 بکشد و بر پستی اندر چکانند دارویی دیگر بگریزند کندش و
 سبب الدنیه کلسر از هر یک یکدوم هر سه را بگویند و مقدار
 دانگ به بینی اندر دهند و در پنجوش بوسند پس از آن سر

و با سلیفون بکشد شایف اسود بگیرند اتفاقا مغسول صمغ عربی
از هر یک هشت درم مس سوخته پنج درم مرصافی افیون از هر یک یک درم
و نیم بگویند و آب باران بپوشند و شایف کنند و رک بپاشان و
رک گوشه چشم زدن بغایت سود دارد گونه دوم هم رک قیفاک
باید کشاد و تن پاک کردن و اباره فیفاک و حب قویا با بکار داشتن
و غرغره و عطسه پس از استفراغ نافع بود و اندر چشم داروها که خون
رفیق کند و رکها پاک کنند می کشند چون شایف اخضر و
باسلیفون و غیر آن و داروها چنان می باید کشید که نخت پلک
باز گردد و باطن پلک را بداروها بخارند بمرسل و چون
سوزش داروها بنشیند این درو را اندک کشند **درو را باری**
بگیرند ما میزدان چینی یک درم توتیای کرماتی پرورده و شمع سوخته
پرورده تو بال مس مغسول سرمد اصغری پرورده از هر یک یک درم
هم را بگویند و بکار دارند سبل و جوب و دمعه را سود دارد و
پس از آنکه داروها کشیده باشد و آسوده بگماهد اند شود و
عینر دوی کشند و آنرا که در سبل مد بدید آید هیچ داروی
سرد نشاید خورد و اعتماد بر استفراغ باید کرد و درو را عینر
و زرده تخم مرغ بر پشت چشم نهادن و اگر مد سخت کرم
بهیج وجه شایف ایض و ملک نشاید کشید و امتضار

شاد رخ عدسی مغسول باید کرد **دست داروی** که سبل کرم را سود دارد
بگیرد سماق چند آنکه خواهد و در آب صافی آغاز و ترشی از دستبند و
بیلابد و صافی کند و اندک آفتاب نهد تا سبز شود و شایف نکند و
بکار دارد و دمعه و سبل را سود دارد **دست شایف و بار کوسیل**
رفیق را بردارد بگیرند زرد چوب و شاد رخ عدسی مغسول صبر و شایف
ما میزدان از هر یکی دو درم بگویند و شایف کنند اما سبل کهن را اندک
برید دست و بریدن آنرا تباری کشط گویند و شرط این کار چنانست
که نخت فصد کند و مسهل دهد چون کشط خواهد کرد بیمار را پیش
خود بخواباند و مردی استاد را بگوید تا چشم او بکشد چنانکه لبهای
پلک باز گردد و تا آلتی برای آنکار ساخته اند و آن چنان باشد که
اندک کشاد چشم هر دو ابهام بر پلک فشرده دارد و باید که نهاد لب پلک
بر حال خویش نگاه دارد تا اندک و بسیار لب باز نکرد تا اندر
بریدن سبل از لب پلک هیچ بریده نشود و اگر بریده شود پلک
بر ملحه روید از بهر این کار میباید آنکه چشم را کشاید استاد بماند
پس سبل از سوی گوشه چشم که از سوی بینی است بصناره بردارد
و از میانگاه بلکه بر سویین یکی دیگر بصناره دیگر بردارد و چنانکه
تا صناره از طبقه قنیه دور باشد و پلک لب نزدیک باشد و از
گوشه دیگر که سوی گوشت یکی دیگر بصناره سیم بردارد و صناره را

بدست چپ گیرد و نگاه دارد و بدست راست ناخن بر او بگیرد و بخت
را از گوشه چشم بردارنوی گوشتی و هر بار که یکی بر دست اندر نیل
کند بمچنانکه ناخن را کشط کند سبل را لقط کند تا همه رگهای سبل
از طبقه ملتئم برداشته شود و بدین ترتیب سبل لقط کند تا بسوی دیگر
رسد که از سوی بینی است پس ضارها را هم بدین ترتیب اندر چپ
فرسوی آورد و هم بدین ترتیب لقط کند چون فارغ شود نگاه کند
تا بلیغم جمع رگی مانده است آنرا نیز بردارد و نشان آنکه رگی مانده
است آن باشد که دست را برابر ملتئم گرداند اگر دست بخنجر باز
آورد رگی مانده باشد اگر بخنجر باز نیاورد جمع نمانده باشد پس
زیره و نمک بخانید و آبش اندر چشم چکانند و زرده تخم مرغ و روغن
کل به پنبه پاکیزه بر دارد و بر پشت چشم بندد و زفاده بر زیر چشم بندد و
به بندد و بفرماید تا به ساعت چشم اندر بپاک می گرداند تا به هم
نرود و به پشت باز خنبد و دیگر روز کل سرخ خشک در آب بجوشانند
و خداوند علت چشم بکشد و بر آن آب بشوید و میل را بر روغن کل چپ
کند و برو بگرداند که بپاک بلیغم رسته است یا نه اگر رسته است بشکافد
و دیگر باره آب زیره و نمک اندر چکانند و اگر به هم نرسته باشد هم
آب زیره و نمک در چکانند سه روز تعلل می کنند و از پس سه روز
باسلیقون و مانند آن کشیدن که در تابخ سبل پاک شود و اگر رگها

یا آماس کرم بدید آید بعلاج رمد و علاج آماس مشغول باید بود پس
بعلاج سبل **قطعه** هان سبل باشد و نوع این را زخالیوس گفت
که یکی پرسد ترا از قول جالیوس کوی استلا و سرخی رگها بود در چشم و باد
خارش و سوزش بدید آید از آن ای نیک خوی یک بود در باطنش سرخی و در رگها
عشا بمجواری می نماید سرخ فای اندر روی در میان بار دو بر و سوزش
باشد دوام عطسه آید گاه گاه و اشک ریزد جوی جوی شمس نتواند
نکه گردد و در انواعها سرخی اندر ظاهر طبقه است و رگهایش بر روی
طبقه قرنی عسانی میخورد و می شود روی انگس سرخ باشد اگر چه
کافوریت سویی دایمیش دردی بود یا گرمی در ابرویان گفت
تدیرش ز قیقال و استفراغ جوی عطسه آورد و زغذاهای منجذوری
مثل سر و کند نا و عنبر و لادن بیسوی بوی مرزنجوش و دیگر روشنائی می کشید
باسلیقون شاف اشود تا و را چونست خوی و ریدار و به نگرود
زود بر باید گرفت می بپایند یک برداری روان از هر دو سوی
داروی سرخش گرفتن جمله بر خوان از بخت لیک خون و تیغ
باشد راست چون سنک و سبوی **باب**
اندر دق و علاج آن و دقه آماسی باشد صلب بر طبقه ملتئم و آن
آماس بعضی را در گوشه چشم باشد از سوی بینی و بعضی را از گوشه دیگر که



این علت را اسباب سابقه آید و سبب نزدیکتر و پیوسته تر نقصان
گوشت گوشه چشم است که از سوی بینی است از هر آنکه نگاه که ناقص
شود باقی او را قوت آن نباشد که رطوبتها نگاه دارد آب و رطوبت
آمدن از چشم باز دارد و بر بینی باز گرداند بمغذی که از چشم
اندز بینی کشاده است از هر آن کار تبارک الله احسن الخالقین
علاج اما آنکه دمعه از رگهای اندرون تحت آید تحت
تن پاک باید که در پس غرغره کردن و عطسه آوردن و مزاج
دماغ باعتدال باز آوردن و بسوی خوش قوت دادن و
هر روز موی سر ستردن و بر پس سر و گردن حمایت کردن و
آنرا که از رگهای بیرون تحت آید بر سر ضایدها که رطوبتها
بجانبند باید نهاد چون عصار آسیا و کندر سوده و هر چه
تابض اندرین باب سود دارد و آنرا که سبب دمعه صغیفی
عضلهای چشم باشد داروهای قوت دهند
و تحلیل کنند می باید کشید چون برود حصرم و
باسلیقون و روشانی و آنرا که سبب دمعه
نقصان گوشت گوشه چشم

بخش و

داشک از چشم بی آید و این علت بعضی را لازم باشد و بعضی را
عارض اما آنچه لازم باشد دو گونه است یکی مادرزادی و دوم اکتسابی
بسبب استقصاء و شکاری بدید آید که اندر بریدن طرفه کرده باشد
از گوشت گوشه چشم لحنی با ظره بریده شود و برداشته آنچه
مادرزادی باشد علاج نیست دوم اگر گوشت اندکی مانده باشد
ویشتری برداشته هم علاج نیست و آنرا که اندکی برداشته باشند
علاج یاد کرده آید و آنچه عارض باشد هم دو گونه است یکی اکتسابی
نتیج بیماری باشد چون انا پس دماغ و نهایی کرم عینی و خونی و حی
الیوم شهری و کار باشد که سبب دمعه علت تمدد باشد دوم
اگر بسبب نقصانی در گوشت گوشه چشم پیدا آید و سبب
این نقصان بعضی بسیار کشیدن دارد و نیز باشد که گوشت
نازک بخورد و گذارد بعضی را پاک کردن جسم بدستار چه در
بد و بسیار بردن و باید دانست که مبداء دمعه در جایگاه
یکی رگها از اندرون تحت دماغ است دوم از بیرون
تحت آید سیم از عضلهها هم اما آنرا که از اندرون تحت دماغ آید
و از رگهای بگ علامت وی آنست که دمعه پیوسته باشد
و عطسه بسیار آید و آنرا که از رگهای بیرون تحت آید علامت وی
آنست که رگهای پیشانی و صدع متلی و ممد باشد و آنرا

در وقت خواب
در وقت بیداری
در وقت غذا خوردن
در وقت شستن
در وقت حمام
در وقت خواب
در وقت بیداری
در وقت غذا خوردن
در وقت شستن
در وقت حمام

که از فضلها چشم آید از ضعفی عضلها باشد علامت وی آنست
که چشمها پیر و ن خاسته باشد و دم و پوپسته و بک جلیسته تر باشد
و این سه مبدء اکیه با کرده آمد این علت را اسباب سابقه
آید و سبب نزدیکتر و پوپسته تر نقصان گوشت گوشت
چشمست که از سوری بینی است از بهر آنکه هرگاه که ناقص شود
باقی او را قوه آن نباشد که رطوبتها که کاه ارد از فود آمدن
از چشم باز دارد و به بینی باز گرداند بنفیدی که از چشم اندر بینی
کشاده است از بهر این کار تبارک الله چنانچه الحالتین
علاج اما انرا که دم و از رگها اندرون تحف آید نخست
تن را پاک باید کرد پس غره کردن و عطسه آوردن و فراغ
دماغ با اعتدال باز آوردن و بوی خوش قوه دادن و هر دو روز
یک روز بوی سر ستردن و بوی سر و کردن حجامت کردن
و انرا که از رگهای بیرون تحف آید بر سر اصمادها که رطوبتها کثرت
باید نهاد چون غبار آتیا و کدر سوده و خاک او و آب
که از کجاریغشاند و همه چیزها فیاض اندرین باب سود دارد
و انرا که سبب دمه ضعفی عضلها جسم باشد دل و دما قوت
دمنده و کلیل کنندگی باید کشید خون سرد و دمه و با
در و شمای و انرا که سبب دمه نقصان گوشت گوشت چشم

باشد

باشد علاج در و راضو است و صبر و کدر و زعفران و شیان
با پیشا مزد و و کب این سه گوشت باز رو باند و بهر آن باشد
که نخست چشم را بر آب انکوری بشویند پس اندکی اندر گوشت
چشم کنند و برک منک که نازیج گوشت اندر شراب انکوری بچته
کنند کسی نیک و بر چشم نهند علیا سودمند است و اگر اسنج
بشراب تری کنند و پوپسته بر چشم می نهند سود دارد و اگر شرب یا
اندر شراب افکنند و بهر انداز آن خوب باشد و بسیار باشد که سبب
دم و کرمی فراغ چشم و دماغ باشد و سرخ باشد و حرکت چشم رود و او
باشد و اشک کرم و رفیق باشد و کاه باشد که سبب سردی
مراح هم و دماغ باشد و علامت وی آنست که رگهای چشم تاریک
و ناپید باشد و هم سفید و حرکتها او آهسته و اشک سرد و غلیظ
باشد و علت سردی که خداوند خراج سرد را سود دارد بیکند
فلان فلک مندی از هر یکی یک در مسک دار فلان دکت دریا
از هر یکی نیم در مسک سرد پس بار چندار و با سلیقون و
رکشانی خداوند خراج سرد را سود دارد صفت سرد که خداوند
خراج کرم را سود دارد بیکند سادج مفسول و توتیای مفسول
و در قشیا و صبر از هر یکی دایکی و نیم بسایند و بکار دارند صفت دارد
که ضعفی عضلها چشم را سود دارد بیکند استخوان مایله

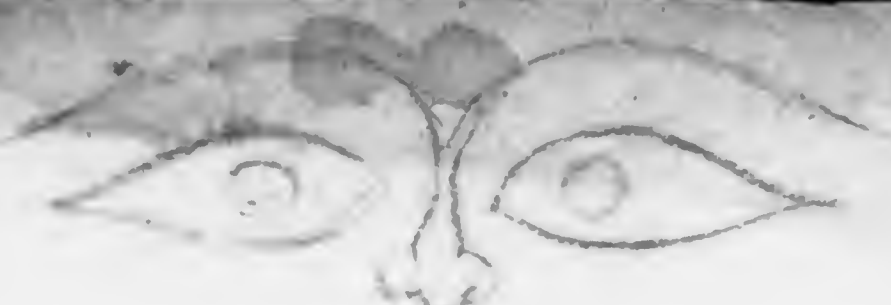
زرد سوخته و مک هندی و ما ز و از هر یکی یک درم سنگ بگویند
 نرم و بکار دارند و توتیا باب هلیله زرد پرورده اندیش باب
 سود دارد ~~صفت~~ که دمع را باز دارد و عضلهها
 جسم را قوت دهد و بکیرند توتیا شست درم سنگ سه درم یک درم سنگ
 شادنج مغسول یک درم سنگ و نیم اقلیمیا ز چهار داکم همه را
 بگویند نرم و باب هلیله زرد و آب غوره و آب سماق پرورند
 آب هلیله زرد جوئی و آب غوره جوئی و آب سماق جوئی
~~صفت~~ هلیله زرد یک عدد اندا بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند
 نهند و در تنور بریان کنند تا خیر سرخ شود و آن هلیله از خیر سر
 کنند اندا بادا یکی ز غزان و بکار دارند ~~صفت~~ که خداوند
~~صفت~~ هلیله زرد یک عدد اندا بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند
 کنند و بسوزند و پس پاک بشویند چند بار و خشک کنند و بگویند
 و بکار دارند ~~صفت~~ کل اصغر بکیرند ز غزان یک مثقال
 کافور راجی نیم داکم نرم بسایند و بکار دارند دمع را باز دارد
 کلی دیگر بکیرند ازین توتیا مذکور پنج درم منقذ قاقه کبار نیم
 درم هر دو را بسایند و بکار دارند بنایت سودمند بود ~~صفت~~
 دمع بی کبریا شک میریزد من بگویم که از جبهی خیر
 هست نوبی که لا رست و دگر عارضی باشند و رضی بکیرند

لازمی

صغف عضلات کنت بافتون حصی روشنای ارکتون
گوشه چشم که کند نفضان کند و صبر اندر و انشان
ز غرانت و شاف مایشا خودی سای و ریز در انجا
مست بسیار سه مین رنج هم در و روضا دو هم اسفنج
سبب این مرض بدید آور اول و بعد از ان طلای بد
باب اندر دیله ملحه و علاج آن از قاعه ۴
دیه قرحه را گویند که او را اغور بزرگ باشد و ریم کند
بسیار بعضی را باشد که رطوبتها چشم ازین قرحه پالاید
علاج آن نخست نشنا بند بفضد و اسهال و شیاف
ابيض افیونی کشند در آخر شیاف ابار کشیدن
شیاف ابار بکیرند اقلیم از و اسینداج از ریز و پس حبه
و سه اصنهانی و صمغ عربی و کثیرا و ابار سوخته از هر یکی
در مسک و صافی و افیون مصری از هر یکی یک در مسک هم را
بگویند و باب باران بکشند و شیاف سازند
ابار محرق و نحاس محرق و سه و توتیا و صمغ عربی و کثیرا از هر یکی
مشت در مسک افیون مصری نیم در مسک توتیا پرورده
که در علاج رمید باد کرده آمد بکار دارند و اندا که مدت دراز
کرد و شیاف اعص کندی بکار دارند و سنت آن

بکیرند

بکیرند اسینداج از ریز و مشت در مسک افیون مغز روت
پرورده و کثیرا از هر یکی یک در مسک صمغ عربی چهار درم شک
کند ریم در مسک بگویند و باب باران بکشند و شیاف
کند و زرد خایه و صمغ بر پشت چشم همی نهند پس باقی علاج
از باب قرحه طبعه قریبه باید جست
در ملحه دیله گویند که مست ریشت بزرگ و غورش اندر توت
تدیر وی از فصد و زاسهال توت چون شاف ابار کشیدی نان
توت که بر ملحه بدید آید کوشتی باشد دم نه بس سرخ و بیشتر
نزدیک گوشه چشم باشد از سوی بینی و رگها سرخ از گوشه چشم
بد و پوپسته باشد شکل ناخن علاج آن نخست فصد
تفعل و با سهال تن پاک کنند و مسهل جز گرت باید داد تا
ماده پاک شود از نه انک این علت بسیار معاودت کند پس توت
بصنار بر کیرد با پشتکی و جوب دیتی از هر انک وی است
باشد و انصنار بچند و هست را اندر زیدر که کنند که از گوشه
چشم بد و پوپسته است و اندا کشید کنند بچون ناخن بنا
بر آب زیره و نمک خایید اندر بچکانند بچند بار و زرد
خایه و صمغ عربی روغن در پشت چشم نهند پس با سلیقون



و مانند آن بکار دارند بود توته در انجا گشتی نرم
نه بس سرخ و بود در سویی علاجش فصد و قفالت و اسهال
چی باید که اینها بر کز تینه بجایک دستی این را گشت با بد
بناخن چین سبک باید که حتی نمک بارب زیزه در حکاش
در اخر چون بیا لیش نشینی باز در علاج که بری درم نود و ارد
اگر دودی یا کردی باشد شیر زنان و آب خوش صافی اندر جکانند
اشد و دود و کرد از چشم زایل کند و اگر یک یا کاه پاره افتد و طاهر
نشود بیک را باز کرد و انداخته ظاهر شود و بهر میل بردارند یا خورند گمان
نرم با نکشت چند و بدان بردارند یا بربک بالند اندر سینده
چشم گرفته باشد اما مالی که انداختن کوبند بردارند و بر اثر
ان شیر زنان و سینده خایه مرغ اندر جکانند نافع باشد
چیزی که بچشم اندر افتد چون دود و جو کرد شیر زن دوش
و در یک و یکاه باشد آن چیز بر کرد آن بک و بند بیوش
بو کیر بیل یا بکنا ن کتان بستر پایه در پوش
در داکه کند مست یا جو باید که بکار دانی و موش
بردار بالت بک آن هر کز مکن این سخن فراموش
شیر زن از خوش در انداز نیست که چشم می کند و رس
باب در انداختن توته اتصال و علاج آن
باید

باید

مقاله پنجم و این مقاله نیز در باب است

فی عدد اراض الحجاب القزیه و این سیزده نوع باشد
قروح بثره سلخ دسله سرطان حره ثیمه لون
قزینه رطوبه الحجاب قزینه خشک حجاب قزینه کند
سده تنق القزیه تنزق اتصال
قروح بزاری پیش باشد و ریشها طبقه قزینه هفت نوع است
و ازین هفت چهار است که بظاهر نیست و سه اندر باطن
وی و این جلد چهار نوع که بظاهر است حسن را لغت یونا
اخلیوپس گویند و ترجمه آن بزاری العناح است یعنی تاریکی
و علامت وی آنست که بر ظاهر پسیایی نقطه بزرگ بدید
آید چون دودی و نوع دوم را فامالبون گویند و ترجمه او بزاری
الغمام یعنی ابد و این از نحسین عمیق تر باشد و علامت دی آنست
که بر پسیایی نقطه بدید کمتر از نخستین و سپید تر باشد
از آن نوع پسم بر کناره پسیایی نقطه بدید آید و این موضع را
اطبا آن بزاری اکلیل السواد گویند و لغت یونانی ارخامون
گویند و بیشتر از این قروح بر پسیایی باشد و اندکی بر سپیدی
و علامت وی آنست که آنجکه بر سپیدی باشد سرخ نماید
و آنجکه بر پسیایی باشد سپید نماید و همه ریشها که بر طبقه قزینه

باید

برآید سپید نماید و هر چه بر تلخه برآید سرخ نماید و نوع چهارم بلفت
یونان است قویا گویند یعنی شاخ کشیده و علامت وی آنست
که بر پیاپی سپیدی می نماید همچون ابوی و آن پس نوع دیگر
که از قرحه که اندر باطن قریه باشد نخستین بر یو پس گویند و ترجمه
ان بنازی الجب گویند یعنی مغایک عمیق و علامت وی آنست
که همچون کاه و پس باشد و دو فرو رفته باشد و پس فراخ نباشد
وزنک او صافی باشد و خشکی کمتر از دو نوع دوم را فلق قویا
گویند و ترجمه او بنازی المواله است یعنی در دناک و علامت
وی آنست که فراخ تر از نخستین باشد و عمق کمتر از آن دارد
نوع پنجم را یقولوا گویند و در میان گویند و بنازی احتراقت
و علامت وی آنست که قرحه سوزناک باشد و خشک
بیشتر ارد و اگر نه او دراز کرد در طو بتهای چشم او پیالاید و آب
این نوعی رطوبتی باشد کرم و تیز و سوزان و همه انواع قرحه را
ضربان و درد و خلیدن باشد و هر قرحه که بزرگ و شاخناک
و بسیار قبح باشد و انداز بدیله گویند و علل بدیله گفته آید
سلاج هرگاه که از این علامتها که یاد کرده آمد اثری بدید آید
در حال بپا پشتهافت و رک قیغال بندن و با ندازه قوت
خون بیرون آوردن و هر هفته یا نود یکتره هم از قیغال با ندازه قوت

60

خون بیرون کردن و مطبوخ هلیله زرد و خرما هندی و خیار چمن
و مانند این استزاع دوپه نوبت کردن و سیاف ایض و افیونی
کیشدن و بر ساق حجامت فرمودن و اطراف بستن و ماییدن
اگر قرحه برین گوشه چشم نزدیکتر باشد که سوری بنی است بیمار را
چنان باید خوابانیدن که این جانب بر بالا باشد تا یم اندر گوشه چشم
نزدیکتر باشد که سوری گوشه است چنان باید خوابانیدن که این گوشه
بر بالین باشد تا یم می پالاید و قی کردن و عطسه آوردن و جنب
بستن و بالین بست داشتن زیان دارد و آنکه قرحه قوی باشد
و ماده کرم و سوزان از سیاف ایض کیشدن کم نشاید کرد و شیرینا
اندر جکانیدن و سیاف ایض بشیرینان سوده کیشیدن
سود دارد و اگر طبع خشک باشد بدین جب نرم کنند **صفت**
بکیرند کثیرا و رب السوسیس از هر یکی خردی و ستمو بنایم خرد و بن
بنیم درم یا چیزی که مانند این باشد بدهند و علاج کرم کنند و اگر
پس از آن که فصد کرده باشند و سهلها خورده ضریان و
خلیدن و درد ساکن نشود امید از علاج پذیرفتن بیاید بید
و نیز آن باشد که با قرحه بک درشت باشد و حوب دارد
به انک طبقات چشم درستی بر نباشد خاصه اگر قرحه باشد و اگر قرحه
دیر سر کند و دیر نخنه شود آب حلیه و آب اکیلی الملک اندر باید جکانید

درد
دیس لوانکه سر کرده باشد سیاف ایض که از قلیما کنند هم آن قوت دارد و سود
صفت بکیرند صغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یک یکدرم اسفنداج
از ریز پنج درم افیون و قلیما شیم از هر یک یکدرم و آنرا که یم غلیظ بسیار
تر باشد سیاف ایض که درو کنند است بکار دارند **صفت** شاف
در دپله ملته یا دکرده آمده است لیکن اگر هنوز ماده بچشم می آید و
مراج کرم است این شاف نشاید کیشد بهیچ وجه و پس از آن که گسسته
باشد یا مفاک ریش کشته پر کنند و بروایند و از صدف سوخته **صفت**
چند کورت درو سازند و بکار دارند و لوسه و قرحه بچینند و خشک
کنند و پس از آنکه مفاک قرحه بر بسته باشد و پر شد سیاف ایض
باید کیشدن و از پس این سیاف کحل اعبر و اگر حاجت آید پس از
همه شافها و سرها شاف اخضر کیشدن صواب باشد و اگر از
قرحه اثری بماند علاج آن از نابی علاج اثرها باید حیاتن و اگر
بلند شود و مورسج کرده علاج بد اوها باید کرد که قوت دهند
و قابض باشد تا روشنی بیفزاید **نقطه** در طبقه و بنه ریشیت **صفت**
در طاهرش چهار و زیاطن سه اوقاد یک نقطه بزرگ بود و چود و آن
بقراط نام علت این تاریکی نهاد نوع دوم عمیق تر کم از آن بود
ابراست نام این که چنین گفت استاد نوع سوم بود بکناره سیاه در
بعضی تمام و اندک آن بر سپیده و نوع چهارش نباید لبان ابر

نارنج و لکد خرمند که معطره شود و در سینه و دماغ شکر و حب

و بعضی اندک از پوست سیوم باشد و دردناکتر و خطرناک تر باشد از اولی
به آن سفید نماید از بهر دو سبب یکی آنکه رطوبت بثری بسبب
آنکه از پیش سه پوست است بصرا از دیدار عنبدیه باز دارند و تر
باشد دوم آنکه بنوریتایی نزدیک تراست آن نور بروی
نخستاید و بدین سبب سفید نماید بدین طریق معلوم
شدن است که طبقه قرینه چهار پوست و علامتها آنچه
بسبب کمی و بیشی ماده و غیر آن بگردد آنت که هر جا که ماده
بسیار و تیز تر باشد آنت و درد و ضربان عظیم تر باشد از بهر
آنکه بسیاری ماده موضع را از هم در کشد و بطرف بخاند و تیزی
ماده موضع را بگزد و بسوزد و آنجا که ماده غلیظ اندک
باشد سوزش کمتر باشد و درد و طبعجندگی باندازه
کم و بیشی ماده باشد هر نوعی را که بینند بدین اصلاقیات
باید کرد و باید دانست که سبب خطرناکی این بثرها آنت
که کوهر طبقه قرینه صلبست و تا ماده گرم و تیز و کران نباشد
اندک کوهرا آن اثر نتواند کرد و خود را اندامیان اجزای او جای
نمواند ساخت و آنجا که ماده بدین صفت گردد آید بی شک
آن موضع را بسوزد و بجورد و سوراخ کند و اگر کوچکی باشد

نوز سیاهه و بنود پیش او کشاد سه نوع اندرونی باشد یکی سفید صاف
لبان کا و رس این رنج کسی میاد نوعیت دردناکتر از نوع اولین این لب
هست پهن و تر و درد از او زیاد و آن دیگر است سوزان با خشک ریشید
حال قروح این بود از من بگریزاد اندر بتر که بر طبقه
قرنیه افتد تولد بتر از رطوبتی باشد قرونی عفن و تر و سوزان که اندر
میان پوستها طبقه قرنیه گردد آید و طبقه ورنه چهار پوست و بترها خند
است بعضی بسبب جایگاهش بگردد و بعضی بسبب یکی و پستی ماده بگردد
و بعضی بسبب تری و شوری ماده بگردد و بعضی بسبب غلیظی و رقتی
ماده بگردد و این انواع را علامتهاست اما علامت آنکه بسبب
جایگاه بگردد آنست که بعضی بترها اندر زیر پوست بیرون باشد که
سطح ظاهر است و این علاج سهلتر باشد و سلامت تر و لون
اوسیه و صافی نماید و بسبب آنکه سیاه و صافی نماید دو است
یکی آنکه طبقه ورنه شفافست و بصر را از دیدار طبقه غنیه باز دارد
و طبقه غنیه سیاهست دوم آنکه از نور بینایی که اندر عصب مجوف
است می آید دور تر باشد و بدین سبب صافی تر نماید و بعضی
اندر زیر پوست دوم باشد و درد و خط ناکی این بتر میان باشد
و بدین سبب اندر سیاهی و صافی میان باشد از بتر آنکه از این
دو پوست می نماید و دوری و نزدیکی از نور بینایی میان باشد

و از بر او ثقبه عنبیه باشد هرگاه که ثقبه باز روید راه بینی بسته
 شود و آنچه اندر زیر پوست دوم و سیوم باشد بزرگ باشد
 و برابر یا نزدیک عنبیه باشد آفت عظیم تر باشد از بهر آنکه
 پوستهای دیگر را که بر بالای اوست همچنان بسوزد و بخورد
 و دیده پاره و خیزد و مورسرج گردد و ممکن باشد که رطوبتها
 چشم از آن پالوده شود و گاه باشد ماده سخت اندک باشد
 طبقه را سوراخ کند لیکن تحلیل دفع شود علاج بقصد
 قیفال و اسهال باید شافت و غذا بسبزیهای خشک
 خوردن چون گوشت و کاشی و سلق و خرفه و حیار و
 کدو و مانند آن باید داد و شافت ایضاً فیونی و شیر
 زنان می چکانند و آنرا که دردی سخت عظیم نباشد شافت
 ایضاً از زرقی باید کشید و دوزور ملکایا بکار
 داشت و چون بوقت انتهای شافت ایضاً کشید
 کشیدن و چون با خطاط افتد شافت احمد لبن
 کشیدن از بهر آنکه تحلیل باعث ازاله کشت

قُلْ لِّلّٰهِمَّ مَا لِكُمُ الْمَلَكُ

اینست حال بشره اگر بشنوی ز من
بسیار اندر دپله قرینه و علاج آن هرگاه که خری
کشانیده چون داروی سخت تیر یا خری برنده چون آهن
نی و غیر آن بر طبقه قرنی رسد و جراحی کند چنانکه پوست
پرون طبقه را بخراند و بعضی از وی بریده شود و از وی کوی
برخیزد از اسلحه گویند علاج بهترین شیاف آباد است و صدف
سوخته در زوری نافع باشد ^{طعمه} سخت علاج شاف آبار دیگر
صدف صریق ای بار هر روز بقطره در چکانش تاریش بود ازین
همی آری بکنویت اگر صدف بریزی آبار نبایدش در گریار
بسیار اندر دپله قرینه و علاج آن دپله ریش عظیم بود
و بارخ بسیار و در جمله طبقات افتد علاج آن چون علاج قروح بود
رباعی ریشیت دپله قرنی ابدوست و انهم بعد علاج و ختم نکوست
هر حکم که در قروح آید نیکوست می باید کرد تا بر ویانند پوست آب
پنجم اندر سرطان قرینه بدانکه سرطان آما س صلبیت سودایی
و بر همه اندامها افتد حال او بحسب شکل پوشیده باشد و با قرح ظاهر گردد
و از سخت که ظاهر گردد چند با قلا باشد و لون او تیره باشد و اگر دست
بر نهند اندکی بکوی کراید و بعضی در دندانک و خلیده باشد و آنچه

باز در بود

باز در بود کمتر بود و زود تر ریش کرد و بعضی ساکن باشد
و ریش نکرد اما بجه اندر چشم بر طبقه قرینه آید سخت باز در و
خلیدن باشد و در گهای چشم سرخ و ممد کرد و واثر بصدغها
باز در و ممد که خداوند این علت حرکت کند صداعش
بدید آید و ماده نیز و ریش بچشم فرود آید و شهوة طعام شود
و اگر داروی نیز اندر کشت بی طاقت شود و این علت را
امید زایل شدن نیست از بهر آنکه داروی قوی تر ازین
علت باید تا علت را دفع کند و هیچ دارو قوی تر ازین علت
نیست و بدین سبب است که خداوند سرطان را امید زایل
دشوار است علاج تدبیر صواب است که جهد کند تا آنچه
باز در است در ساکن شود و آنچه بی در دست هم بران بپسند
نخست تن پاک بایکورد و خلط سودا کم کردن و بعلای که اند
ما یخوایا ذکر کرده آید مشغول باید بود و شیر تازه خوردن
اندرین علت سودا دارد

بکیرند تو تپا پرورده باب خوش و مغسول کرده و شادنج عیدی
و شاکسته از هر یکی یکدرم سنگ شفاف یا مینا و طین محتموم
از هر یکی پنجم درم سنگ مروارید ناپخته دو دانک این جمله بپسند
و هر شب با سفید تخم مرغ باز درده حایه مرغ و روغن گل بهم بخشد

بر پشت چشم نهند و شیر ناز و اندر جکانند و آب کشینز سوز دارد
 علاج رنج سرطان هست قشوا همه جا افتد این رنج ای با
 بهر جای که این علت بر آید چختن رنگ و تیره نماید
 ز سودا باشد این آما س پیدا طبیعت ریزد این ماده در اینجا
 بود بار در نوعی ای خود مند بود نوعی که بنود در گفتند
 چنین گفتند ترطاسخ دان که طب که دست پیش مردم آسان
 که در سرطان نباید کرد بهر زبیر اطای این حکایت یادی که
 اگر شخصی علاجش پیش گیرد معین دان که از سخی میزد
 علاج این مرض ناکرده بهتر درین هر روز شیر ناز می خور
 ذر و راز توتیا و شادنج گیر نشاد شفاف مامیشا شنبه
 کل بخورم و در واید می آر باب خوش نگوی سای و در
 علاجش همچو مالچو لیا کن دوپه روز از امکش بخورد
 اندر حفره که در طبقه قرینه افتد از این که جسم

دواریدنا سفته نیم درم سنگ ابار حق دو درم سنگ سه اصنهایی
 پرورده یک درم سنگ بکوبند و در و رکند
 حفره چون پیدا شود در چشم از پیش افتد ریش کرد و طبقه قرینه زان افتد
 شفاف اباری علاج این در کشتن اشک زانک ان باید جوریشی سخت بر بخار سید
 جارتو دارد و قرینی ریش کرد اندر تو حفره پیدا کرد و آخر چون دو نوا و در
 شیخ پرورده موافق شد درین رنج ای حکم زانک جالینوس پس این داروید ان
 اندر تیره لون طبقه قرینه از قاعه چشم

اندر تیره لون طبقه قرینه و علاج ان بدانک سبب تیره لون قرینه
 دو نوعست یکی بسیاری کیموس که بدو رسد و دوم جاکو یکی کیموس
 یعنی رنگ ان اما آنچه سبب بسیاری کیموس باشد علامت وی
 آنست که همه چیزها و راجحان نماید که اندر میان دو دست یا
 اندر میان نرشم مذم که بنازی صباب کوبند علاج این اندر
 باب تری طبقه قرینه یا کرده اید و آنچه سبب رنگ کیموس
 باشد علامت وی آنست که چیزها بدان رنگ بیند اگر کیموس
 یعنی است سینه بیند و اگر خون است سرخ بیند و اگر صرا
 زرد بیند و اگر سودای بسیار بیند اما علاج این نوع علاج
 طرفه است و علاج بترقا نست و نخست تن و دماغ از ماده
 که غالب است پاک کردن و سه بخار آب که اندر وی با بوز است

اندر حفره که در طبقه قرینه افتد و علاج ان حفره که از عقب
 تر و قرحه پیدا شود و باشد که پوست اول دیده شده باشد
 که پوست دوم دریده شده باشد و بهترین علاجی شیان ابارت
 و شیخ سوخته پرورده در و راز بود
 یک درم و شیخ سوخته پرورده دو درم و نیم در نسخه دیگر نیم درم

و نیلو و بنفشه و کل مانند آن کتبه باشد داشتن سود دارد و سرکه
 و آب بهم آمیختن و جوشانیدن و سر بخاران داشتن سود دارد
 و بوقت انباشت اجزین کشیدن باقی را تجلیل کند
 این قریبی چون تغییر کند جند نوعست و یکوم شرح آن
 آنکه از فضل طوی حاصل است و در باشد پیش چشم او نشان
 و آنکه لن او از خلط غلبه است و آنکه خلط غلبه باشد چنان
 بود که خون چون سرخ باشد و در بود صرا بود چون زعفران
 در بود سودا نماید تیره که بلغی باشد سیندای کار دان
 ماده خوبی علاج طرفه کن و آن صرا کن علاج از برقان
 آموکار احمر لین بیا ر و اجزین بیا آن زمان
 با اجزین اندر تری طبقه قریه و علاج آن
 اندر تری طبقه قریه و علاج آن بداند سبب تری طبقه
 رطوبتی غلیظ باشد که بدو آید و علامت وی آنست
 که بر ظاهر قریه صبا بی با سجای رقیق بدو آید خداوند این
 علت چیزها چنان بیند که کردا کردان دوست یا صبا
 علاج نخست تن و دماغ یک قوتیا و با ارج فیترا پاک کرد
 و شیاف و ارات و سره و دشنبای کشیدن و از طعامها
 غلیظ پرهیز کردن و اندر طعامها دار چینی کردن و غرغره

بایارج

بایارج فیترا کردن

در قریه تری جو حاصل شد شخصی بیند بسان ابوی شش
 اول کار تنیت با ید تا شود کم ز چشم تری شش
 در و ارات و دشنبای کوش بعد از آن ساز غرغره اندش
 و از طعام غلیظ دوری جوی دار چینی بروی آتش بر شش

اندر خشکی طبقه قریه و علاج آن بداند سبب خشکی طبقه قریه
 دو گونه باشد یکی آنکه از رطوبتهای اصلی کمتر شود و آنچه نصیب
 او باشد از وی تجلیل شده باشد و بدل آن بدو باز نرسد
 و طبقه بدان تشنج کند و بیشتر آن در پیران افتد نوعی دیگر نقصان
 رطوبت بیضیه باشد ثقبه عینه تنگ شود و آنچه از رطوبت
 اصلی باشد ثقبه بر حال خویش باشد علاج هر دو نوع
 دشوار است و اصل آنست که تدبیر می تری فزایند کنند و
 که ما به که آب او خوش باشد علای صوابست و خداوند این
 علت را بیاید فرمود تا اندر آب خوش صافی شود و اندر میان
 آب چشم بار کند و اگر بنفشه و نیلو فراوان آب بزند و اندر
 این شستند و اندر میان آب چشم مالکند سخت سودمند بود
 و دروغ بنفشه و دروغ نیلو و دروغ بادام و شیر زمان

به بینی اندر جگاتند و کشک جو و نیلو فود و بخت اندر آب
ببرند آب او بر سر او میرند و اندر چشم سپیده خایه و رخ
و شیر زنان بی جگاتند نافع باشد

نقصان رطوبت اصلی خشکی جو چشم می نماید
یک نوع و یکی بود ز بیضی کی جو به بیضی اندر آید
فرست میان این علت در ثقبه جو تنگی در آید
از بیضی خواست علت او تدریج بصد رنج شاید
در ثقبه کمال خویش باشد ان شخص غذا نذ بناید
در آید نشاند کم پس در آب دو چشم بر کشاید
بدرست اجسم در کمنه که در طبنه قرینه افتد

و علاج آن کمنه در اینجا باشد که در پشت طبنه قرینه افتد
و این دو نوع است یکی اندکی باشد بشکل ناخن و دوم
ماده بسیار منبسط و زنک بیایی او از سه سبب حادث
شود یکی قرح پاک نشده از بیم سر جواحت بسته شده باشد
یا قرح جلد قرینه در بید نتواند کرد و سر ناکرده ساکن شود
و آن ماده اینجا بماند دوم از صدای صعب باشد که فضله
طبیعت دفع کند و در آن موضع اندازد یا پیوم از روی
نبرد به باشد که بعضی ماده اینجا بماند و پستجیل شود

این کمنه

قرص بخت

این کمنه و علاج بتر کمنه اند واجب آن باشد که پیوسته
اشتراخ میکند بر تو ص بخت صحت آن بخت ششایی
تدبیرم درم رب السوس پس پنم درم ستونی بریان کرده شش
جبه یا دایکی بحسب قوه یی فزاید و یی کاهند این جمله بگویند
و قدص کنند و بوقت حاجت استعمال کنند با شکر پنج درم
چون تیغه سر و معده کرده باشند و بعلاج چشم مشغول
شود و بجزئی که منضج و محلل تجلیلی معتدل مثل آب حله
و داروی مغپل صنت داروی مغسل که درین نوع یکاژ
یکم درم و زعفران و صبر از هر یک یک و نیم سراب سه و نیم غسل
شش و نیم نخت زعفران در شراب حل کنند پس صبر
در سوده با آن بیا میرند پس با غسل بپوشند و در آینه نگاه
دارند و با ماد و شش با نگاه میکشند و در ابتدا شفاف ابیض
کنذری و اندر دست بقطره نافع باشد و در ملکایا از به
نخ نیز شفاف می شاید که اندر کنذری و زعفران و چندید است
باب حله سرشته باشند پس شفاف کنذری کشیدن صنت
آن بپزند غرزدست و اشق از هر یکی پنج درم کنذری درم
زعفران دو درم هر را بلعاب حله بپوشند شفاف کنند عدد
دار و نا چهارست و شفاف امر حاد لایق باشد و احمر لیس

نفسیل
دارو کمال

نیای صفت

و آخر حاد ترکیب کرده بنظم باید انداخت و الله اعلم
 صفتی که نافع باشد و آن شیاف وردی است در
 سخت مثل شیره و قدح غایر و سوختن که در قریه افتد و شیره
 جمله چشم و ماده که در اینجا مانده باشد بزمان دراز و در مکینه و علی که در شخار
 شود و ماده را از چشم باز دارد و بکیر نکل نازمان قح پاک کرده بود
 بر منشا دو و مثاقیل اقلیم کسیم مغسول سبت و چهار مثقال
 زعفران شش مثقال سبیل هندی دو مثقال و صافی چهار مثقال
 ایون و سره از هر یک سه مثقال صمغ عربی سبت و چهار مثقال
 زنجار و مثقال عدد دار و ماده است محمد را بگویند و باب بار
 شیاف کنند و استعمال کنند و اگر بدین علاجها زایل نشود
 علاج طه کنند و اگر کنایت نشود و داروی علاج نزول الما
 باشد مثل سکنج و فوفیون و امثال این موافق باشد و اگر بهتر
 کرد و نباید شکافت و ماده بیرون آوردن یعنی قدح کردن
 چنانکه آب را کنند و یم بدان راه که آلت قدح اندر برده
 باشد بیرون آرند پس جاحت را علاج کنند جالینوس
 میگوید من در روز خویش کجایی را دیدم که خداوند این علت را
 پیش خویش بنشاند و سر او بهر دو دست گرفت و بجنبانید
 چنانی سخت و ما دیدیم که یم از آن موضع فرود آمد

و آخر

بر طبقه رفتی افتد و علاج آن و برداشتن آن از چشم و رنگ چشم از رقیق
 کردن بدانکه سفید که بر چشم افتد دو گونه باشد یکی بر ظاهر طبقه و
 افتد آنرا اثر و صواب نیز گویند دوم اندر قعر قشریه افتد و آنرا
 بیاض گویند و این غلیظ باشد سبب هر دو قرصه و شره باشد و بسیار
 باشد که سبب صداعی سخت سینه چشم بدید آید **علاج سفید**
 نه بنقصه حاجت آید و نه باسهال مگر آنجا که ترشد بسبب داروها
 نیز زداینده حرارتی فزاید و مانع جذب کند آنجا بر سیل استظهار
 وضد و اسهال صواب باشد اما علاج سفید بداروهای زداینده
 و پاک کننده باید کرد آنرا که رقیق باشد شقایق نمران تنها و عصاره
 قنطاریون با عسل بردارند و بسیار باشد که سفید رقیق بزبان بخورد
 و این چنان باشد که شکر با نمک بزبان نهد بگوشتان تا زبان درشت
 گردد پس دید را بزبان مالند هر بامداد و اینکس پرهیز کند و آنرا
 که غلیظ باشد داروهای قوی تر باید چون مس سوخته و بوره ارنی
 و نوشادر و نمک اندرائی و کف دریا و فرچنگ نهی و سرمد و روشنا
 از بهر آنکه اندروی این داروها سودمند باشد و نظرون بار و عن
 زیت اندک کشند سود دارد و از پس شایف اخضر و زور مسکن بجهت
 سفید چشم بکار دارند صفت **ذرور مسکن** بگیرند سرطان بحری و سوار

دولار
 السنه

و سوار السنه و کف دریا و سرکین سوسمار و سنکدان هیره که بتاری جبار
 گویند و توتیای سنال و پوست تخم مرغ و آهک سنک از هر یک دویم
 و اندر نسخه دیگر یکدم اسفیداج ارز و توبال مس و آبکینه شامی و
 مروراید ناسفته و عتق سوخته و سنک سبز نو که کار دین تیز کشند و
 دار فلفل و سفال رنگین یعنی چنی و قلیهای زر و کبود بحری و توتیای
 کرمایی و محمودی از هر یک دو درم نمک اندرائی و بوره ارنی از هر یک
 یک مثقال مر قشایم درم بگویند بیک و مثل عصار استعمال کنند
صفت ذرور مسکن سفید کف آبکینه و کف دریا از هر یک پنج درم لؤلؤ
 غیر مشقوب سه درم زنگار یکدم بسد سه درم دو الهم درم
 پوست تخم مرغ سوخته ده درم توتیای هندی دو درم و نیم
 مشک دو جبه بپسایند و استعمال کنند و اگر سفید کهنه باشد سرکین
 خطاطیف ترکیب کنند و از جمله داروهای آرموده سرکین خطاطیف
 است بآنکین شد سر شایف و چشم اندک کشیدن و پوست خای مرغ
 مکلس و سر طبرزد از هر یک یکدم ذروری آرموده است **صفت**
ذره ل که سفید را به برد بکیند سرکین خطاطیف و قرقها و از زوت
 بمسل و زنگار و کف آبکینه و قلیما و مس همه را بگویند چون عصار و آبکین

مصفی برشند و بکار دارند ^{اروی} بکیرند از زوت و بکیرند
 و با انگین مصفی کف برداشته برشند و پیش از دارو کشیدن بکیرند
 باید رفت تا سفید نرم شود و علاج پذیرد **صفت داروی دیگر** بکیرند
 لوتیا و قلیما و سرطان بحری و صدف سوخته و معصر از هر یک یکدرم
 شک خالص نیم دانگ **صفت شافی** که سفید ببرد کف دریا کف
 آیکینه سرکین سوسمار و شکر مجازی متساوی بگویند پس بکیرند و دو درم و ج
 و دو درم مایه آن چینی نیم کوفته و اندنن آب پنهان ناسه بهر برود و یک
 بهر بماند و بیالایند و داروها بدان آب نرکنند و بسایند تا سرشته
 شود پس خشک کنند اندر سایه پس دیگر باره بسایند نرم و هم بدین
 آب دیگر باره برشند همچنان چهار کورت و بسایند و باز برشند و
 بدین آب شاف کنند **صفت داروی که سفید را از بطن باسفید**
 سیاه نماید بکیرند ما زو و اقایا از هر یک یکدرم قلند نیم درم هم را آب
 شقایق بنجان برشند چند کورت و شاف کنند و اندر چکانند و بشیر
 فزانه که هنوز گرم باشد سفید را و چشم ازرق را رنگ بگرداند و
 شیر کندم تر اندر کشد چشم سیاه کند و سفید و ازرق را بسوزانند
 و فندق را بسوزانند و بر روغن زیت بسایند و بر سر کودک ازرق چشم

مالند

اروی

داروی

داروی

داروی

داروی

تباری نشو کوبند و بسیار باشد که سببی از اسباب بادیه از طبقه قریبه
بوداشته ترازد بیکرا فخر شود همچون بثره نماید و فروغ میان هر دو است
که متوصلی باشد و اگر میل بروی مالتد فرو نیشند و بثره بادمعه
و ضربان باشد و لون اوسرخ با سفید آمیخته باشد علاج نتوانست
است بر فادهای غذاهای سبک فرمودن است و چیزهای قابض
کشیدن چون شادخ و غیران قطعه نتور خاستن چیز بود از چری
در قری بود این ریخ و در کجا باشد " بثره آنجا بود و فرق بدان نتوانی
بثره بادمعه و ضربان نه تنها باشد " لون اوسرخ و سفیدی بهم آمیخته
نتوصلست اگر باشد و پیدا باشد " هست تدیری از سبب و تخفیف
دار و ارشادخ و شل چسبنا باشد " **باب سیزدهم**
اندر تفرق اتصال که در قریه افتد و علاج آن بسیار باشد که قریه کشاید
یا سببی از اسباب بادیه اند طبقه قریه تفرق اتصال افتد صواب آن
باشد که دود بعلاج آن مشغول شوند از بهر آنکه دو آفت از تولد
کند یکی آنکه رطوبت چشم از و بالودن گیرد دوم آنکه علت مورسج
تولد کند علاج صواب آنست که چیزهای قابض کنند چون توتیا
آب مورد پرورده و چون شادخ مغسول و رقادهای تری کنند و
برخی نمند و رک قیغال بزنند و ماده از حایت سرسوی پای نه

کشند

بسردهم

و رطوبت بیضیه مکن شود و بدان سبب رطوبتی که اندک و هر طبقه غنیه
 باشد نشف کند و هرگاه که طبقه غنیه خشک شود چاره نباشد از
 آنکه ثقبه فراخ شود نه پنی که هرگاه پوستی را بتری سوراخ کند چون
 خشک شود لبهای سوراخ باز کشیده شود و سوراخ بدان سبب
 فراخ شود و علامت وی آنست که سیاهی چشم کوچکتر شود و
 اندک حال کوسنک و کرمابنه نیم روز بدتر باشد و ریاضت زیان دارد
 و غذاها های تری فراییده سود دارد بچشم آنکه آماسی اندک طبقه
 غنیه افتد و علامت وی آنست که انتشار بارید و ضربان باشد
 و صداع باشد علاج اما آنچه از عقب ضرب و سقطه افتد اگر چه
 علاج دشوار پذیرد نخست رک قیغال باید زد و بر سر حجامت
 کردن و بر صدغ صندل و شاف مامیثا طلا کردن و روی بکلا
 سر کرده و آب سرد شستن و نیلوفر آب پدید تر کرده بر چشم
 نهند و چون جراحت شود آرد با قندل شراب انگوری تر کرده بزنند
 و اگر هنوز جراحت باشد آرد با قندل و پی پوست و آرد جو آب
 پدید بزن و آب برک غرغره تر کنند و ضاد کنند و چشم پاره پاکیزه بر
 زرده تخم مرغ و روغن کل و اندک شراب انگوری بر نهادن نیک
 باشد و خون کبود تر بچند اندک چکانند و در روز سوم پشیزان اندک
 چکانند

چکانند

چکانند و علاج آماس کرم کنند و آنرا که سبب انتشار آماسی کرم باشد هم
 بدین طریق علاج کنند و رک گوشه چشم زنند و بر پس کردن حجامت کنند
 و داروهای منفعی محلل کشیدن و علاج آنچه از پس صداع صغیر بود
 شاف مرارات کشیدن جهت فرود آمدن آب سود دارد و شاف
 شاف مرارات بکیرند زهره دهد و زهره کلنک از هر یکی شاف
 زعفران یکدم فلفل صد و هفتاد دانه رب السوس پنج مثقال اشق
 چهار دانگ همه را آب بادیان بسایند و با نیکبین مصغ برشند
 بکیرند زهره بزرگش یک مثقال زهره کلنک دو مثقال
 سرکین سوسمار یک مثقال و نیم فلفل دو مثقال زعفران یک مثقال
 اشق نیم مثقال فلفل سفید یک مثقال آب بادیان بسایند
 و با نیکبین مصغ برشند زهره ککس در ری سرکین
 ستغفور یکدم و نیم فلفل نصف درهم همه را آب بادیان تر
 کنند و با نیکبین برشند و آنرا که سبب انتشار بسیاری رطوبت
 بعضی باشد رک گوشه چشم و رک صداع بزنند و سل ساقی
 سود دارد و استغراغ کردن با یابج فیفر و حب قوقیا صواب
 و شاف مرارات کشیدن و علاج آب فرود آمدن سود دارد
 و آب دریا و آب شور کرده بر سر ریختن خاصه اگر با سرکه پیامبرند

علاجی نیک باشد و بر قفا حجامت کردن ماده را پیش باز کشد و
 آنرا که سبب انتشار خشک باشد کرمابه و تدبیرهای تری فرایند کردن
 سود دارد و شیر زبان بر سر و شیدن و روغن بنفشه و روغن نیلوفر
 و مانند آن بر بینی انداختن سود دارد
 الساعت علی دشوار ای خردمند باید اردانی کر شود
 زن فراخ ثقبه چشم نور گردد ازین مرض فانی سبب این
 بیخ نوع بود بل بود ضربتی زدن دانی دومین درد سرفرازی کند
 سوم از سخی فراوانی حارم از خشک مزاج بود نشف تری
 کند به نهانی بیخ آماس کرد آن موضع به شود کرم علاج
 ضربه و سقوطه را علاجش نیست انجمن است حکم بردانی
 و آنچه ز آماس کرم پیدا شد فصد قیفال و ریزشانی
 صندل سفید با کلاب کشا شافه ماشای رهبائی
 و آنچه از درد سر پیدا آید از مرادات باید آسانی
 و آنچه سخی نمایدش بسیار سل کند از چواتاد درمانی
 غرغره ساز از اباج و باز ماده بدترین برون رای
 و آنکه خشک نماید ازین او شیر زن بر سرش بدوشانی
 تری ازای نیز کرمابه لیکن آنجا بس دیز نشانی

دهن نیلوفر و بنفشه بیار هر دو آن بر دماغش افشانی
 اندر صیق حدقه علاج آن بدانکه تنگی
 سقیمه از دو گونه باشد یکی آنکه اندر او بنش تنگ آمده
 و این را طبیعی گویند و پسندیده دارند از بهر آنکه نور بصیرت
 باشد و اندر پنهانی قوی تر باشد دوم آنکه عارض باشد و این
 پسندیده باشد نیست و اسباب وی چهار گونه باشد یکی آنکه
 سبب غلبه رطوبت طبعه غلبه باشد که مشرخی گردد و ثقبه بدان
 سبب تنگ شود چنانکه غریبال خشک را اگر ترکند دو آهنگ
 او مشرخی گردد و چشمهای او تنگ تر گردد و تدبیر متقدم از علامتها
 رطوبت بدان گواهی دهد **سبب دوم** آنکه غلبه خشک طبعه غلبه
 را تشنج و پرموده کند و ثقبه بدان سبب تنگتر شود و باشد که چنانکه
 بسته شود و باشد تدبیر متقدم بدان گواهی دهد **سبب سوم**
 آنکه رطوبت بعضی مکرر گردد و مدد غلبی از وی باز افتد تا بدین
 سبب پرموده و کوچک شود و این نوعی را از پس سرسام کرم بسیار
 افتد و چشم کوچکتر شود و خداوند این علت از آنجا خاص است
 پسند یعنی از هر شخصی چیزی چون سیاه پسند شکل و رنگ تواند

صفت داروی معسل بگیرند اشق و دوشمال زنکار چهار شقال سرکین
 سومار سه شقال زعفران دوشقال صمغ عربی یک شقال همه را بکوبند و
 بانگین برشند **صفت** معسل دیگر بلبل و اشق از هر یکی یک جزو
 روغن بلسان یک جزو زعفران یک جزو اشق اندر آب بادیان حل کنند
 و بروغن بلسان پاشیند و بانگین حله را برشند و بکار دارند **صفت**
 در ثقبه چهار نوع نکست بعد از نوعی که از طبیعت یک نوع
 رطوبت بسیار یک نوع دگر خشک ای یار یک کی پیضه ای **صفت**
 این طبقه باین رطوبه نکست یک خلط غلیظ حادث آید در ثقبه
 و آنچنان نماید اسباب گذشته هر یکی را روشن کند این مرض در آنجا
 اندر نه و طبقه غنیه و علاج آن بدانکه نتوی **صفت**
 چهار نوع است و سبب هر چهار جراحت طبقه قرنیه است و سبب قرص
 یا سبی از اسباب بادیه باشد و این نتور نام عام مورد سرج است
 ولیکن نزدیک اهل صنعت هر نوعی را نامی هست اما نوع نخستین
 چنان باشد که طبقه قرنیه را اگر آفتی رسد و بشکافد و غنیه از آن
 شکاف بر آید و مقدار بر آمدن او نزدیک باشد محوسر مورچه و بند **صفت**
 از اس النمله کوبند و هر کس که نگاه کند بیدارد که بثره است و فرقیان
 بثره و اس النمله تامل کند تا لون چشم اکل است یا ازرق یا اشیل و نیز
 تامل کند تا سیاهی چشم سیاهی کور گشته است و کوری او از نهاد خویش گردید

و در هر مقدم و علامتهای خشک رفتن شدن بدان گواهی دهد
صفت آنکه کمیوس صلب غلیظ اندر ثقبه کور آید و آنجا بر بندد و نفش
 علامت وی آنست که طبقه ثقبه را نتواند دید علاج آنرا که سبب
 تنگ ثقبه علت خشک باشد علاج ند پیرهای تری فرایند چوت
 شیر زنان بر سر او دوشیدن و روغنهای تر دهند اندر بینی و گوش
 چکانیدن و آب خرفه و آب پند و آب گوک و نعاب اسپش
 بر سر نهادن و غذاهای صریح و نرم خوردن و سر او بکیرمان مالیدن
 تا ماده را جذب کند و گاه باشد که خیری گرم خوردن و طلا کردن
 از هر جذب ماده باید کرد و اندر کرمایه و اندر آب خوش صافی نیم گرم
 نشاتن و اندر میان آب چشم باز کردن سخت موافق باشد
 و آنرا که سبب غلبه رطوبت باشد استفرغ حجب ایاره فیقر
 و حب قوقا یا باید کرد و افایه در آب بختن و بر هر چکانیدن
 چنانکه رسمت شاف زعفران کشیدن سود دارد **صفت** آن
 بگیرند اشق یک شقال زنکار یک گرم زعفران چهار درم شاف کند
 چنانکه رسمت و اندر نسخه دیگر جا و شیر بگیرم هم آمده است
صفت اخلاط بگیرند زعفران و شاف مامیشا و کل سرخ و صبر
 و مرو نشاسته و صمغ عربی از هر یکی یک جزو همه را بکوبند و بنیزند و بکار دارند

و کویکتر شده یا نه اگر شکل کروی او از نهاد خویش بگردیده است و کویکتر
شد نشان راس الفله باشد و بتره نیست و نیز اندرون بتره نگاه
کنند اگر هم رنگ چشم نیست بتره است و اگر هم رنگ چشم است
کو را کرد او غلطی سفید است راس الفله است و این سفیدی شکاف
قرنیه است نوع دوم بر آمدن عنبیه بیشتر از نخستین باشد و
این را راس الذباب گویند یعنی سرمه کن نوع سوم بزرگتر باشد همچون
انگور در دنا که و بدین سبب این نوع را سق عنبیه گویند نوع چهارم
بزرگتر و بلند تر باشد و چون کهن گردد و قرنیه بر روی او برود همچون
مرنجی باشد که او را بسوهان گردد و هو را کند و بیک چشم او را نتواند
پوشید و بدین سبب او را سماریه گویند و بعضی کلان بالول گویند
و بعضی او را فلکی گویند علاج پیش از آنکه لبهای شکاف تک قرنیه
غلط گردد چشم را پوسته بر فاده ها بسته باید داشت و سخت باید
از بهر آنکه هرگاه لبهای شکاف تک او غلط گردد علاج قبول نکند و فساد
آبار باید کشید و شاد رخ مفسول در ور کردن و اگر شاد رخ را اند
آب برک زیتون یا اند عصاره عصی الراعی بآلند و بکار دارند
سهر باشد و نوبت آبار برک زیتون با آب مورد تر بر ورده سخت شکو
باشد نوع سوم و چهارم را فاده نرم سازد با اندازه چشم و بر پشت
فاده لختی بر روی بریند بر شکل چشم وزن او پنج درم یا ده درم و بر

واز

و از اوها شاف آبار در زور و روی بگردند و بکار دارند صفت در زور
بگردند اسفنداج از زور درم و چهار دانگ قلیمای سیم دو درم و دو دانگ
صمغ عربی بگردم و دو دانگ عنبر زوت سیم درم مس سوخته دو دانگ و
دو حبه شاد رخ مفسول چهار دانگ اینون دو دانگ هر را بگویند
و بکار دارند که درین باب سودمند است بگردند اسفنداج
از زور هفت درم قلیما سیم و صمغ عربی از هر یکی چهار درم مس سوخته
و فشا سته و اینون از هر یکی از هر یکی دو درم هر را بگویند و بلعاب
اسفول بر شند و خشک کنند بسیارند و بکار دارند و همه علاجا
که اند باب علاج و جهر و بتره یاد کرده آمد است علاج اینست و آنچه
کهن شده باشد آنرا علاج نیست و بسیار باشد که مورسج کهن گاه چون
بکشایند آنرا در زور شاد رخ و کل مختوم علاج کند و آنرا که خواهند که
درشتی از آن زایل کنند سرشته اند زیر او کنند و کو را کرد او اندر آرند
و بندند و اندکی بکشند و افزونی که بیرون آمده باشد ببرند و بدوزند
و و روی با شاد رخ مفسول بایر مد حرا جت بکشند و ببرند و بر پشت
چشم زرده جای مرغ برینند نافع باشد ششوی ز نوع مورسج حرا جت
چار است معین دان که او را این شمار است یکی از اخرا و طبع آید
دکرا از اساع او نماید سیم ضیق چهارم سو فرود همه انواع کفم شست
این بود سبب باشد سر نوع ای مرد هشیار چشم اندر یکی کوی بسیار

و کویکتر شده یا نه اگر شکل کروی او از نهاد خویش بگردیده است و کویکتر شد نشان راس الفله باشد و بتره نیست و نیز اندرون بتره نگاه کنند اگر هم رنگ چشم نیست بتره است و اگر هم رنگ چشم است کو را کرد او غلطی سفید است راس الفله است و این سفیدی شکاف قرنیه است نوع دوم بر آمدن عنبیه بیشتر از نخستین باشد و این را راس الذباب گویند یعنی سرمه کن نوع سوم بزرگتر باشد همچون انگور در دنا که و بدین سبب این نوع را سق عنبیه گویند نوع چهارم بزرگتر و بلند تر باشد و چون کهن گردد و قرنیه بر روی او برود همچون مرنجی باشد که او را بسوهان گردد و هو را کند و بیک چشم او را نتواند پوشید و بدین سبب او را سماریه گویند و بعضی کلان بالول گویند و بعضی او را فلکی گویند علاج پیش از آنکه لبهای شکاف تک قرنیه غلط گردد چشم را پوسته بر فاده ها بسته باید داشت و سخت باید از بهر آنکه هرگاه لبهای شکاف تک او غلط گردد علاج قبول نکند و فساد آبار باید کشید و شاد رخ مفسول در ور کردن و اگر شاد رخ را اند آب برک زیتون یا اند عصاره عصی الراعی بآلند و بکار دارند سهر باشد و نوبت آبار برک زیتون با آب مورد تر بر ورده سخت شکو باشد نوع سوم و چهارم را فاده نرم سازد با اندازه چشم و بر پشت فاده لختی بر روی بریند بر شکل چشم وزن او پنج درم یا ده درم و بر

یکی اورام و دیگر ضربت آمد چنان و نمود جالینوس موبد که جمله مورسارخ نام
ولی هر يك بنوعی زن بگرفتند اگر اندک نماید راس غل است سیاه و کرد
چون یکدانه رمل است و کوزین بیشتر راس الذابیت که هم زین ریج
دیده در عذاب است سیم عینی بود نام ای کزیده چو قوی کشته از سختی دریده
چهارم چون سر سمار باشد که چشمتش زن مرض امکانا باشد بود آویخته
مانند سمار اگر بینی ازین انواع بیمار علاج او در اول کرد باید که در آخر
دو اکون نشاید علاجش شاف آب است ای دوست بدیکر شاد بخ
مغول نیکوست و کوشاد بخ آب برن زینون چنان و نمود استاد
بقانون آب برن زینون توتیا به طلا کردن که گردد دیده زین به
زاگیرین و وردی گفت استاد که نفع این مرض زان ادویه زاد زان
تخته سازی فرمند رفاده نه بچشم و تخته در بند که نوع چارمین تخته
سعید است سرب در این مرض جمله مفید است **باب چهارم**
اندر تفرق اتصال و علاج آن بدانکه تفرق اتصال که اندر طبقه عنیه افتد
از دو نوع بیرون نباشد یا آنکه گذرنده باشد و از جرم طبقه بیرون گذر
نکند یا بزرگ بزرگ باشد و از جرم طبقه بیرون گذرد و آنچه گذرنده
باشد رطوبت بیضیه که هایل میان عنیه و جلید به است ارضیان
بیرون واقع شود عنیه ماس جلید به شود و رطوبتی که غذای
جلید به است نشف کند و مصرف آن بزرگست دوم آنکه نوزد مای

که اندر عصب مجوفت بچشم اندازی آید اندر جلید به جمع نشود و زود از
تفتنه گذرد و پراکنده شود **فصل سوم** نوزد بیرون جلید به سخت نزدیک
شود و نوزد مای غالب گردد و قوت او باطل گردد **فصل چهارم** آنکه
سبب زوال رطوبت بعضی ترها رطوبت جلید به زود تجلیل دفع شود
و خشک بر روی غالب شود **باب** تفرق اتصال سه نوع است
یکی آنکه خلط حاد طبقه را بسوزند و بخورد دوم آنکه بسیاری خلط
اجزای طبقه را از هم اندر کشد و بکشد سوم آنکه سببی از اسباب
بادویه علاج نخست تن را بادویه از خلط بد و خلط فرونی
کم باید کرد پس داروهای قابض و قوی کننده بکار دارند و دیگر
بیوسه چشم را بسته دارد نافع بود **فصل** تفرق اتصال از
حادث آید درین موضع چهار وقت برآید یکی بعضی بیرون آید
از اینجا جلید مایند از بیضیه تنها شود خالی عنیه ز سببی
نیاید تری از اینجا جلیدی دوم نوزد مای را پذیرد پراکنده
چو غریابی بپذیرد سوم غالب شود نوزد بیرون شود باطل قوی
اندر رونی چهارم چون آنکه بعضی گشت زایل جلیدی زود گردد و آنکه
سه انواع عشق سبب باشد معاین یکی کردست خلط بترسکن دوم
بسیاری اخطا پذیرد سوم بادویه ببرد علاج او زوال تنقیه ساز

پس آنکه داروی قابض در انداز همیشه دار بسته چیم ای دوست که در
 این رنج لبان سخت نیکوست ^{اندر نزول}
 الماء و علاج آن فرود آمدن بیمار است از جمله بیماریهای سله
 و ماده آن رطوبتی غلیظست و موضع آن پشت طبقه قنیه در روی
 طبقه عنبیه است و هرگاه که رطوبتی چنان اندرین موضع گردد آید
 ثقبه عنبیه که منفذ شعاع اندرونی است مریاب پیوندد
 و منفذ نور که بیرونی است بر طوبت جلد پیوندد و به بندد و
 میان جلدیه و نور بیرونی حجابی گردد تا بدان سبب روشنائی
 باطل گردد و جالبینوس میگوید سبب این علت غلیظ شدن
 رطوبت بیضی است و بدین سبب او میخواهد که گوهر بیضیه ^{جمله}
 غلیظ نشود و بسبب برودتی که بدو رسد بفسد لیکن آن میخواهد
 که رطوبت غریب غلیظ مدد یابد و آن رطوبت بر سیل ترشح تند ^{جمله}
 ثقبه عنبیه بیرون تر آید و بروی طبقه عنبیه آید و پس طبقه عنبیه
 گردد آید و آنجا بماند و حال این رطوبت اندرین موضع از دو
 بیرون نباشد اگر مزاج سرد باشد بفسد و اگر مزاجی ضعیف است
 باشد متکبر شود و هر دو حال بسبب بسته شدن منفذ باطل
 شون بینائی باشد اما سبب فرود آمدن این رطوبت اندر ^{موضع}

و

دوست یکی آنکه رطوبت خود سرد و غلیظ باشد دوم آنکه از معدن
 خویش بیرون شده باشد و بظاهر نزدیک آمده از ضرورت باطن
 دور گشته و بسبب تکرر بسیاری رطوبت و ضعیفی حرارت
 چنانکه می بینم که چیزهای نزدیک سبب متکبر می شود و آنست
 این علت شش است یکی قی کردن بسیار دوم ضرب بر باسفه
 سیوم سرمای صعب و سردی مزاج چنانکه کسی اندر میان برف
 و دمر و سرما گرفتار شود چهارم ضعیفی روح باصره چنانکه
 پیران و کسانی که بیماری دراز کشیده باشد یخ صدامی صعب
 مزمن ششم طعمای که از کیموس غلیظ تولید کند و این علت
 مردم سیاه چیم را بیشتر افتد از پیران که چیم سیاه رطوبت ناکثر
 باشد و دلیل بر آنکه این رطوبت میان طبقه و عنبیه است آنست
 که بسیار باشد که طبیب اندر چیم بیمار نگاه کند آب بیند که در
 عنبیه بین گشته است و فراخ باز شد و از عنبیه جز کنار و کرد اگر
 او بیند و چون قدح کرده شود و آب کشاده شود عنبیه را سبلا
 بر حال خویش بیند و دیگر آنکه اگر آلت قدح اندر طبقه عنبیه کند
 کردی بر طوبت بیضیه رسیدی و چون طبیب خواستی که آب فروشا
 بیضیه سیلان کردی و بدین کند بیرون آمدی و بدین سبب

استادان این صنعت سرمهت را که آلت قدحست گزیده
اند تا عنبیه را بنزد و نخراند اگر از بهر این معنی بودی سرمهت
تیز گردیدی تا قدح آسان تر بودی و مهت آسان گذشتی
و گوهر عنبیه خود نرمست و لغزند از بهر آنکه نرمست هر چه
بلورسد جای بدان چهر باز گذارد و اندر شود و لغزند است
چون مهت بلورسد بلغزد سوال اگر گویند جای آب
میان قرنیه و عنبیه آنرا چون اندر خل عنبیه کس توان کرد یعنی
پنهان توان کرد جواب گویم چون مهت اندر میان دو طبقه
حاصل شود نیمه بر سون عنبیه فرو فشارد و از فشردن آن فرو شود
و فراخ گردد و آب تنفقه اندر شود و خل عنبیه او را بخورد اندر
گشاده و جای کند و چون مهت بیرون آید آب باز ماند و پنهان
شود و حدقه بحال سلامت باز آید و بعضی طبیبان گفته اند که
آب اندر خل عنبیه پنهان نمی شود لیکن آنجا که ماده مکنه پنهان
شود پنهان می شود و نزدیک محققان این درست نیست
و بعضی گفته اند که فرو آمدن آب آلت که رطوبت عنبیه غلیظ
گردد و این هم درست نیست از بهر آنکه از بهر نرمی نیست و بعضی
از وی غلیظ گردد یا همگی او اگر بعضی از وی غلیظ گردد آن

خود

درده شود
بدان بود بر آنکه معاد
بدان بماند و معاودت
از مقدار طبیعی کمتر شود و
و باشد تولد کند و اگر همگی او غلیظ گردد و
منی او را بقدری زایل نتوان کرد و نشاید که در جزیدار و علاج
نیز برود و آنچه یاد کرده آمد قول متقدمانست اما استادان
فتح رحمة الله اندر کتاب خود میگویند که اندر میان طبقه عنبیه
و عنبیه باشد یا میان قرنیه و عنبیه یا اندر عصب مجوف و
آنچه میان عنبیه و عنبیه باشد بینایی باطل کند و اندر میان
حدقه ترکی نام که بود چون ابری بدید آید و آنرا علاج نیست نه
بقدر و نه بدار و آنچه میان قرنیه و عنبیه باشد اگر سخت فشرده
و سست باشد و سفید چون کج یا چون بخ باشد آنرا نیز علاج
نیست نه بدار و نه بقدر و آنچه در عصب مجوف باشد هرگاه
که چشم دیگر فراز کند چشم بیمار فراخ تر شود و چشم دیگر که ظاهر
نباشد و اگر باشد سخت اندک باشد این را آب سیاه گویند اما
آنچه علامتها قدح پذیرفتن است و ناپذیرفتن است آلت که بیمار را

سینه اند

پیش ایند علاج فایده دها و اگر علاج نکند آب محکم گردد و
 باشد که علاج پذیراید و باشد که نیاید و طعامها خشک
 باید خوردن چون گوشت بکبک و تدر و گوشت بریان
 و فلیه خشک و مطنجه و نان خشک را فرمایند و مانند آن
 چون نان جو و زرد و مانند آن خوردن سود دارد و اندر طبعها
 دار چینی و ستر و حلینت و زنجبیل و سداب و بادبان تو
 و خشک و آبکامه بکار دارند و ابوعلی سینا رحمة الله علیه
 میگوید دردی را دیدم عاقل و مقبر که او را آب فرو داد و خوشتر
 علاج کرد و استنراغ کرد و مسهل و کلل بکار داشت و آب
 زایل شد و نور بینایی برآمد و علاج صواب آنست که نخست
 تن و دماغ بکب فوفایا و حب الذنب و یابرج فیتزایا کنند
 و هر وقت روز یک شربت یابرج فیتزایا در مطبوخ فطوریون
 در هند صفت مطبوخ فطوریون بکیرند فطوریون
 باریک درم نزدیک سنبلد محو تراشیده بر وغن بادام حب
 کرده درم سنبلد نیم کوفته درم سوزدانه پیرون
 بیست درم سحر را اندر صد و پنجاه درم سنگ آب پزند تا باقی درم
 سنگ باز آید و بیالایند و بدانند آن ایابرج خوردند و اگر ایابرج اندر
 مطبوخ حل کنند صواب باشد حب الذنب

بفرمایند

کند و بیکد
 اگر ثقبه از آنچه باشد
 بیاید دانست که آن سد
 اندر سخن یافت می شود بدانکه موضع آب
 غلبه نیست و آنچه قدح پذیرد و از آنها که لون و قوام آن خوب باشد
 اندر میان این دو طبقه باشد و آنچه در اندر میان این دو طبقه باشد
 ممکن نیست که قدح توان کرد یا بعصب مجوف توابع رسایند و طبیب
 حافظ را شاید از شناختن این دو دقیقه چاره نباشد و بیاید دانست
 که این رطوبت اندر کی و پیشی و اندر لون و قوام مختلف است بعضی
 بیشتر باشد و بعضی کمتر و بعضی غلیظتر و بعضی رقیق تر و صافی تر
 و بعضی تیره تر اما اختلاف آن اندر کی و پیشی چنان باشد که
 بعضی را بسیار باشد و همگی ثقبه را پوشد و روشنایی باطل گردد و بعضی
 را اندک باشد و یک نیمه آن ثقبه یا کمتر یا بیشتر بیند و باقی گشاده بماند و هر
 برابر آنجانب باشد که بسته باشد از دیدن می تواند دید و هر چه بر او آنجا
 باشد که گشاده باشد توان دید و بسیار باشد که این رطوبت میان گاه
 ثقبه باشد و گاه در او خالی و گشاده باشد بدین سبب هر چه بیند

بگیرند صبر است درم شک پوست مایل زرد ده درم شک
مصطکی و کثیر او شنبلیله و زعفران از هر یکی یک درم شک کل بمخ
بج درم شربتی دو درم شک ^{درم صبر است} شک پوست مایل زرد و مصطکی از هر یکی ده درم شک حب کنند
جنانکه هست شربتی سه درم شک ^{درم صبر و محمود} شک از هر یکی یک مثقال پوست مایل زرد و تخم کاسنی از هر یکی
دو مثقال تربد سفید دشت مثقال شربتی دو درم شک
صفت ^{مجموع} وج که در ابتدا آب سود دارد بگیرند وج
و اگر دوزخ جیل و تخم بادبان از هر یکی یک پستار است همه را بپزند
در عسل مصنی بپزند شربتی هر بار یک مثقال و در پنجوش
و یا سمن و شونیز بپسین سود دارد صفت ^{شیانی} لایند
آب ^{بکار آید} بگیرند خرقی بپسیند یک وقیه فلفل سفید نیم وقیه
اشق یک درم همه را آب ترب بپزند و شیاف کنند و آب
پس از با عسل کشیدن جلا دهند و آب آنکه ذخوردن و با عسل در چشم
کشیدن چشم را سود دارد و زهره کرک و زهره گنار و زهره
مای که بزاری شبوط گویند با عسل سود دارد و زهره خویس
اندر بینی جگایند سود دارد و از سنگدان جاری آن پوست
بزرگ بروی باشد بگیرند و خشک کنند و بسایند و بچشم انداختند

بخوریم و برک او با بکین اندر شذاب را باز دارد و پیرو د
کشیدن و غرغره کردن با یکاه و یا لرج نیز اسود دارد خاصه اگر پس
اشتراف ^{صفت} شیاف از موده بگیرند زهره کاو و بذر را
از هر یکی یک درم اگر دانه خرقة بندند و اندرین زهره ببالند تا همه بپزند
و خشک شود پس یک درم روغن بلسان باوی بسایند و
خشک کنند و شیاف کنند اندر ابتدا علت انتشار سود دارد
و پسیم را بر دشت ^{شیاف} از آب بگیرند زهره کلنگ
و بدکش و زهره شبوط مای و زهره غناب و زهره بک و زهره
باز از هر یکی را پستار است و هر ده درم ازین زهره ها دو درم فلفل
و یک درم تخم حظل و یک درم بکینج همه را آب بادبان بپزند و شیاف
کنند ^{صفت} شیافی که آب او صیفی بصر را بکار دارند
بگیرند حب الفار متشده درم صغری یک درم هر دو را ببول کوزک
نار پسین بسایند و بچشم انداختند و خداوند صیفی بصر را باب بسایند
صفت ^{درود} معسل بگیرند بکینج دو درم خلطیت و خرق
پسید از هر یکی شش درم عسل جنابک کنایت کنند بسایند و با عسل
بپزند و شاف سازند صفت ^{درود} شیافی که بروغن
بلسان کنند فلفل دشت درم قلیچا چهار درم پس سوخته شاند
درم در صافی دو درم زعفران دو دان روغن بلسان یک درم

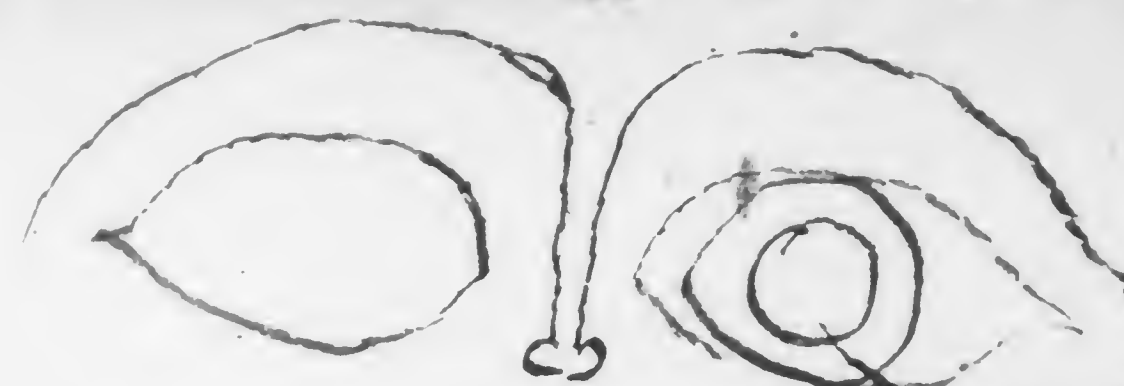
دار و لما خشک باب باران بکشد و زعفران دو دالک روغن
 بلسان یک درم دار و لما خشک باب باران بکشد و زعفران
 در روغن بلسان بهم بکشد و بدار و لما بیا میند و دو درم صمغ عربی
 سوده با وی بیا میند و بکشد و کای با عسل بکار دارند و کای
 باب باران و زهره افنی با عسل بکشد و در چشم کشند سود دارد
 و سخت نیک باشد خواجه ابوعلی سینا رحمه الله علیه میگوید که در
 معتبر زهره افنی از سودا اندواز وی مضرت زهر نیافته اند و اندر
 نجات معلوم می کرد که از وی اخترازی باید کرد طبق علاج این
 علت بدار و لما خوردنی و کشیدنی اینست که یاد کرده آمد
 اما بزرگ قدح یعنی آب کشودن بدانک قدح وقتی توان کرد که معلوم
 شود که آب تمام فرو آمده باشد و حکم شده و علامتها و قدح
 پذیرفتن ظاهر گشت بس کاه کند تا هیچ مانعی نیست که او را
 باز دارد و از قدح چون صداع و زکام و سعال و غیر آن اگر مانعی
 باشد از آنها نخست بعلاج آن مشغول شود و تن و دماغ بنقص
 و اسهال پاک کند و آن روز که قدح خواست کردی باید که هوا کشاده
 و صافی باشد و جنوب و شمال کشاده و خداوند این علت را اندر
 برادر و شنای بشتانند برایشی نرم و بر باینده نازانو بر
 پینه نهد و دستها نزدیک ساق درسم گذارند و خوشتر را کرد

کند و کاه پیش او بر کوبی نشیند تا از وی بلند تر باشد از او براده مقصد
 و عصابه ببند و نیک و اندر لبان دو فایده باشد یکی بیمار و یکی طبیب را
 اما فایده بیمار آنست که اگر یک چشم دیگر بسته نباشد حرکت کند و این
 چشم دیگر را در حرکت آورد و قدح بدان سبب دشوار کرد و فایده
 طبیب آنست که چون کشاده باشد طبیب خواهد که از بیمار نشان
 چهره پرسد چون قدح زده باشد و او خبر دهد تمام آن باشد
 که بچشم دیگری بلند چون بیمار چنانکه گفته شد بنشیند و یکی را
 بفرماید که تا از پس پشت او شود و سر او بدست گیرد و نگاه دارد
 و طبیب بدست خویش بلبک برسوی او بر دارد و چشم را تمام
 بکشد و بیمار را گویند تا نظر بدو کند چنانکه مثل دیدن بوی
 گوشه چشم باشد که نزدیک بینی است و طبیب سر مهت بدان
 موضع نهد که قدح خواهد کرد و نشان کند از بهر دو کار یکی
 آنکه نا صبر کردن بیمار را بران دردی باز نماید دوم آنکه سنگد
 تا نشان بر او رقیبه عینه هست یا نه از بهر این سر مهت بر
 گوشه چشم باشد که سویی گوش است بر او رقیبه باید که اگر چنانکه
 اندکی بر او رقیبه باشد و فروریشاید و مهت آلتی است
 از پس سرخ و آب بدان کشایند و اگر چشم راست قدح خواهد کرد

مر

مهت بدست چپ گیرد و اگر چشم چپ قطع خواهد کرد
 بدست راست گیرد پس مهت بدان موضع نهد که نشان
 کرده است و بگرداند و تیزی او بر گوشه چشم میباید که باشد
 که این سلامت نواست و اعتماد بر مهت کند و بقوی
 تمام مهت را بگذراند و بدست دیگر با انگشت مسجه و باهام
 بیکدای چشم را نگاه دارد تا بیمار دید را نتواند کرد اینند
 و چون مهت اند یافت نگاه کنند تا سر مهت را از پیش فرست
 ببریند و مهت را تا بر اثر ثقبه بیاورد و از وی درنگد و بلکه
 اگر مقدار نیم جو بگذرد روا باشد و اگر پیش بگذرد نیک
 نباشد و موضع قدح و لیث گردد و چون بد بخارسد دنبال
 مهت بر برابرهام افکند برسان کی را که از کاری بیاساید
 بیمار را سخن گوید و بشارت دهد تا قوی دل گردد و بسیار
 باشد که اندر وقت بیمار می کند و بدین سبب آنزور باید
 که هیچ نخورد و اندر وقت که منش کشف اعراض اندکی
 شراب غوره یا شراب سیاه یا شراب انار بدهند تا ساکن
 شود و بنه پاکیزه چشم او نهند و اندر دمی دمیدنی گرم
 اندر دهان صواب باشد و متصور این است که چشم چپ
 مهت باهنگ بگرداند تا از قریه بریند که سر مهت بالا نیست دنبال
 مهت را بر او از دوات بر مهت و نشانند چون بیند که آب فرو نشست
 و خجل عنبیه آزاد کشید صبر کند و مهت را بر وی برون بیاورد و نگاه
 کند اگر دیگر باره باز آید دیگر فرو نشاند چه بسیار باشد که خجل عنبیه لزج
 باشد و آب را دشوار جذب کند و باشد که آب غلیظه یا رفیق تر
 باشد و دشوار فرو نتوان نشاند و بسیار باشد که بیکبار فرو نشیند
 چنانکه چیزی که در نشینی افکند و از هیچ اثر نماند و بسیار باشد
 که عسری بیشتر کند و آنرا بگذرد باید کرد و هر چیزی از بد اجانب که میل
 کند آنجا باید برد و اگر رنج بسیار نماید مهت را همچنان می باید داشت
 و تیزی مهت بر گوشه چشم قوت کرد تا اندکی خون بیاید و آب را
 با آن خون فرو باید نشاند و اگر پی قصد طبیب اندکی خون بیاید پاک
 نباشد آب عسرا با آن قدح خون فرو نتوان نشاند و اگر نیز آب عسری
 خون را هم در آن موضع بکشد باید کرد تا آب فرو نشاند چون قوت
 چشم او را بسوزد و نیست کند اگر خون را بکشد آنجا بفرستد علت

اندر دهان صواب باشد و متصور این است که چشم چپ
 مهت باهنگ بگرداند تا از قریه بریند که سر مهت بالا نیست دنبال
 مهت را بر او از دوات بر مهت و نشانند چون بیند که آب فرو نشست
 و خجل عنبیه آزاد کشید صبر کند و مهت را بر وی برون بیاورد و نگاه
 کند اگر دیگر باره باز آید دیگر فرو نشاند چه بسیار باشد که خجل عنبیه لزج
 باشد و آب را دشوار جذب کند و باشد که آب غلیظه یا رفیق تر
 باشد و دشوار فرو نتوان نشاند و بسیار باشد که بیکبار فرو نشیند
 چنانکه چیزی که در نشینی افکند و از هیچ اثر نماند و بسیار باشد
 که عسری بیشتر کند و آنرا بگذرد باید کرد و هر چیزی از بد اجانب که میل
 کند آنجا باید برد و اگر رنج بسیار نماید مهت را همچنان می باید داشت
 و تیزی مهت بر گوشه چشم قوت کرد تا اندکی خون بیاید و آب را
 با آن خون فرو باید نشاند و اگر پی قصد طبیب اندکی خون بیاید پاک
 نباشد آب عسرا با آن قدح خون فرو نتوان نشاند و اگر نیز آب عسری
 خون را هم در آن موضع بکشد باید کرد تا آب فرو نشاند چون قوت
 چشم او را بسوزد و نیست کند اگر خون را بکشد آنجا بفرستد علت



تست سه و چهارم

طرحه بدید آید و تحلیل و شوار پذیرد و اندران حال که آب را فروزی
نشانده بیمار را باید گفت تا تنخ کنده از راه خلق نه از راه بینی و آب
دهان بخلق فرو برد تا بدین حرکت آب فرو نشیند چون طبیب
دید که آب فرو نشست مهت را با هستی به بچد و با هستی به پرون
آورد و زرده تخم مرغ با روغن کل بنهند و بر پشت چشم بنهند و هر
چشم را سخت به بندند و اگر بر ظاهر گوشه چشم خون به بندد و نمک
کوفته بر آنجا کند و سخت به بندد و بیمار را اندر خانه تارک آرد
و بگوید تا بقفا باز خسبد و خوشیاتی را از عطسه و سرفه نگاه دارد
و بر صدغهای او ضایعی خنک خلد کنند و ترسند تا صداع
تولد نکند و بیمار را بخواباند و بگوید تا هیچ حرکت نکند و سخن
نگوید و بدست اشارت کند و اگر خواهد که سخن گوید و اگر
عطسه خواهد آمد بینی را بدست باله تا عطسه ساکن گردد
و اگر شعاعی خواهد اندکی جلایب و روغن بادام تخم کند
و طعام اندک خورد و چیزی که بیاید خایید خورد و چیزی
اشامید

خورد

خورد و روز دوم و سیوم اگر خواهد که بکشد رو باشد و رفادها را
برفوق بردارد و بینه بجلایب ترکند و چشم را بدان بشوید چنانکه
هیچ آسیب ازین بینه بچشم نرسد و هیچ اعتماد از دست بر چشم
نکند و چشم را بازنکند و بینه بسفید و خایه مرغ ترکند
و بر چشم بنهند و رفاده بنهند و به بندد و روز سیوم که بکشد
کلسخ اندک آب بجوشاند و چشم بدان آب بشوید و بیمار را
بنشاند و کردا کردا و بالمش بنهند چنانکه از همه جانب او نرم
باشد و هیچ حرکت نکند و آسایش دهد و متعنه سیاه بروی او
فرو آرد و اگر خواهد شادنج مغسول با سره اندک کشند رو باشد
و اگر ازین دوسه روز آب معاودت کند اگر آماسی گرم تولد نکرده
باشد باز مهت را بجای باز آرد که بدان زودی ملتحمه رسته نشود
و بعضی را باشد که ملتحمه نرم باشد مهت بروی بایستد و گذرنکند
نخست بمر بعضی کرد منفذی بدید باید کرد پس مهت بدان
منفذ اندک آورد و گاه باشد که بر موضع قلع گوشت فروزی بر آید
آزایر ناخن پیرا بر باید داشت و نباید ترسید و بعضی طبیبان

فروزی

عکسوتی نهان گشته چو اجناس بیوتی بدیگر در عصب باشد معین
 نیز دیکر جلیدی کرده مسکن میان توفی و عینی توان بود که استاد
 این احوال فرمود بچند انواع باشد لون آن آب بگویم جلگه ای دوست در باب
 بود لون هوای صاف و روشن بود بعضی زجاجی معین و کربن بعضی
 مرواریدی و دیگر سبیدی بچو کج در چشم بنکر سبیدی دیگرش چون بچ
 توان بود که بودی نام او استاد فرمود و کربن بعضی بزرگ آسمانست
 بدیگر بعضی از ازرق نشاست بود پیروزه کون بعضی دگر زرد دگر
 اعنبر که یزدان اینچنین کرد سیاه و دیگرش باشد چو سیاه چنان
 املبارنگ این باب علاج و شرح دارو ها نوشتم در اول جمله چون
 تخم کبشتم همان قوی که فرمودند اطبا اگر جوی بیلی اندرین جا زهر
 یادگار این تابدانی بگویم روشن این راز نهانی **تعالیه هفتم و درین**
 سیزده بابست **باب اول** اندر خیالها که پیش چشم آید و مقدمه آب نباشد
باب دوم اندر بیماریای رطوبت بیضیه **باب سوم** اندر
 بیماریای رطوبت جلیدی **باب چهارم** اندر بیماریای روح جاس
باب پنجم اندر شکوری **باب ششم** اندر زکوری **باب هفتم**
 اندر چشمی که سرما زده باشد و روشنی ندارد **باب هشتم** اندر بیماریای

شده
 قرصه شکافند و آب را بیرون آرند و اندرین باب خطر بسیار باشد
 و آن آفت و اگر آب غلیظ باشد رطوبتی بعضی را با خود گشته
 اما علاج خیالهای دیگر که نه مقدمه آب باشد گفته آید و الله اعلم
مشور نزول الما و چو پد باشد با انسان رطوبات غلیظت
 این یقین دان بشت طبقه عینی در آید و کرا این ماده بر ریش
 نماید غلیظی یافت در این موضع افتاد شود بعضی غلیظ این
 کنت استاد ز سردی غلیظ این کنت حاصل چنان فرمود جالینوس
 فاضل در احوال زاید این در آنجا ز سردی بفرود آن خلط
 و کرا ضعف کوی کنت آن بار تکرج کرد از تری بسیار بود
 اسباب این علت زشتی باب بگویم جمله را ای دوست دریا
 رطوبت بار استفرغ افراط ز سردی طبیعی کنت بقرط دگر
 از ضعف روح این علت آمد چنان فرمود جالینوس موی چو
 در دسر شود غالب در آید نزول الما از آن علت نماید طعام
 بد کوار سرد دایم کند و زرد و چشم آدی کم سه موضع آب باشد
 ای فرزند من بشن باش و ز دایم بشنایند بود در جوی عینی

عکسوت

رطوبت زجاجیه است اندر بیماری که اندر شبکه افتد با این
 اندر بیماری عصب مجوف اندر بیماری عصب مجوف
 با این اندر بیماری عصب مجوف اندر بیماری عصب مجوف
 ضعیفی چشم از این است اندر بیماری عصب مجوف
 آب نباشد بدانکه این معنی از هفت وجه باید جست یکی آنکه هر چه مقدم
 آب باشد بتدریج فرازد و بیانی باطل شود و بیشتر آن وقت بدید آید آن خیالها
 تا بوقت فرو آمدن آب شش ماه فرو نماند و هر چه از شش ماه بگذرد چشم
 بسلامت غالب آن باشد که از آب بسلامت و این کوه دوم آنکه پسند
 تا این خیالها اندر چشم می آید و بلون و کوچکی و بزرگی یکسان باشد و نه می فراید
 و نه کاهش مقدم آب نباشد و اگر می فراید و می کاهشد و نخست اندر یک
 چشم بداشود و پس اندر هر دو چشم بداشود مقدم آب است و دوم آنکه گاه
 کنند که لون حلقه تیره است یا نه و قابل کنند ظاهر و یکسان است یا نه اگر
 یکی تیره است و دیگری نه مقدم آب است و اگر هر دو یکسان است مقدم آب
 نیست چهارم آنکه از پس چهار ماه بنگرند تا پنج یا یکی هست چون دودی
 اگر هست مقدم آب است و اگر نیست بخار معدن است پسند
 تا بوقت پری معدن و با کواریدن طعام خیالها بیشتر می بیند یا نه چون
 معدن سبکتر شود و طعامها بکوارد کمتر است یا نه اگر بوقت پری معدن و با کواریدن
 معدن طعام زیادت می بیند از بخار معدن است

ششم آنکه

بسیار باشد که سبب چاهها صافی طبعها جسم و تیزی
 پس بصر باشد و فوق ایک حس شنیدن و بویدن همچنین تیز باشد
 اندر گوش طین باشد و هم پوسته بوی چیزی بد و میرسد اگر چه
 ضعیف باشد و طبعیان این را از کمال حس گویند و از شمار بزرگ است
 بیماریها باشد ششم ایک بعضی را از پس بیماریها کم دماغی چون سرسام
 چاهها پیش چشم آمدن گیرد از هر یک رطوبتها و دماغی لطیفی سرخند
 باشد و از سوختن آن دودی و ناریکی اندر دماغ ماند هر گاه که آن دود و ناریکی
 اندر عصب مجوف و رگها چشم اندر آید چاهها پیش چشم آمدن
 لیرد و فرق نیست که بیماری دماغی باشد و خداوند این علت از عللها
 مایه جزایا خانی نباشد و دیده صافی باشد
 این حکایت بشنوا من نامک جالینوس در خیالات این سخن با گوش درای موسی که
 پیش چشم او خیالی می نماید همچو موی
 بار دیگر گفت که گاهی خیالاتی بود
 فرق باشد در میان این دو روح از هفت
 هر خیالاتی که از نارنج آن شش یافت
 تا اگر باشد هر دو جسم یکسان رود و
 دیگر یکی چشم لوتش تیره باشد و آن که
 فرق چهارم چون چهارم ماهر رفته و در
 تری باشد جو دردی آید میکن انتظام ده شود
 این حکایت بشنوا من نامک جالینوس در خیالات این سخن با گوش درای موسی که
 پیش چشم او خیالی می نماید همچو موی
 بار دیگر گفت که گاهی خیالاتی بود
 فرق باشد در میان این دو روح از هفت
 هر خیالاتی که از نارنج آن شش یافت
 تا اگر باشد هر دو جسم یکسان رود و
 دیگر یکی چشم لوتش تیره باشد و آن که
 فرق چهارم چون چهارم ماهر رفته و در
 تری باشد جو دردی آید میکن انتظام ده شود

و اگر در وقت سیری بیشتر باشد چنانچه
معدن چون کرد و در وقت گشتن
روشنی در طبقه و اندر رطوبت گشتن
باشد اندر پیش چشم او خیال می
چشم از رنج دماغ مثل سرسام افتد این عرض در پیش چشم او بودی اختیار
از آنست که اندر رطوبت و رطوبت بهینه

علاج آن صفت نفع است بفرهنگها و جفونها و جفونها من
اگر آنها و صورتها و کمرها و رطوبتها و غلظتها اما آن در کینت افتد
چنان باشد که از آنجا باشد بزرگتر شود از مقدار طبیعی و میان رطوبه
جلیدیه و میان نور پیر و بی جایی گردد و آنچه در کینت افتد چنان باشد
که از مقدار طبیعی کمتر گردد و افتد که اخراق عینیه تولد کند بیدار
چنانچه در کینت افتد بعضی اندر جگونی از سه گونه باشد یا آن
باشد اندر قوام یا اندر لون یا اندر تری و خشکی و آنجا اندر قوام باشد
چنان باشد که بعضی از قوام معتدل اندکی غلیظ تر شود و خداوند
اش علت هر جزا در و بر باشد نتواند دید و آنجا نزدیک باشد چنانکه
باشد نتواند دید بعضی از قوام معتدل نگردد و سخت غلیظ شود
و این از دو گونه باشد یا بعضی از اجزاء او سخت غلیظ شود یا همگی
و اگر همگی او سخت غلیظ شود بینایی باطل گردد و حکم او در
اب هر دو یک است و اگر بعضی از اجزاء او غلیظ شود از دور
پس است یا آنکه غلیظ است یا آنکه رقیق است و حال سه گونه است یکی آن

و اگر در وقت سیری بیشتر باشد چنانچه
معدن چون کرد و در وقت گشتن
روشنی در طبقه و اندر رطوبت گشتن
باشد اندر پیش چشم او خیال می
چشم از رنج دماغ مثل سرسام افتد این عرض در پیش چشم او بودی اختیار
از آنست که اندر رطوبت و رطوبت بهینه

و اگر در وقت سیری بیشتر باشد چنانچه
معدن چون کرد و در وقت گشتن
روشنی در طبقه و اندر رطوبت گشتن
باشد اندر پیش چشم او خیال می
چشم از رنج دماغ مثل سرسام افتد این عرض در پیش چشم او بودی اختیار
از آنست که اندر رطوبت و رطوبت بهینه

علاج آن صفت نفع است بفرهنگها و جفونها و جفونها من
اگر آنها و صورتها و کمرها و رطوبتها و غلظتها اما آن در کینت افتد
چنان باشد که از آنجا باشد بزرگتر شود از مقدار طبیعی و میان رطوبه
جلیدیه و میان نور پیر و بی جایی گردد و آنچه در کینت افتد چنان باشد
که از مقدار طبیعی کمتر گردد و افتد که اخراق عینیه تولد کند بیدار
چنانچه در کینت افتد بعضی اندر جگونی از سه گونه باشد یا آن
باشد اندر قوام یا اندر لون یا اندر تری و خشکی و آنجا اندر قوام باشد
چنان باشد که بعضی از قوام معتدل اندکی غلیظ تر شود و خداوند
اش علت هر جزا در و بر باشد نتواند دید و آنجا نزدیک باشد چنانکه
باشد نتواند دید بعضی از قوام معتدل نگردد و سخت غلیظ شود
و این از دو گونه باشد یا بعضی از اجزاء او سخت غلیظ شود یا همگی
و اگر همگی او سخت غلیظ شود بینایی باطل گردد و حکم او در
اب هر دو یک است و اگر بعضی از اجزاء او غلیظ شود از دور
پس است یا آنکه غلیظ است یا آنکه رقیق است و حال سه گونه است یکی آن

و اگر در وقت سیری بیشتر باشد چنانچه
معدن چون کرد و در وقت گشتن
روشنی در طبقه و اندر رطوبت گشتن
باشد اندر پیش چشم او خیال می
چشم از رنج دماغ مثل سرسام افتد این عرض در پیش چشم او بودی اختیار
از آنست که اندر رطوبت و رطوبت بهینه

چهارم تفرق اتصال اما انواع کچین که اندر موضع افتد بر وجه
 باشد یکی انگ از موضع خویش زایل شود بسوی راست یا چپ
 میل کند دوم انگ بسوی بالا بر کشیده یا بسوی زیر فرو کشیده
 شود پس انگ دور تر اندر شود یا اندکی بیرون تر نشیند
 و اسباب میل کردن جلیدیه بسوی راست یا چپ و بسوی
 بالا شنج عضله عصب محوف باشد و شنج یا امتدای باشد
 یا استزاعی و علامتهای هر دو نوع معلومست و سبب تقویر
 و فرو رفتن آن استزاع و تحلیل رطوبتها و غلبه خشکی باشد و
 سبب بیرون تر نشستن و بسوی زیر فرو کشیده شدن استزاعی
 عضلهها بود و هرگاه که جلیدیه یک چشم بسوی بالا یا زیر میل کند
 و دم یک چیز را در وینند و اگر جلیدیه هر دو چشم از جای خویش بکند
 یکی بر تریاید و دیگر فرو تر بچین باشد و هرگاه که جلیدیه بتواند شود
 چشم بسبب تحلیل رطوبتها و دماغی و غلبه خشکی از ررق شود و سبب
 و هرگاه که بیرون تر نشیند چشم بسبب فزونی رطوبت اکل
 نماید چون آب دریا آنجا که بسیار تر باشد سیاه تر نماید و چون بر کشند
 سیاه و صافی بود علاج اما شنج امتدای و استزاعی را علاج
 رطوبتها و غلبه خشکی باید کرد و شنج خشک را و تحلیل رطوبت
 تدریجی فزاید باید کرد و نوع دوم که اندر یکست افتد و رتب
 چهارم تفرق اتصال اما انواع کچین که اندر موضع افتد بر وجه
 باشد یکی انگ از موضع خویش زایل شود بسوی راست یا چپ
 میل کند دوم انگ بسوی بالا بر کشیده یا بسوی زیر فرو کشیده
 شود پس انگ دور تر اندر شود یا اندکی بیرون تر نشیند
 و اسباب میل کردن جلیدیه بسوی راست یا چپ و بسوی
 بالا شنج عضله عصب محوف باشد و شنج یا امتدای باشد
 یا استزاعی و علامتهای هر دو نوع معلومست و سبب تقویر
 و فرو رفتن آن استزاع و تحلیل رطوبتها و غلبه خشکی باشد و
 سبب بیرون تر نشستن و بسوی زیر فرو کشیده شدن استزاعی
 عضلهها بود و هرگاه که جلیدیه یک چشم بسوی بالا یا زیر میل کند
 و دم یک چیز را در وینند و اگر جلیدیه هر دو چشم از جای خویش بکند
 یکی بر تریاید و دیگر فرو تر بچین باشد و هرگاه که جلیدیه بتواند شود
 چشم بسبب تحلیل رطوبتها و دماغی و غلبه خشکی از ررق شود و سبب
 و هرگاه که بیرون تر نشیند چشم بسبب فزونی رطوبت اکل
 نماید چون آب دریا آنجا که بسیار تر باشد سیاه تر نماید و چون بر کشند
 سیاه و صافی بود علاج اما شنج امتدای و استزاعی را علاج
 رطوبتها و غلبه خشکی باید کرد و شنج خشک را و تحلیل رطوبت
 تدریجی فزاید باید کرد و نوع دوم که اندر یکست افتد و رتب

چهارم تفرق اتصال اما انواع کچین که اندر موضع افتد بر وجه
 باشد یکی انگ از موضع خویش زایل شود بسوی راست یا چپ
 میل کند دوم انگ بسوی بالا بر کشیده یا بسوی زیر فرو کشیده
 شود پس انگ دور تر اندر شود یا اندکی بیرون تر نشیند
 و اسباب میل کردن جلیدیه بسوی راست یا چپ و بسوی
 بالا شنج عضله عصب محوف باشد و شنج یا امتدای باشد
 یا استزاعی و علامتهای هر دو نوع معلومست و سبب تقویر
 و فرو رفتن آن استزاع و تحلیل رطوبتها و غلبه خشکی باشد و
 سبب بیرون تر نشستن و بسوی زیر فرو کشیده شدن استزاعی
 عضلهها بود و هرگاه که جلیدیه یک چشم بسوی بالا یا زیر میل کند
 و دم یک چیز را در وینند و اگر جلیدیه هر دو چشم از جای خویش بکند
 یکی بر تریاید و دیگر فرو تر بچین باشد و هرگاه که جلیدیه بتواند شود
 چشم بسبب تحلیل رطوبتها و دماغی و غلبه خشکی از ررق شود و سبب
 و هرگاه که بیرون تر نشیند چشم بسبب فزونی رطوبت اکل
 نماید چون آب دریا آنجا که بسیار تر باشد سیاه تر نماید و چون بر کشند
 سیاه و صافی بود علاج اما شنج امتدای و استزاعی را علاج
 رطوبتها و غلبه خشکی باید کرد و شنج خشک را و تحلیل رطوبت
 تدریجی فزاید باید کرد و نوع دوم که اندر یکست افتد و رتب
 چهارم تفرق اتصال اما انواع کچین که اندر موضع افتد بر وجه
 باشد یکی انگ از موضع خویش زایل شود بسوی راست یا چپ
 میل کند دوم انگ بسوی بالا بر کشیده یا بسوی زیر فرو کشیده
 شود پس انگ دور تر اندر شود یا اندکی بیرون تر نشیند
 و اسباب میل کردن جلیدیه بسوی راست یا چپ و بسوی
 بالا شنج عضله عصب محوف باشد و شنج یا امتدای باشد
 یا استزاعی و علامتهای هر دو نوع معلومست و سبب تقویر
 و فرو رفتن آن استزاع و تحلیل رطوبتها و غلبه خشکی باشد و
 سبب بیرون تر نشستن و بسوی زیر فرو کشیده شدن استزاعی
 عضلهها بود و هرگاه که جلیدیه یک چشم بسوی بالا یا زیر میل کند
 و دم یک چیز را در وینند و اگر جلیدیه هر دو چشم از جای خویش بکند
 یکی بر تریاید و دیگر فرو تر بچین باشد و هرگاه که جلیدیه بتواند شود
 چشم بسبب تحلیل رطوبتها و دماغی و غلبه خشکی از ررق شود و سبب
 و هرگاه که بیرون تر نشیند چشم بسبب فزونی رطوبت اکل
 نماید چون آب دریا آنجا که بسیار تر باشد سیاه تر نماید و چون بر کشند
 سیاه و صافی بود علاج اما شنج امتدای و استزاعی را علاج
 رطوبتها و غلبه خشکی باید کرد و شنج خشک را و تحلیل رطوبت
 تدریجی فزاید باید کرد و نوع دوم که اندر یکست افتد و رتب

دان دو وجه باشد یکی آنکه بزرگتر شود و دوم آنکه کوچکتر شود
 و سبب بزرگی بسیاری ماده باشد و سبب کوچکی استخوان
 و خشکی و تحلیل رطوبه باشد و هرگاه که بزرگتر از مقدار طبیعی
 شود نور باصره نیز شود و چیزها را کوچکتر از آن بیند که باشد از
 بهر آنکه نور اندر گوهر جلیدیه پراکنش شود و بدو پوشش کرد
 و قوت انجمنایک بایرون نتواند یافت و هرگاه که کوچکتر
 شود مقداری معتدل روح باصره قوی تر شود و چیزها را بزرگتر
 از آن بیند که باشد از بهر آنکه روح باصره بنیاس با جرم بیشتر
 و قوی تر گردد و بقوت بیرون آید و این نوع یا بدین انداز
 از جمله بیماریها باشد و علامت و قانون علاج هر دو نوع معلوم
 و نوع پسیم که اندر کیفیت افتد پس نوع است یکی آنکه لون
 جلیدیه بگرد و سپاه شود یا سرخ یا زرد یا سبزه تر از آن شود
 و دوم آنکه رطوبت بروی غالب شود پسیم آنکه خشکی غالب شود
 و سبب بگردیدن لون او غلبه اخلاط باشد و سبب غالب
 شدن رطوبت و سبب خشکی معلوم است چند جای دیگر
 یاد کرده آمده است و هرگاه که لون بگرد و لون نا طبیعی اندر
 بید آید و درم چیزها را بدان لون بیند و هرگاه که نوری غلبه کند
 منعقد شود و بیای باطل گردد و علاج دشوار است و بدین ترتیب

لون جلیدیه علاج استخوان آن خلط باشد که لون او بد چشم
 بید آید و سرها و تحلیل گشته کشیدن و آنرا که نوری غلبه
 کرده باشد استخوان یا یار ج نیز واجب قویا باید کرد
 اما نوع چهارم که تنزق اتصال است علاج آن علاج قروح
 باشد لکن این عسر تر از قروح است و علاج کمتر پذیرد
 چه همه رگهای جلیدیه عسر باشد و گاه باشد که طبقه غنکبونی
 بسبب ماده تیز و سوزانیدن که بدو رسد تنزق اتصال تولد
 کند و علاج آن عسر تر از همه بیماریها و چشم باشد و اگر چیزی
 سود دارد استخوان آن ماده سرد دارد

از چهار نوع گوید در جلیدیه رنج
 یک زانها موضع یک زکیت بود
 یک زکیت بود دیگر تنزق اتصال
 نوع اول راسه و چه آید چنانچه
 یا کند میلی بسوزانست با جایی
 یا بسوی بال یا زیر زان یا غایبی
 یا درون آید جلیدیه یا فروتر شود
 این دو باشند از رنج که تو فکر نه
 یک زانتر خا و عضالت نیکو گوشت
 این عرض باید که تو ندیده نه خاکی
 از دو نوع است این رنج امتلا و آنکه
 هست استخوان ضد بر کثر نمایی
 از امتلا و زکیت از دو وجه آید
 ای که میجوای که چشم از چهار بیماری
 شود و کوچک زخمی که بدو آید
 در نری باید که کسب ماده و صفا کنی

باز استنواغ بغم کن که ناکثر شود و بود خشکی علاج ماده شود کنی
 باز اگر گری بود تیری می باید نزد دم بدم باید ترنجبین کزان حلو کنی
 و آنج در کینیت آید چون بگردد و آن در چنین علت علاج ضد کنی
 که ترقق اتصال افتد علاج قوی کن باید این صنعت که عجز بود علی است
 اینچنین باشد و ضمای جلدی کینیت که بدانی این معالی طبع حوکن
 باید از این راهها قوت با صبر

و علاج آن بد آن قوت با صبر را طیبیان روح با صبر خوانند
 و احوال او از دور و وجه ظاهر شود یا از کینیت یا از کینیت آنجا از
 کینیت ظاهر شود و کونه باشد یکی آنکه روح با صبر بسیار شود
 و بسبب بسیاری او یا دوری قوت او یا مسافتی دور نتواند رسید
 چیزی از دور نیک تواند دید و از نزدیک هیچ خلل نباشد دوم
 آنکه کمتر از مقدار طبیعی شود و بدین چیزها نزدیک تواند دید
 و در دور باشد نتواند دید و آنج از کینیت ظاهر شود و
 کونه باشد یکی آنکه روح با صبر غلیظ گردد و بدان سبب
 نتواند دید و اشخاص را که بیند بر صورت و بیئات
 هیچ چیز نیک نبیند دوم آنکه روح با صبر لطیف شود و به غیر
 از نزدیک نیک بیند و خط باریک نیک تواند خواند و از دور
 دشوار بیند از هر آنکه روح با صبر لطیف شود و قوت با صبر

و کینیت هم دور

یا آنکه روح با صبر بسیار

شود و کینیت هم بسیار

و لطیف شود اما آنج

لطیف شود و از دور

بسیار و غلیظ شود و از دور

دکتر لطیف شود و از دور

نزدیک بهتر بیند و از دور

نزدیک نیک بیند و از دور

دید و از نزدیک کمتر بیند علاج

باید از نزدیک کرد و در دور

بیش خوردن و بیات و مایه و با قضا و امثال اینها بر چنین

کردن و در زنگوش بوسیدن و از طعامها دار چینی و سبزی

بکار داشتن و آنج آنکه و غلیظ باشد از دور نتواند دید

و از نزدیک دشوار بیند این آفت پیراندا بسیار افتد و از دور

دشوار تر باشد از هر آنکه غلیظ باشد و از دور نتواند دید

و غلیظ از ابارج نیز اجاره باشد و از جهت اندکی

و غلیظ از ابارج نیز اجاره باشد و از جهت اندکی

و غلیظ از ابارج نیز اجاره باشد و از جهت اندکی

بسیار و لطیف باشد
 تواند دید و بسیار باشد
 که رطوبت جلدی بزرگ
 دید و از نزدیک هم تواند دید علاج
 با دکرده آمد و علاج اندکی روح چون علاج خشکی باشد قطعه
 در روح با صره و ضعیف چون شود بدین احوال آن مرض زرد و وجه استیلا
 یک رنگ روح با صره بسیار شود یک رنگ کم شود زردی این شوی به
 بسیاریش دلیل نکود و در دید و راندگی بصد بود این گفته است
 دیگر ز کینست بود آن جا رصورتها یک اندکی لطیف و دگر غلیظ اکثر
 ماند اندکی غلیظ و کثیر و لطیف هم این هر چهار گفته شد ای پارتیز
 که آشنای علم طبعی این قدر است از من که جان دل این معرفت
 زانکه بستی تو درین علم را بر پشت جایش حکایت و چه سخن طبع
 اندر شبکوری علاج آن

بسیار شب کوری چهار است یکی غلیظ روح با صره دوم تری
 و غلیظ رطوبت جلدی سیم تری و کدورت رطوبت
 چشیم سیم اندک باشد بودن از بهر آنکه روح



END OF REEL
PLEASE REWIND

